



## فهرست موضوعی نشریه:

انتخابات، وضعیت رژیم و چشم انداز سازماندهی

حزب پیشتاز انقلابی

پروژه احیای مارکسیستی

اتحاد عمل و وحدت اصولی

مفهوم انقلاب

مفهوم سوسیالیزم

دوره گذار

بحث آزاد

نقد سیاسی

- ۱ ..... سرمقاله: دولت «تدبیر و امید»، آغاز چرخش به سوی امپریالیزم
- ۲ ..... چرا در انتخابات ۸۸، وضعیت ایران همانند مصر نشد؟
- ۶ ..... مسأله اتحاد کمونیست‌ها: سخنی با نیروهای «چپ» و «کمونیست»

## نقد

- ۱۱ ..... دعوت به میزگرد پیرامون مفهوم مارکسیستی انقلاب
- ۱۳ ..... پنندهای حکیمانهٔ پیرو منصور حکمت! نگاهی به اندرزنامهٔ سعید صالحی نیا
- ۲۳ ..... دو نگرش مخالف، اما مکمل، در مورد «حزب طبقهٔ کارگر»

## احیای مارکسیستی

- ۲۷ ..... دعوت به همکاری مارکسیست‌های انقلابی با پروژهٔ بین‌المللی «احیای مارکسیستی»
- ۲۹ ..... دعوت به شرکت و همکاری در برگزاری سمینار «احیای مارکسیستی» در شهر آخن

## مصاحبه‌ها

- ۳۱ ..... جمع‌بندی انتخابات (مصاحبه با رادیو پیام)
- ۳۲ ..... در مورد ضرورت دفاع از کارگران زندانی

## بحث‌های تئوریک

- ۳۷ ..... دورهٔ گذار: دورهٔ دگرگونی‌های انقلابی
- ۴۰ ..... خرده امپریالیزم

## بین‌المللی

- ۴۴ ..... پیام همبستگی با اعتراضات کارگران ترکیه

## بحث‌های فیس‌بوک:

- ۴۴ ..... تحولات مصر
- ۴۸ ..... آگاهی اجتماعی
- ۵۲ ..... مالکیت
- ۵۳ ..... آزادی
- ۵۵ ..... منصور حکمت و کمونیسم کارگری

## دولت «تدبیر و امید»: آغاز چرخش به سوی امپریالیزم

از پیش تعیین شده و به طور آگاهانه مهندسی کرد. برای اجرای این سناریو نیز از فردی مانند حسن روحانی استفاده شد که مورد تأیید اکثر جناح های درونی هیئت حاکم بود. حامیان و طرفداران حسن روحانی از طیف های سنتی جناح راست جمهوری اسلامی و چهره هایی چون علی اکبر ناطق نوری تا طیف های به اصطلاح «میانه رو» مانند اکبر هاشمی رفسنجانی و اصلاح طلبان به رهبر محمد خاتمی شکل گرفته است. بدیهی است که در این میان، بخش نظامی و برخی از پایه های حزب الله رژیم نمی توانستند با این چرخش توافق کامل داشته باشند (و اکنون هم ندارند). در این راستا مانورهای شخص خامنه ای از جمله رد صلاحیت رفسنجانی و سخنرانی های اخیر به ظاهر «ضد آمریکایی»، زمینه این چرخش به سوی مداخلات با غرب را تسهیل کرد. در نتیجه، این حکومت در واقع، حکومت اتحاد تمامی جناح های هیئت حاکم است.

دوم، تنها با توجه به این چرخش است که می توان ترکیب کابینه اخیر را ارزیابی کرد. عمده ترین بخش این کابینه برای مذاکرات با غرب مشخصاً از اعضای باتجربه و قدیمی اصلاح طلبان انتخاب شده اند. افرادی مانند محمدجواد ظریف، در وزارت امور خارجه، که در دوران دولت اصلاحات مدتی معاون حقوقی و امور بین الملل وزارت خارجه بود. او همچنین بین سال های ۸۲ تا ۸۴ در کنار سیروس نصری ریاست تیم مذاکره کننده هسته ای را به عهده داشته است. همچنین بیژن زنگنه در وزارت نفت، نخستین وزیر جهاد سازندگی، وزیر نیرو در دولت هاشمی رفسنجانی و وزیر نفت دو دوره دولت محمد خاتمی بوده است. همچنین محمدرضا نعمت زاده در وزارت صنعت، معدن، تجارت. او وزیر صنایع و معادن در دو کابینه دولت اکبر هاشمی رفسنجانی بوده است. به علاوه در دولت محمد خاتمی نیز مدیرعامل شرکت ملی صنایع پتروشیمی بود. البته وزارت کشور و دفاع و ارشاد در دست جناح راست قرار گرفته است. بدیهی است که کل این کابینه بدون تأیید و توافق کامل خامنه ای نمی توانست طرح گردد.

سوم، این دولت در عین حال مورد پذیرش دول امپریالیستی برای دسترسی به توافق با رژیم مورد پذیرش قرار گرفته است. گرچه فشارهای تحریم هنوز



حسن روحانی در روز یکشنبه ۱۳ مرداد ۱۳۹۲ در مراسم تحلیف گفت که: «مردم در این انتخابات به وضوح مشخص کردند که به کدام مشی و اندیشه پای می فشارند و آن را ادامه راستین آرمان های انقلاب می دانند!» چند روز پس از آن، با معرفی سریع کابینه خود، دولت «تدبیر و امید» را شکل داد. گرچه این دولت باید مهر تأیید نهایی از مجلس را کسب کند و شاید برخی از مهره ها تغییر یابند، اما در مجموع شکل کابینه، نمایانگر سیاستی است که در پیش از انتخابات کل نظام با آن توافق کرده است.

در مورد دولت «تدبیر و امید» روحانی چند نکته باید برجسته گردد:

اول، برخلاف بسیاری از گرایش های «راست» و «میانه» و «چپ»، ما بر این اعتقاد نیستیم که «پیروزی» انتخاباتی، پیروزی اصلاح طلبان و یا جریانات معتدل رژیم در برابر «اصول گرایان» بوده است. به اعتقاد ما سیاست کل نظام جمهوری اسلامی (شامل تمامی جناح های رقیب درون هیئت حاکم) نوعی عقب نشینی را در مقابل امپریالیزم و غرب در دستور کار خود قرار داده است و دنبال می کند. این سیاست مشخصاً در یک سال گذشته، پس از تأثیرات تحریم های فروش نفت و از دست دادن احتمالی دولت سوریه به مثابه تنها دولت متحد رژیم در منطقه، بسیار جدی تر از سوی هیئت حاکم و به ویژه باند خامنه ای دنبال گشت. باند خامنه ای در واقع این سناریوی انتخاباتی را با نقشه

## چرا در انتخابات ۱۳۸۸ وضعیت ایران همانند مصر نشد؟



خامنه ای به تازگی طی سخنان جنجالی خود در روز یکشنبه ۶ مرداد ماه ۱۳۹۲ اعلام کرد: «مسأله اصلی این است که یک جماعتی در مقابل جریان قانونی کشور، به شکل غیرقانونی و به شکل غیرنخبه‌ایانه ایستادگی کردند و به کشور لطمه و ضربه وارد کردند؛ این را چرا فراموش می‌کنید؟» خامنه ای در این جا معترضان را به اردوگشی خیابانی، ایجاد هزینه برای کشور، قرار دادن کشور بر لبه پرتگاه، تلاش برای رو در رو کردن گروه های مردم با یکدیگر و طفره رفتن از پاسخگویی، متهم و اضافه کرد که این افراد با آن که در جلسات خصوصی اعتراف می‌کنند تقابلی اتفاق نیفتاده، عذرخواهی نمی‌کنند. رهبر جمهوری اسلامی به جزئیات این جلسات خصوصی اشاره نکرده و توضیح نداده است که چه کسانی در این جلسات حاضر بوده اند (هرچند بدیهی است که روی سخن او موسوی و کروبی است)؛ او گفت: «صد بار ما سؤال کردیم؛ نه در مجامع عمومی، نخیر، به شکلی که قابل جواب دادن بوده؛ اما جواب ندارند. خوب، چرا عذرخواهی نمی‌کنند؟»

در پی این موضع گیری و خط و نشان کشیدن مجدد، «مشاور ارشد» میر حسین موسوی در پاریس، آقای اردشیر امیر ارجمند طی مصاحبه ای در «بی بی سی»<sup>(۱)</sup> اعلام کرد که موسوی نه تنها مسبب درگیری های خیابانی در جریان انتخابات ۱۳۸۸ نبوده، بلکه عامل اصلی و بازدارنده ای بوده است برای جلوگیری از تبدیل شدن ایران به آن چه که در مصر رخ داد و به برکناری

ادامه دارد، اما دولت های کشورهای غربی با صراحت از دولت روحانی حمایت کرده اند و در حال تدارکات برای احیای پیوند با رژیم هستند. به عنوان نمونه، اواخر تیرماه سال جاری نیز شاهد بودیم که تعداد قابل توجهی از اعضای مجلس نمایندگان امریکا، طی نامه ای خطاب به باراک اوباما که به امضای ۱۳۱ عضو مجلس از هر دو حزب دمکرات و جمهوری خواه رسید، از او درخواست کردند که با انتخاب حسن روحانی به عنوان رئیس جمهوری، وارد مذاکره با رژیم ایران شوند.

چهارم، با برقراری فصل نوینی در ارتباطات با غرب، رژیم جمهوری اسلامی زیر لوای «دولت تدبیر و امید» وارد استعمار کارگران و زحمتکشان به شکل نوینی خواهد شد. «تدبیر» این رژیم برای جلوگیری از سرنگونی توسط امپریالیزم، از طریق سازش با دول غربی است، و «امید»ش به بهبود وضعیت سرمایه داران و حل بحران اقتصادی داخلی. این حکومت، همان طور که در طول سی و چند سال گذشته نشان داده است، بنا به ماهیت طبقاتی خود تماماً در برابر توده های وسیع کارگران و زحمتکشان است. طبقه کارگر و زحمتکشان از هر روزنه ای که باز شود، برای مقابله با نظام سرمایه داری استفاده خواهد کرد. به عنوان مثال اعتراضات کارگران کیان تایر (لاستیک البرز) در قالب تجمع در محوطه کار، آتش زدن لاستیک و بستن جاده در پیش و پس از انتخابات، تنها یک مورد از صدها اعتراضی است که روزانه در سراسر کشور رخ می‌دهد. ولی کانالیزه کردن تمامی این اعتراضات ضد سرمایه داری که جدا از مبارزه علیه امپریالیزم نیست و نمی‌تواند باشد، برای تدارک برای انقلاب کارگری در وضعیت کنونی نیاز به حزب پیشتاز کارگری دارد که به عنوان یک از وظایف اصلی طبقه کارگر و پیشروان کارگری و مارکسیست های انقلابی در دستور روز کارشان قرار دارد.

شورای دبیری گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

پانزده مرداد ۱۳۹۲

جزوه ای تحت عنوان «از انتخابات تا انقلاب»<sup>(۳)</sup> درج گردیده بود، برای اطلاع خوانندگان میلیتانت مجدداً انتشار می دهیم.

\*\*\*\*

### نامه سرگشاده به میرحسین موسوی



از: مازیار رازی سخنگوی مارکسیست های انقلابی ایران

آقای میرحسین موسوی بسیاری از جوانان در دهمین دوره «انتخابات ریاست جمهوری» شرکت کرده و به شما، به عنوان نامزد مطلوب خود رأی داده اند. اما بدون تعارف باید گفت که این انتخاب، از روی ناچاری بوده است؛ چرا که ۴ نامزد انتخاباتی، من جمله خود شما، از سوی شورای نگهبان «انتصاب» شدند. بدون تردید، اگر انتخابات از ابتدا آزاد می بود و نامزد های انتخاباتی از گرایش های مختلف جامعه-از جمله نمایندگان واقعی کارگران، زنان، دانشجویان و غیره - شرکت می کردند، آرای اکثریت مردم زحمتکش و جوانان به آن ها تعلق می گرفت و نه امثال شما. نخستین سؤال جوانان از شما این است که شما که امروز مورد ارباب و اجحافات دولت احمدی نژاد قرار گرفته اید، چرا پیش از این به غیردموکراتیک بودن کل انتخابات اعتراضی نکردید؟ مگر شما نمی دانستید انتخاباتی که در آن تنها ۴ تن از میان ۴۰۰ نفر و با گذشتن از یک پروسه غیر شفاف از سوی شورای نگهبان «انتصاب» می شوند و در شرایطی که هزارها تن از مخالفان دولت سرمایه داری ایران

حسینی مبارک منجر شد. این نخستین بار است که از سوی طرفداران «جنیش سبز»، رسماً و بازم برای نشان دادن حسن نیت به مقام رهبری، به نقش بازدارنده موسوی و کروی بی در حرکت توده ای جامعه در مخالفت با نظام جمهوری اسلامی در ۱۳۸۸، اعتراف می شود؛ آقای امیر ارجمند می گوید: «آقای خامنه ای فرمودند که اگر سال ۸۸ فلان می شد، به مانند مصر می شد. دقیقاً! حرف ایشان درست است. سال ۸۸ می توانست به مصر تبدیل شود؛ ولی چرا نشد؟ به جهت نجابت آقای موسوی و آقای کروی بی؛ به جهت این که آن ها منافع ملی، همبستگی ملی و حفظ نظام را با تغییر دموکراتیک در اولویت قرار می دادند. آن ها هم می توانستند سال ۸۸ مردم را در خیابان نگاه دارند... ولی نمی خواستند این اتفاق بیفتد».

گرایش مارکسیست های انقلابی ایران در همان روزها از طریق انتشار «نامه سرگشاده به میر حسین موسوی» و سپس توزیع آن در میان معترضین در حد توان و امکانات موجود، نقش بازدارنده موسوی را افشا نمود. جالب این جاست که در همان مقطع، جریان هایی، تاکتیک نامه سرگشاده را که همیشه به عنوان یک سنت مبارزاتی در میان فعالین و مبارزین- چه در داخل زندان و چه خارج از آن- مطرح بوده است، به «توهم نسبت به شخص موسوی» تعبیر کردند. این جریان ها هرگز درک نکردند که برای افشای کسانی مانند موسوی و کروی بی به عنوان موانع خروج اعتراضات از خط و مرزهای نظام، نمی توانند به شکل قیم مآبانه، از بالا و با تحکم، آن هم بدون دخالتگری در درون اعتراضات، کاری را پیش ببرند. تاکتیک نامه سرگشاده، سطح آگاهی موجود در اعتراضات را مفروض می گیرد، و سپس سعی می کند تا آن را گام به گام به موازات تغییر شرایط عینی ارتقا بدهد. در غیر این صورت، بسیاری از شعارها و بحث ها- ولو کاملاً صحیح- صرفاً از بالای سر توده های معترض خواهد گذاشت و مابه ازایی مادی در اعتراضات نخواهد یافت؛ این اصلی است که امسال نیز در قالب تحریم فعال انتخابات از جانب ما در نظر گرفته شد<sup>(۱)</sup>. به دنبال مطرح شدن مجدد این مسأله، و بحث هایی که حول سخنان خامنه ای و نماینده ارشد میرحسین موسوی شکل گرفته است، نامه سرگشاده مذکور که در



سرکوب یا دستگیر می گردند و در نتیجه، حق انتخاب نماینده خود را ندارند، یک انتخابات غیر دموکراتیک است؟ چرا در تبلیغات انتخاباتی خود اشاره ای به این موضوع نداشتید؟ آیا اگر شما به جای احمدی نژاد انتخاب می شدید، این مسأله محوری را هم چنان مسکوت می گذاشتید؟ آیا اصل دموکراسی برای همه، برای شما مفهومی ندارد؟ در بیانیه خود خطاب به مردم می نویسید: "اقداماتی که در طی این چند روز شاهد آن بوده ایم، تاکنون در جمهوری اسلامی سابقه نداشته است." آیا واقعاً شما اعتقاد دارید این نخستین بار است که ما شاهد این اقدامات در نظام جمهوری اسلامی بوده ایم؟ خیر آقای موسوی، تاریخ سی ساله جمهوری اسلامی مملو از این اقدامات بوده است. راه دور نرویم: ماه پیش (اول ماه مه امسال)، قریب به ۲۰۰۰ نفر از کارگران شریف ایران در پارک لاله گرد هم آمدند تا مراسم اول ماه مه را به شکل مسالمت آمیز جشن بگیرند. همین دوستان سابق لباس شخصی تان، پیش از برگزاری مراسم، بیش از ۱۵۰ نفر را بدون مجوز قانونی دستگیر نمودند، به طوری که هم اکنون برخی از آنان هنوز در زندان به سر می برند. پیش از آن اکثر رهبران سندیکای شرکت واحد دستگیر و مورد آزار قرار گرفتند، چرا که تنها خواهان تشکیل سندیکای آزاد و مستقل بوده و هستند. یورش سال پیش به زنان و دانشجویان را به یاد می آورید؟ "شلاق زدن" فعالین کارگری در کردستان را به یاد می آورید؟ به همین ترتیب می توان باز هم به عقب رفت... اعدام بیش از ۴۵۰۰ نفر زندانی سیاسی و روانه ساختن پیکرهای متلاشی شده زیر شکنجه آنان به خاوران را در دهه سیاه شصت، درست همان زمانی که شما در سمت نخست وزیری بودید، به یاد دارید؟ گذشته را به کنار می گذاریم. آیا شما اصولاً از وقایع "اخیر" در جنبش های اجتماعی ایران آگاه بوده اید؟ اگر آگاه بوده اید (که ناگزیر باید به عنوان نامزد ریاست جمهوری آگاه می بودید) چرا در مقابل این اقدامات غیر دموکراتیک سکوت کردید؟ و چگونه است که الآن تهاجم به خود را یک اقدام "بی سابقه" اعلام می کنید؟ علت این فراموشکاری از سوی شما آشکار است: یا خود شما در این تصمیمات سهیم بوده اید و یا در بهترین حالت اعتراضی به آن ها نداشته اید. آقای موسوی، شعار خوب را همه جا می توان سر داد، اما چه می توان کرد که کارنامه شخص شما و سکوت

چندین ساله تان، ما را نسبت به صحت وعده هایتان سخت بی اعتماد ساخته است. شما در بیانیه می نویسید: "ما به عنوان کسانی که به نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن پایبندیم، اصل ولایت فقیه را یکی از ارکان این نظام می دانیم و حرکت سیاسی را در چارچوب های قانونی دنبال می کنیم." آقای موسوی! سؤال جوانان از شما این است که اگر مسبب اصلی و طراح تقلب انتخابات و سرکوب های متعاقب آن، همان ولایت فقیه باشد (که هست) چه؟ شما چگونه می توانید این تناقض در گفتار و کردارتان را حل کنید؟ با موضع گیری خامنه ای در حمایت از احمدی نژاد و مواضع شتابزده و غیرقانونی او در تأیید ریاست جمهوری احمدی نژاد، امروز بر کسی من جمله شما پنهان نیست که شخص ولی فقیه خود مسبب این وقایع است. حال شما چگونه می خواهید به شخصی که خود مرتکب جرم شده است، شکوائیه بنویسید و از او انتظار داشته باشید که به این وقایع رسیدگی کند؟ در انتظار جوانانی که به شما رأی داده اند، این عمل شما چیزی بیش از یک شوخی نیست. شما چگونه می توانید از یک سو به اصل ولایت فقیه التزام داشته باشید و از سوی دیگر خواهان دموکراسی در ایران باشید؟ این دو در تناقض آشکار با یکدیگرند. آقای موسوی، شما باید بدانید تنها آن قانونی مقدس است که حافظ منافع توده های مردم باشد. کیست که نداند قوانین ارتجاعی سرمایه داری جمهوری اسلامی، تنها حافظ منافع طبقات حاکمه است و اصولاً غیر از این نمی تواند باشد؟ پس چگونه می توان از حرکات سیاسی و رسیدن به دموکراسی در "چارچوب های قانونی" صحبت کرد؟! این نیز تناقضی است که شما باید پاسخ دهید. آقای موسوی! شما برای برگزاری تظاهرات روز دوشنبه، ۲۵ خرداد، درخواست مجوز قانونی کردید. این مجوز به شما داده نشد و بلافاصله ستاد انتخاباتی شما راهپیمایی را به تعویق انداخت. البته بعداً مطلع شدید که گویا "کار از کار گذشته" و توده های مردم به درخواست تعویق "نه" گفته اند. این جا بود که شما صرفاً برای دعوت آن ها به "آرامش" در راهپیمایی شرکت کردید. آقای موسوی شما نمی توانید تا ابد میان دو صندلی قرار بگیرید. یا باید به سوی مردمی که به شما رأی داده اند جهت گیری کنید و یا به سوی ولی فقیه و ابزار سرکوب دولتی آن. "در خدمت مردم بودن" یعنی گسست از تمامی





اید: از یک سو حفظ نظام موجود و تمامی ابزارهای سرکوب، ارباب و تحمیق آن و از سوی دیگر، دفاع از مطالبات دموکراتیک میلیون ها نفر از مردم. در همین چند روز نشان داده اید که با وجود از دست دادن مقام ریاست جمهوری، راه اول را برگزیده اید. شما ترجیح داده اید که مردم با "سکوت" مخالفت های خود را نشان دهند. شما تظاهرات روز دوشنبه را لغو کردید و فقط به منظور خاموش کردن آتش خشم توده های مردم در آن شرکت نمودید. به سخن دیگر، شما به دولت سرکوبگر احمدی نژاد تمکین کردید. آقای موسوی! جوانان ایران بدون رهبری شما هم به این مقاومت ادامه خواهند داد؛ همان طور که دیروز به تظاهرات آمدند. اگر هم این بار متحمل شکست شوند، مطمئن باشید نسل نوینی از توده های مردم با گسترت از هرگونه اصلاح طلبی به بدیل های واقعی انقلاب روی خواهند آورد. جوانان ایران پاسخی برای مزدوران خواهند یافت. آنان رهبران خود را پیدا خواهند کرد و در مقابل این دولت یا هر دولت سرمایه داری سرکوبگر دیگری مقاومت کرده و در نهایت دولتی برای رسیدن به دموکراسی سیاسی و اقتصادی در آینده خواهند یافت. مطمئن باشید!

بیست شش خرداد ۱۳۸۸

\*\*\*\*\*

(۱) مصاحبه بی بی سی با اردشیر امیر ارجمند مشاور ارشد موسوی در پاریس (دقیقه ۵ تا ۸)

[http://www.bbc.co.uk/persian/tv/2011/04/0001\\_ptv\\_newshour\\_gel.shtml](http://www.bbc.co.uk/persian/tv/2011/04/0001_ptv_newshour_gel.shtml)

(۲) برای اطلاع از مواضع گرایش مارکسیست های انقلابی ایران پیرامون انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۲ و پیروزی روحانی، به جزوه «ویژه نامه انتخابات» در لینک رجوع کنید:

<http://militaant.com/?p=2508>

(۳) برای دریافت این جزوه، به لینک زیر رجوع کنید:

<http://militaant.com/?p=1085>

ابزار دولتی موجود. زیرا این دولت مشروعیت خود را به ویژه با تقلب گسترده میان جوانان ایران از دست داده است.

شما می گوید: "توصیه مؤکد و مجدد این خدمتگزار شما آن است که به صورت مسالمت آمیز و با رعایت اصل عدم برخورد، مخالفت های مدنی و قانونی خود را در سراسر کشور ادامه دهید "بسیار عالی! آقای موسوی، شما اطلاع دارید که در تظاهرات دیروز، دست کم ۷ نفر از حامیان شما کشته شدند و چند نفر مورد اصابت گلوله موتور سواران حزب اللهی قرار گرفتند. آیا شما می خواهید این جنایتکاران را محاکمه کنید؟ آیا دولت احمدی نژاد و دادستان تهران قرار است این افراد را تحت پیگرد قانونی قرار دهند؟! اگر چنین اظهاراتی را ایراد کنید، اکثر حامیان جوان شما که دیروز در خیابان ها راهپیمایی می کردند با صدای بلند به شما خواهند خندید! شما که خود بخشی از هیئت حاکمه بوده اید و امروز حتی نمی توانید از حق خود دفاع کنید، چگونه قصد دارید از حامیان خود-که به دستور وزارت اطلاعات و تأیید همان ولی فقیه تان مجروح و دستگیر می شوند و یا حتی به قتل می رسند- حمایت کنید؟ آقای موسوی! بدیهی است که توده های مردم، چه حامی شما و چه مخالف شما، به صورت مسالمت آمیز در راهپیمایی شرکت می کنند. مطمئن باشید هیچ فردی با انگیزه تخریب و توطئه و تشنج به تظاهرات نمی آید (تنها تبلیغات احمدی نژاد خلاف این حرف را به شکل تهوع آوری تکرار می کند) پرسش این جاست: زمانی که مزدوران دولت به مردم حمله ور می شوند و آن ها را به ضرب چماق، کابل و اسلحه از پای در می آورند، مردم بی گناه چه باید کنند؟ آیا شما حتی حق "دفاع از خود" را برای آن ها قائل نیستید؟ یا شاید می ترسید که اقدامات بالاجبار خشونت آمیز از سوی جوانان و حامیان شما، اعتبارتان را زیر سؤال ببرد؟ آقای موسوی! بی شک خود شما به تمامی این نکات واقف هستید؛ اما صرفاً برای "خوش رقصی" در مقابل ولی فقیه و بنا به درخواست مستقیم خامنه ای در ملاقات اخیرتان با او، می خواهید نشان دهید که مخالف "هرگونه" حرکت تند از سوی حامیان خود هستید؛ حتی اگر مقاومت جوانان به منظور دفاع از خود باشد! آقای موسوی! شما بر سر دو راهی قرار گرفته





## مسأله اتحاد کمونیست ها: سخنی با نیروهای «چپ» و «کمونیست»

اتحاد نیروهای کمونیستی سال هاست که به یکی از مسائل محوری فعالان «چپ» و «کمونیست» مبدل شده، با این حال اما شیوه رسیدن به این اتحاد اصولی همواره مورد مشاجره بوده است. تابستان سال پیش، بیست و پنج مورد از «احزاب و سازمان ها و نهادهای چپ و کمونیست»، نشستی در شهر کلن آلمان برگزار کردند\*. این نشست نهایتاً حول محور «سرنگونی انقلابی» رژیم و پذیرش «سوسیالیسم» به توافق رسید. در وهله نخست باید تأکید شود که بدون ارزیابی و جمع بندی تجارب و شکست های نهادهایی مانند «اتحاد چپ کارگری» و ده ها مورد مشابه دیگر از تجمع فعالان «چپ» و «کمونیست» که ظرف سه دهه گذشته ایجاد و سپس منحل شده اند، دست زدن

به ساخت نهادی مشابه، اقدامی نادرست و غیراصولی است. بازسازی نهادی مشابه، بدون ارزیابی و گرفتن درس های ضروری از گذشته، در بهترین حالت غیر مسئولانه و در بدترین حالت یک خودفریبی است.

نیروهایی که خود را کمونیست خطاب می کنند، باید از اشتباهات گذشته خود درس بگیرند، و پیشنهاد جدیدی را در بستر این ارزیابی، ارائه و اجرا کنند. از این گذشته، علت بنیادین این اتحاد، باید از سوی همه سازمان های ذینفع با صراحت و علناً اعلام شود. انگیزه ایجاد یک اتحاد در وضعیت کنونی، چیزی جز وجود بحران فعالان «چپ» و «کمونیست» و سازمان های آن ها نیست. اگر این امر بدیهی- یعنی پذیرش وجود بحران- اعلام نگردد، هیچ افقی برای این اتحادها نمی توان ترسیم کرد. مضاف بر این، اتحاد فعالان «چپ» و «کمونیست» حول محور «سرنگونی انقلابی» رژیم و پذیرش «سوسیالیسم»، زمانی واقعی است که بر سر این دو موضوع توافق وجود داشته باشد. این توافق هم باید محصول بحث های

طولانی و شفاف پیش از توافق باشد. مگر می شود عده ای دور هم جمع شوند و بر سر دو نکته ای که سال ها مورد مشاجره بوده است، «اتحاد» کنند؟ مگر در دوره پیش از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷، کمونیست ها با طرفداران خمینی بر محور سرنگونی رژیم شاه توافق نکردند؟ و مگر بهای این گونه اتحاد ها بر سر «سرنگونی انقلابی» را با کشته شدن هزارها تن از خود فعالان کمونیست به دست همان متحدان سابقشان در راه سرنگونی رژیم شاه نپرداختند؟ آیا از این واقعه نباید درسی بگیریم؟ بنابراین توافق بر سرنگونی انقلابی نظام سرمایه داری و طرح رژیمی که جایگزین آن می شود، یعنی نظام شورایی، به هم پیوند خورده اند. اتحاد کمونیست ها باید شامل این دو شعار باشد، و این وجه تمایز دیدگاه سرنگونی از زوایه مارکسیسم انقلابی با سایر جریانات است. بدیهی است که بر سر مفهوم نظام شورایی هم اختلافاتی

عمیق در بین همین سازمان های شرکت کننده در این تجمع وجود دارد. بخش کثیری از این ۲۵ سازمان، که احزاب «کمونیست» و «کارگری» خود را ساخته اند، خواهان به دست گرفتن قدرت



به نیابت از کارگران هستند. مگر می شود با سازمان های قیم مآبی اتحاد صورت گیرد که کوچکترین احترامی برای خلاقیت فردی و ابتکار عمل جمعی کارگران قائل نیستند و اعتقاد بنیادی کارل مارکس را مبنی بر «رهای طبقه کارگر، به دست خود کارگران» مردود اعلام می کنند؟ ثانیاً مگر در سه دهه گذشته، در مورد مفهوم «سوسیالیسم» بحث مشترک و روشنی میان کمونیست ها بوده است که اکنون بر سر آن اتحاد صورت گیرد؟ عده ای از همین دوستان شرکت کننده می خواهند یک روزه پس از سرنگونی رژیم، سوسیالیسم را بسازند. برخی دیگر به درستی بر این باورند که سوسیالیسم تنها پس از سپری شدن دوره پرتب و تاب و نسبتاً طولانی گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم، تحت دولت ویژه







این نشست نیست، بلکه تشخیص این اوضاع، نقطه اشتراک آن هاست؛ اما با این وصف، این خود "اوضاع خطیر کنونی" و ویژگی های آن است که توضیح داده نمی شود. به هر روی این اوضاع هرچه هست، دلیلی بر جمع شدن نیروهای مختلفی از گرایشات گوناگون به دور هم است. این باید اوضاعی جدیدی باشد که توانسته است بر این نیروها، برای تبادل نظر بر سر حل مسائل آن فشار بیاورد و اغلب آن ها را برای چندمین بار در کنار هم بنشانند.

مرکزی ترین خصلت اوضاع جدید می بایست بحران جهانی نظام سرمایه داری به طور کلی و بحران نظام جمهوری اسلامی به طور اخص باشد که به این نیروهای "کمونیست و چپ" انگیزه داده است تا به دور هم جمع شوند. در نتیجه این گونه به نظر می رسد که "اوضاع خطیر کنونی" عبارت از بحرانی است که علاوه بر همه تبعات آن، همچنین عاملی شده که عده ای از "نیروهای چپ و کمونیست" نیز به حل بحران خویش، دست کم بحران پراکندگی خویش، فکر کنند و برای این منظور به دور هم جمع شوند.

### راه حل بحران درونی چپ

فرق حل بحران نظام سرمایه داری با حل بحران نیروهای "چپ و کمونیست" یقیناً باید در عمل آگاهانه و با برنامه حل بحران در نیروهای "چپ و کمونیست" باشد؛ حال باید دید آیا نقطه عظیمت نیروهای "چپ و کمونیست" واقعا فائق آمدن بر بحران درونی خویش است یا خیر.

در این رابطه، اولین و مهم ترین علامت صحت و سلامت عمل آگاهانه و مارکسیستی، اعتراف رو به جنبش از سوی تک تک نیروهای شکل دهنده این نشست مبنی بر وجود چنین بحرانی در درون خود است. بدون بیان آشکار و شفاف وجود بحران درونی در میان همه اعضای شکل دهنده این نشست، نه تنها ابتکار نشست مشترک آن ها عملی آگاهانه محسوب نمی گردد، بلکه با پنهان کردن آن تنها تناقضات خود را عمیق تر و پیچیده تر می کنند.

ای به نام دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا، و آن هم تنها در مقیاس جهانی و نه ملی، نهایتاً تحقق می یابد. بدیهی است که این دیدگاه ها از اساس با یک دیگر اتفاق نظر ندارند. پیشنهاد ما برای تدارک یک اتحاد پایدار و درازمدت، نمی تواند اتحاد فوری بر سر سرنگونی و سوسیالیسم باشد. به اعتقاد ما، ایجاد یک «اتحاد عمل ویژه» بر اساس مؤلفه های سوسیالیسم مارکسیستی می تواند اولین گام در این راستا باشد. ما مخالف ایجاد اتحادهای کاذبی هستیم که بر اساس رقابت با گرایش های اپوزیسیون راست، صورت می گیرد. در مقابل، ما پیشنهاد پروژه «احیای مارکسیستی» را طرح می کنیم که بر اساس چهار مؤلفه روشن عمومی کمونیستی استوار است. پذیرش این مؤلفه ها همراه با تقبل انجام فعالیت ها در سطح بین المللی در اتحاد با متحدان بین المللی مان، در حمایت از کارگران ایران، تنها راه ایجاد یک اتحاد پایدار کمونیستی است.

شورای دبیری، ۱۲ مرداد ۱۳۹۲

\* **ضمیمه:** در این جا شما را به نقدی که یکی از رفقای گرایش مارکسیست های انقلابی ایران، رفیق علیرضا بیانی، در مورد نشست اتحاد نیروهای «چپ و کمونیست» نوشته بود، رجوع می دهیم.

### آلترناتیو سازان بی آلترناتیو

علیرضا بیانی

در روزهای ۲۲ تا ۲۴ ژوئن بین "احزاب و سازمان ها و نهادهای چپ و کمونیست" نشستی در شهر کلن آلمان برگزار شد. در اطلاعیه پایانی این نشست نوشته شد:

"نشست با علم به تفاوت های نگرشی و سیاسی، بر اشتراکات و بر همکاری های مشترک در اوضاع خطیر کنونی تأکید کرد."

### اوضاع خطیر کنونی و انگیزه نیروهای نشست

بدیهی است تشخیص اشتراکات برای همکاری های مشترک در "اوضاع خطیر کنونی" نقطه تفاوت اعضای





در اطلاعیه پایانی این نشست آمده است:

" نشست اعلام کرد که ما بخشی از نیروی وسیع چپ و کمونیسم در ایران هستیم و نشست کنونی را سر آغازی برای یک تلاش مشترک وسیع تر کلیه نیروهای کمونیست و انقلابی برای نهادینه کردن همکاری ها و تبادل نظر تلقی می کنیم."

وقتی احزاب بورژوایی با یکدیگر ائتلاف می کنند که قصد ساختن دولت مورد نظرشان را داشته باشند، اما در مقابل آن ها، گروه ها و حزب های کمونیست زمانی در کنار یکدیگر می نشینند که قصد پیدا کردن پاسخی برای "شرایط خطیر" داشته باشند. در این نشست که می بایست چیزی متفاوت با احزاب بورژوایی باشد، یک تناقض فرعی به چشم می خورد و آن این است که احزاب و جریانات "چپ" ابتدا باید یکدیگر را به رسمیت بشناسند تا بتوانند "سرآغازی برای یک تلاش مشترک وسیع تر کلیه نیروهای کمونیست و انقلابی" و قرار دادن آن ها در کنار یکدیگر باشند؛ و این در حالیست که یک حزب کمونیست زمانی می تواند از ادعای حزبی خود دفاع کند که توانسته باشد سایر جریانات را به پذیرش خود به عنوان یک حزب متقاعد کرده باشد، که در این صورت سایر جریانات نیازی به نشست مشترک نخواهند داشت، بلکه می بایست به آن حزب بپیوندند. اما در این نشست موضوع برعکس است. ظاهراً احزاب موجود در این نشست پذیرفته اند که طبقه کارگر به تعداد بیش از یک حزب کمونیست به عنوان رهبر خود نیازمند است و احتمالاً به همین دلیل آن ها از پیوستن به یکدیگر امتناع می کنند و در عوض به دنبال نقطه اشتراکی می گردند تا لایب با یکدیگر "اتحاد عمل" ایجاد کنند؟

#### تدارک اتحاد برای چه آلترناتیوی؟

این نشست باید دست کم برای خود روشن کند که مقصودش از نشست مشترک، ایجاد تشکیلاتی مشترک به عنوان بدیل آلترناتیوهای راست موجود است یا هدف اتحاد عمل به حول اهداف از قبل تعریف شده. روشن شدن این وضعیت می تواند آغازی برای مرزبندی با روش ائتلاف احزاب بورژوایی باشد. چنان چه این چشم انداز برای اعضای درون این نشست روشن نباشد، نمی

موضوعی که باید برای همه اعضای این نشست و همه اعضای گرایشات بیرون از این نشست، روشن و مسجل باشد این است که هیچ یک از آن ها به تنهایی قادر به انجام هیچ یک از کارها و برنامه هایی که خود برای خود تعریف کرده اند نیستند؛ که اگر چنین نبود، هیچکدام نیازمند نشستن به دور هم برای پیدا کردن راهی جهت پاسخ به مسائل مهم در "اوضاع خطیر کنونی" نمی بودند و هرکدام از آن ها مانند عملکرد تاکنونی شان، پاسخ مستقل خود را به این اوضاع می دادند.

در میان این جمع فقط چهار "حزب کمونیستی" وجود دارد که دو حزب از میان آن ها "حزب کمونیست ایران" است. به این معنی که گویا طبقه کارگر ایران دو "حزب کمونیست" خود را به این نشست فرستاده است تا پاسخی برای اوضاع خطیر کنونی بیابد! این در حالیست که "احزاب کمونیستی" دیگری هنوز به این جمع نپیوسته اند. کاملاً پیداست که این احزاب تاکنون نتوانسته اند هرکدام به تنهایی به مسائل مهم در اوضاع خطیر کنونی پاسخی دهند که بیانگر پاسخ جنبشی باشد که آن ها خود را به آن متعلق و نماینده آن می دانند. در واقع نیمی از "اوضاع خطیر کنونی"، بحران درونی نیروهای مدعی چپ و کمونیستی است؛ و متأسفانه در این وضعیت آن چه که مطرح نمی گردد، این است که جریانات وارد شده به این نشست هرکدام حامل بحران عمیق درونی خود هستند که در غیر این صورت نیازی به این نشست نمی داشتند و بقیه جریانات "چپ و کمونیست" را مانند همه عمر خود به زیر پرچمشان دعوت می کردند.

این اشکال زمانی می تواند به طور اصولی حل گردد که طرفین نشست نه تنها آشکارا و رو به جنبش آن را مطرح و به آن اعتراف کنند، بلکه نقطه محوری نشست خود را نه در مفاهیم گنگ اوضاع خطیر کنونی، که حل بحران درونی نیروهای کمونیستی بدانند. غیر از این هرچه باشد نشست به منظور یافتن پاسخ به مسائل اوضاع خطیر کنونی نخواهد بود، بلکه ترس از هم پاشی در این اوضاع و بی عملی هرکدام از آن ها نسبت به آن چه که خود وعده عملی شدنش را می داده اند، و مشخصاً پنهان کردن این بی عملی در پوشش مجموعه ای بزرگ تر خواهد بود.





توان آن را مانند عمل مشابه در سال های پیش جدی گرفت.

این نوع اتحادها البته می تواند با انگیزه مقابله با آلترناتیوسازی راست ها و در تقابل با آن ها ساخته شود، اما مشکل اصلی اش این خواهد شد که هویت خود را از جنبشی که مدعی است به آن تعلق دارد کسب نمی کند؛ بلکه از مخالفت خود با آلترناتیو راست هویت می گیرد. به این معنا که این جنبش رو به اعتلای طبقه کارگر نیست که این نیروها را وادار می کند با یکدیگر متحد شوند، بلکه تقلا ها و تلاش های جناح راست است که این نیروها را نگران کرده و آن ها را در شرایط ساختن بدیلی در مقابل اپوزسیون راست قرار داده است. اگر چنین نباشد، یعنی اگر نیاز به اتحاد نیروهای چپ از ضرورت نیازهای جنبش انقلابی و ارتقای مبارزه طبقاتی بر ضد سرمایه داری موجود شروع شود، در این صورت باید از قبل تکلیف و چشم انداز این اتحاد روشن گردد. در نتیجه این سؤال اساسی طرح می گردد که این اتحاد به منظور یکی شدن همه نیروهای پراکنده "چپ و کمونیست" در یک تشکیلات واحد است؛ یا ضمن پذیرش و به رسمیت شناختن یکدیگر، به منظور اتحاد عمل ویژه به حول اهداف از قبل تعیین شده ای است؟ هر دو حالت دارای نقایص اساسی است و بی توجهی به این موضوع، نه اتحاد و همبستگی، که تنها عملی فرمالیستی خواهد بود.

در اطلاعیه پایانی نشست همچنین آمده است:

"۲- سازماندهی اقدامات سیاسی معین برای تقویت این روند.

نشست تأکید کرد که در فضای ملتهب سیاسی ایران و جهان برای ایجاد یک بدیل انقلابی و کارگری و سوسیالیستی تلاش می کند. هدف نشست و تبادل نظرها، در مسیر یک آلترناتیو سوسیالیستی در ایران در تقابل با رژیم جمهوری اسلامی و تهدیدات امپریالیستی و راه حل های فرمیستی و ارتجاعی آن است." (تاکیدات از ما)

**آلترناتیو سوسیالیستی به چه معناست؟**

اعضای این نشست در شرایطی آلترناتیو سوسیالیستی را عنوان می کنند که اغلب در کل حیات سیاسی خود چند خط راجع به مفهوم سوسیالیسم مورد نظرشات توضیح نداده اند. مفهوم مارکسیستی سوسیالیسم، قبل از آن که بخواهد مبنای تعیین مسیر نیروهای "چپ و کمونیست" در "اوضاع خطیر کنونی" باشد، محور اصولی برای اتحاد نیروهای مارکسیست انقلابی در یک تشکیلات واحد انقلابی است. چطور ممکن است جریانات مدعی مارکسیسم بتوانند اتحاد هایی در مسیر یک آلترناتیو سوسیالیستی در ایران ایجاد کنند، بدون آن که دست کم برای خودشان روشن باشد این آلترناتیو سوسیالیستی دارای چه مفهومی است. چگونه اعضا و احزاب متفاوت در این نشست بدون کم ترین مباحثات در مورد سوسیالیسم و مفهوم آن در بین خود، اکنون به دور هم جمع شده اند تا مسیر آن را کشف کنند. مثلاً مسیر "دنیای بهتر" حزب اتحاد کمونیسم کارگری با انقلاب دمکراتیک حزب کمونیست "م ل م" چه ربطی به آلترناتیو سوسیالیستی دارد! آیا آلترناتیو سوسیالیستی گرایش مائوئیستی در این نشست با آلترناتیو سوسیالیستی کومله و یا حزب کمونیست کارگری و راه کارگر یکی است؟ آیا اساساً همه اعضا و احزاب حاضر در این نشست تکالیف انقلاب آتی را تکالیفی سوسیالیستی می دانند که برای پیدا کردن راه آن نشست مشترک تدارک دیده اند؟ در نتیجه با توجه به برداشت های مختلف اعضای درون این نشست از مفهوم و تکالیف انقلاب آتی در ایران، تعیین آلترناتیو سوسیالیستی و جستجوی راهی برای آن نه تنها گنگ و ناروشن و متناقض است، بلکه تنها ژستی برای جور شدن پازل "دست چپی" در مقابل پازل گرایشات راست ارزیابی می شود.

### تقابل با راه حل های فرمیستی یعنی چه؟

آیا فرمیسم پدیده ای تنها خارج از جریانات چپ و نزد اصلاح طلبان و سلطنت طلبان و طرفداران حمله نظامی امپریالیست ها است؟ این نشست در کدام یک از مباحثات قبلی خود توانسته است تشخیص دهد که جریانات شرکت کننده در آن، هرکدام قبلاً درست و حسابی تکلیفشان را با فرمیسم و راه حل های آن را حل کرده اند و سپس وارد این نشست شده اند.





مارکسیست نیز هستند که در تقابل با امپریالیزم و جمهوری اسلامی قرار می گیرند. مانند آنارشیت ها و سندیکالیست ها و آنارکو سندیکالیست ها و ... این نیروها مادام که خود اعلام کنند در مقابل امپریالیزم و ارتجاع درونی هستند، منطقاً باید بتوانند در این نشست شرکت داشته باشند. در نتیجه نشستی به منظور فوق، بدون فراخوان به همه نیروهای ضد امپریالیستی و ضد رژیم جمهوری اسلامی عملی قیم مآبانه و فرقه ای محسوب می شود.

### اتحاد عمل ویژه

اگر این یک اتحاد عمل ویژه برخی از سازمان های سیاسی "کمونیست" باشد، سؤال این است: برنامه عملی این عده چیست؟ چه فعالیت یا بحث و تبادل نظری برای پیشبرد کارهایشان طرح و اعلام کرده اند؛ یا در آینده می خواهند چه کنند؟

نشست نیروهای "چپ و کمونیست" نه می تواند یک اتحاد عمل کلی بین نیروهای عمومی مخالف دخالت گری های امپریالیزم "در اوضاع خطیر کنونی" باشد و نه اتحاد عمل ویژه نیروهای کمونیستی به منظور ایجاد بلوک سوسیالیستی. در نتیجه این نشست انعکاس تنها بخشی از ضعف های تلنبار شده سی و سه ساله فرقه گرایی و قیم مآبی است. این نشست حتی قادر به بیان دردهای موجود نیست، چه رسد به آن که بخواهد دردی را دوا کند.

### جمع بندی

نشست نیروهای "چپ و کمونیست" نه به دلیل فائق آمدن بر بحران موجود "چپ"، بلکه انعکاس این بحران است. اوضاع خطیر کنونی عبارت است از بحران سرمایه داری جهانی به طور اعم؛ و بحران عمیق سرمایه داری ایران به طور اخص، رشد مبارزات ضد سرمایه داری و عدم رهبری انقلابی برای ارتقای این مبارزات به سطح آگاهی سوسیالیستی. عدم تشکل یابی کارگری به طور اعم و عدم تشکیلات حزبی پیشروان کمونیست طبقه کارگر به طور اخص. نبود آلترناتیو انقلابی در شرایط سستی کامل بنیاد نظام سرمایه داری. بحران درونی نیروهای "چپ و کمونیست" در هنگامی که خود این

رفرمیزم یعنی سازش طبقاتی. این مفهوم بیش از هر چیز در برگرفته گرایشاتی در درون جنبش کارگری و در درون خود به اصطلاح کمونیست ها (حتی اگر برخی عناصر و موضع گیری های رادیکال هم داشته باشند) است که تعداد قابل توجهی از آن ها، نظیر "راه کارگر" یا "حزب کمونیست کارگری" نقداً در این نشست حضور دارند. آیا حزب رنجبران یا راه کارگر و یا حزب کمونیست ایران برنامه تقابل با راه حل های رفرمیستی دارند؟ اگر چنین است آن ها اصلاً چه دلیلی دارند که در تشکلات جداگانه متشکل باشند و تاکنون با یکدیگر در یک تشکیلات واحد متشکل نشده اند! اختلاف اساسی آن ها بر سر چه بوده که پس از این همه سال دوری تشکیلاتی از یکدیگر اکنون با اشتراکات از قبل مفروض پیرامون موضوع آلترناتیو سوسیالیستی و تقابل با راه حل های رفرمیستی، تازه به فکر اتحاد در بین خود افتاده اند! چگونه گرایشات مائونیستی و استالینیستی با برنامه های منشویکی خود اکنون قادر شده اند در تقابل با راه حل های رفرمیستی در جهت یک آلترناتیو سوسیالیستی در ایران فعالیت مشترک سازمان دهند!

### شرکت کنندگان نشست، نمایندگان کدام طبقه اجتماعی هستند؟

این احزاب، نماینده چه بخشی از کارگران ایران هستند. چه بخشی از برنامه شان مورد تأیید کارگران پیشرو و یا بخشی از آن قرار گرفته است؟ آن ها از "مسیر یک آلترناتیو سوسیالیستی در ایران" صحبت می کنند؛ مسیر سوسیالیستی، بخش مهمی از یک برنامه انقلابی است؛ و نیروهای کمونیست، پیشروان این مسیر هستند؛ اما این نشست به دور یک برنامه انقلابی با هدف متحد کردن کارگران پیشرو نبوده است، پس هدف از این نشست در واقع چیست؟ آیا این اتحاد عمل "چپ و کمونیست" است؟

اگر منظور از این نشست ایجاد یک بدیل یا آلترناتیو در مقابل اپوزسیون راست است، اگر این اتحاد عملی بین نیروهای "چپ و کمونیست" برای مقابله با تهدیدات امپریالیزم، و همچنین در مقابل راه حل های رفرمیستی و ارتجاعی است، پس چرا باید دامنه آن تنها به حضور کمونیست ها محدود شود. نیروهای دیگر غیر





## نقد

### دعوت به میزگرد پیرامون مفهوم مارکسیستی انقلاب

(خطاب به بهرام رحمانی و حبیب بکتاش)

علیرضا بیانی

بهرام رحمانی مطلبی مفصل تحت عنوان «کدام انقلاب» نوشته است که در ستون «مطلب هفته» در سایت آزادی بیان قرار گرفته. اگر چه مضامین این مقاله با موضوعات انقلاب و تاریخ، و ارقام بسیاری به سبک تیپیک ژورنالیستی مرتبط است، اما کمترین ارتباطی به تعریف مفهوم مارکسیستی انقلاب ندارد. هر چند تعاریفی کلی از مارکس در مورد انقلاب هم ذکر شده، اما بنا به درک خارج از مدار مارکسیستی، همان ها هم بخشاً کلی گویی و یا حتا بی ربط به موضوع است. سادگی و راحتی در نگارش ژورنالیستی، در امکان کپی کردن انبوهی از اطلاعات عمومی و ویکیپدیایی از مسائل مختلف در کمترین زمان ممکن است، اما اشکال اساسی آن عدم انطباق با درک مارکسیستی است، آن هم وقتی که قرار باشد با ادعای مارکسیستی ارائه شود. مثلاً در جایی بهرام رحمانی به زعم خود درک مارکس از انقلاب را چنین توضیح می دهد:

« مارکس بر "چاره ناپذیری" یا ضرورت انقلاب سخت تکیه می کرد. وی، بر آن بود که انقلاب ناشی از تکامل نیروهای تولیدگر جامعه است و از ناسازگاری آن نیروها با روابط و نظام سیاسی و اجتماعی کنونی، پدید می آید. هنگامی که این نظام و روابط آن جلوی رشد تولید را بگیرند، بحران سخت می شود و دوره انقلاب های اجتماعی آغاز می شود. طبقات زیردست نمی خواهند در وضع کنونی بمانند و این برخورد به انقلاب می انجامد. مارکس انقلاب را عامل ناگزیر پیشرفت و "لوکوموتیو تاریخ" می داند» (تأکیدها از ماست)

این نوع تعاریف کلی که اغلب در جستجوهای گوگل و ویکیپدیا به دست می آید، شاید بتواند شمای کلی از یک موضوع به دست دهد، اما اصلاً مناسب دخالت گری نظری در عرصه مباحثات مارکسیستی نیست و عمدتاً به

نیروها یا به آن واقف نیستند و یا آن را بیان نمی کنند و این بحران را مضاعف می سازند. در نتیجه هر نشستی بین این نیروها به منظور اتحاد نیروهای "چپ و کمونیست" نمی تواند از جنبه انتزاعی و کاریکاتوری خود خارج شود، مگر آن که همه نیروهای شرکت کننده در آن پذیرفته باشند که به دلیل بحران درونی خود و عدم پاسخگویی به آن چه همواره خود ادعا کرده اند و به منظور ایجاد یک قطب سوسیالیستی در پیوند با جنبش کارگری به طور اعم و پیشروان کمونیست این جنبش به طور اخص، آمادگی هر تحولی در خود، از جمله انحلال خود به نفع ایجاد این قطب سوسیالیستی را دارند. در این صورت است که تازه کار با اتحاد عمل ویژه به منظور ساختن این قطب آغاز می شود. هدف اتحاد عمل ویژه کمونیستی کمک به شکل گیری نطفه های حزب پیشتر انقلابی در ایران در پیوند با شکل گیری یک بین الملل انقلابی به طور همزمان است. نشستی که به این منظور برگزار می شود نه برای التیام وجدان های دردمند، بلکه برای پیشبرد مباحثات پایه ای و اصول مارکسیزم انقلابی، از جمله مفهوم سوسیالیسم، مفهوم انقلاب و تکالیف انقلاب آتی، مفهوم دوران گذار، مفهوم دیکتاتوری انقلابی طبقه کارگر و دموکراسی کارگری و غیره است. "شرایط خطرناک کنونی" عبارت است از مارکسیزمی که زیر آوار انواع انحرافات مدفون گشته، و نیروهای مدعی آن هر کدام جداگانه، حامل این انحرافات به درون نشستی هستند که تصور می کنند ربطی به جنبش انقلابی دارد. در "شرایط خطرناک کنونی" نشست نیروهای مارکسیست انقلابی به منظور احیای مارکسیزم خواهد بود و نه استتار آن.

تاریخ: ۱۹ ژوئیه ۲۰۱۲

[ardeshir.poorsani@gmail.com](mailto:ardeshir.poorsani@gmail.com)



بیان می شود:

« [...] و پنجم آن که يك درجه بالا از صنعتی شدن لازم است که به وسیله آن چاره ناپذیری انقلاب به عنوان برطرف کننده کشمکش ها توسط یک پرولتاریای متمرکز، منظم و رادیکال برای از بین بردن جامعه طبقاتی آشکار می گردد.»

روشن نیست این درجه بالا از صنعتی شدن نسبت به کدام درجه از رشد صنعتی است. حد متوسط جهانی؟ یا درجه ای از صنعتی شدن نسبت به کشورهای صنعتی پیشرفته ای مانند آمریکا و ژاپن و یا ...؟ به عنوان مثال رفرمیست های کارکشته ای مانند مرتضی محیط از همین گونه اقتباس ها به این نتیجه فرصت طلبانه می رسند که در ایران به دلیل عدم رشد مورد نیاز در زمینه تکنولوژی، انقلاب سوسیالیستی منتفی است و این خود اساس نظریه مائویستی و استالینیستی را تعیین می کند که ریشه اصلی آن در منشویزم است. به این ترتیب مثلاً آیا ما مجازیم که بگوییم تحولات اخیر در مصر و تونس و ... انقلاب نیست، چون از «یک درجه بالا از صنعتی شدن» برخوردار نیستند؟! آیا بهرام رحمانی عدم وقوع انقلاب در این کشورها را به دلیل نقض شرط پنجم می داند؟ که در این صورت باید پرسید تکلیف آن همه انقلاباتی که در نوشته خود به آن ها اشاره کرده است و اغلب دارای همین شرایط هم نیستند، چه می شود؟ و یا این که چون این اقتباس از جمله مارکس و انگلس مربوط به موضوع انقلاب است، ایشان هم فکر کرده لازم است در این قسمت از مقاله خود بگنجانند تا موضوع به بحث مارکسیستی نزدیک شود؟- که به این ترتیب مشکل دوچندان می شود. به این ترتیب بهرام رحمانی نه تنها در میان یک مقاله طولانی که قرار است انقلاب را تعریف کند، یک خطر راجع به مفهوم انقلاب، تعریفی مارکسیستی ارائه نکرده، بلکه با اقتباس ها و برداشت های ناقص خود از نظرات مارکس و انگلس که از متن اصلی و شرایط تاریخی اش جدا گشته، در واقع سرگردانی در مورد مفهوم انقلاب را افزایش داده است. می بینیم که این گونه کلی گویی ها نه تنها کمکی به روشن شدن مفهوم مارکسیستی انقلاب نمی کند، بلکه بیشتر آن را مخدوش کرده و صراحت معنای آن را از بین می برد. منظور از مفهوم مارکسیستی انقلاب، این یا آن تعریف مارکس از

درد روزنامه نگاری می خورد. مثلاً در عبارت بالا، حال یا به دلیل ترجمه نادرست اولین فردی که این مطلب را نوشته یا برداشت وارونه نقرات بعدی که آن را دیده اند، و خلاصه تا به جایی که به دست بهرام رحمانی رسیده است، مفهوم «نیروهای مولد» با «تولید» خلط می شود. در اصل ناسازگاری مناسبات تولید با نیروهای مولد عامل متوقف ماندن انکشاف نیروهای مولد می شود و زمینه عینی را برای انفجار اجتماعی آماده می کند. در حالی که در پاراگراف ذکر شده صحبت از جلوگیری «تولید» توسط نظام سیاسی و اجتماعی کنونی شده، و بهرام رحمانی هم متوجه نشده است که نظام سیاسی و اجتماعی کنونی جلوی تولید را نمی گیرد، بلکه به دلیل اقتصاد بی برنامه اش، این تولید را برای سود و نه رفع نیازهای اجتماعی سازمان می دهد، به طوری که اضافه تولید خود به یکی از ویژگی های عمومی این نظام مبدل می گردد و به طور اخص در بروز بحران های اقتصادی خود را به بهترین شکل نشان می دهد.

به علاوه در همین پاراگراف بالا- که با اقتباس نسبتاً ناشیانه ای از مقدمه مارکس بر نقد اقتصاد سیاسی (۱۸۵۹) و «مبارزه طبقاتی در فرانسه» (۱۸۵۰) و موارد مشابه آن در آثار مارکس نوشته شده است، تنها جزئی از تئوری مارکس درباره انقلاب اجتماعی مطرح شده است، و با قطع پیوند آن از سایر جوانب، راه را به سوی انواع سوء برداشت ها و تحلیل های نادرست باز می گذارد. بسیاری بوده اند که در این فرمول بندی مارکس، میان «نیروهای مولد» و «مناسبت تولیدی» متناسب با آن، با تقدم بخشیدن به اولی، «تئوری تقدم» کشف کرده اند و به این ترتیب این برداشت به غایب مکانیکی و دترمینیستی را ارائه کرده اند که از نظر مارکس رشد نیروهای مولد (آن هم به زعم خودشان صرفاً «تکنولوژی»)، به انقلاب، و انقلاب به حرکت تاریخ می انجامد. به این ترتیب از این فرض انحرافی، نه فقط مبارزه طبقاتی جنبه ای حاشیه پیدا می کند، بلکه نتیجه گرفته می شود که بدون بالاترین حد رشد نیروهای مولد در یک کشور، اساساً انقلاب منتفی است. چنان که خود بهرام رحمانی نیز چنین کرده است. او به نیابت از «باور» مارکس و انگلس، پنج شرط اساسی برای بروز انقلاب ذکر می کند که دقیقاً پنجمین شرط به شرح زیر



## پندهای حکیمانه پيرو منصور حکمت!

### نگاهی به اندرزه‌های سعید صالحی نیا

علیرضا بیانی و آرام نوبخت

#### مقدمه:

به دنبال اعلام جدایی رفیق ناصر احمدی از حزب کمونیست کارگری، سعید صالحی نیا طی پاسخی شتابزده، پندهای حکیمانه‌ای به او می‌دهد که اکنون و طی این نوشته جا دارد به بررسی آن بپردازیم.

این‌جانب علیرضا بیانی مایلم این را از پیش بگویم که سعید صالحی نیا را کمتر سیاسی و بسیار بیشتر یک روشناس می‌شناسم. او اغلب به جای نقد و تحلیل سیاسی و نظری، به روان‌کاوی حال و روز مخاطب می‌پردازد و آن را لایه لای چند "نظر" حکیمانه به جای "نقد" ارائه می‌کند. شخصاً تجربه‌ی مباحثاتی با او را در ستون کامنت‌های فیسبوک داشته‌ام و دیده‌ام که چگونه به جای ورود به اصل موضوع، به حالت‌های روحی طرف مقابل می‌پردازد و با اصرار بر این که من "عصبانی هستم"، از پرداختن به اصل بحث طفره می‌رود، یا اصل بحث را تحت الشعاع این روان‌کاوی قرار می‌دهد که در مجموع آن را جهت تخریب به کار می‌گیرد. نظر به این که با این "تاکتیک" ایشان به قدر کافی آشنا شده‌بودم، در نتیجه از او خواهش می‌کردم که اجازه دهد از حق دمکراتیک برخوردار از خُلق و خو- مثلاً عصبانی یا خوشحال- با اختیار آزاد بهره‌مند شوم تا شاید نگرانی از این موضوع از مرکز بررسی‌های ایشان خارج شود تا به این ترتیب بتوانیم به اصل موضوع بپردازیم.

غرض از بیان این مقدمه شخصی و شاید غیرضروری این است که نشان داده شود این متد برخورد، ایشان را همواره همراهی کرده است و دست از سر وی بر نمی‌دارد. شاید هم این پیامد موقعیت شغلی است که مستقیماً در شخصیت افراد تأثیر گذار می‌گذارد، مثلاً مانند یک پزشک روان‌کاو که وقتی می‌خواهد تحلیل سیاسی ارائه کند، آن را هم از موضع طبیب دلسوز، و به صورت پیچیدن نسخه یا دستورالعمل دلسوزانه ارائه می‌دهد.

انقلاب نیست. این تعاریف در زمینه و بستر خود معنا خواهد داشت و وقتی به صورت ژورنالیستی و فله‌ای از آن‌ها استفاده شود، اتفاقاً به سادگی می‌تواند مغایر هدف نویسنده قرار گیرد که معتقد است در مصر و تونس و ... انقلاب رخ نداده است. اتفاقاً با تکیه به برخی از همین تعاریف که از متن زمان و شرایط خودش خارج شده است، تازه باید پذیرفت که در مصر و تونس و ... انقلاب رخ داده است؛ حال آن که شخصاً با بهرام رحمانی توافق دارم که در این کشورها انقلاب رخ نداده، اما نه به آن دلایلی که بهرام رحمانی به آن‌ها اشاره می‌کند، بلکه به دلیل تعریف انقلاب با مفهوم مارکسیستی، در دوره مشخص کنونی که ما در آن قرار داریم.

حبیب بکتاش در نقد به نظرات بهرام رحمانی به درستی برداشت کرده که بحث بهرام رحمانی با عنوانی که انتخاب کرده بی‌ربط است، اما مشکل این جا است که خود او هم نمی‌تواند تعریف مارکسیستی از مفهوم انقلاب ارائه بدهد و این بار به جای روش ژورنالیستی به روش سانت‌ریستی تلاش می‌کند به دلیل حضور ۳۳ میلیون‌نوی مردم مصر در اعتراضات آن را انقلاب تعریف کند. این تعریف متعلق به بنیادهای نظری چپ سنتی است و به کلی با مفهوم مارکسیستی انقلاب مغایرت دارد. در این زمینه و در این مجال قصد ورود به بحث بیشتر را ندارم، اما اکنون که می‌بینیم یک مثلث اختلاف نظر در مورد «مفهوم انقلاب» شکل گرفته است، پیشنهاد می‌کنم بین بهرام رحمانی و حبیب بکتاش و این‌جانب علیرضا بیانی مناظره‌ای رادیویی یا تلویزیونی در همین زمینه برگزار شود تا به صورت زنده و رو در رو نظرات هر سه سوی این مثلث در معرض نقد و چالش نظری گذاشته شود. چنانچه طرفین این بحث با این پیشنهاد توافق داشته باشند، قدم بعدی تدارک مقدمات فنی این میزگرد خواهد بود که یقیناً با کمک یکدیگر و سایر دوستان علاقه‌مند و برخوردار از امکانات رادیویی-تلویزیونی انجام خواهد شد. تا پاسخ بهرام رحمانی و حبیب بکتاش به این دعوت چه باشد.

تاریخ: ۲۶ ژوئیه ۲۰۱۳

[ardeshir.poorsani@gmail.com](mailto:ardeshir.poorsani@gmail.com)





## گرایش مارکسیزم «انقلابی»:

مورد منازعه است، در نتیجه لازم می‌گردد به وی توضیحاتی در این زمینه‌ها به عنوان الفبای اولیه فهم و درک این مفاهیم داده شود و سپس با او در سطح فهم تازه، به بحث پرداخته شود.

موقتاً فرض را بر این می‌گذاریم که سعید صالحی نیا با مفهوم مارکسیزم به قدر کافی آشنایی دارد و بنابراین از توضیح پیرامون این مفهوم عبور می‌کنیم تا به توضیح بر سر وجه انقلابی آن بپردازیم.

دوره ای طولانی از جنبش سوسیالیستی با نام مارکسیزم عجین شده، اما همچنین بخشی از این دوره با تحریفات و وارونه‌سازی مارکسیزم ادامه داشته است، به طوری که اکنون مارکسیزم به زیر آواری از خرافات و موضوعات بی ربط منتسب به آن قرار دارد. مارکسیزم موجود، آن علم شرایط رهایی طبقه کارگر مورد نظر نیست، بلکه به وسیله ای برای تزئین احزاب و گرایش‌های سانتریستی تبدیل شده است تا خود را مارکسیستی و رادیکال جلوه دهند. انواع گرایش‌های طیف رفرمیست و سانتریست، یا مارکسیزم را از درون تهی کرده و با نام دیگری- مثلاً کمونیزم کارگری- معرفی کرده اند و یا آن را به عنوان مبنایی با «ارزش» شناخته اند که می‌توانند قوانین «با ارزش» آن را در چارچوب همین نظام موجود و برای حفظ همین نظام به کار ببندند. مثلاً گرایش سوسیال دمکرات، که مارکسیزم را بدون وجه انقلابی آن، و تنها برخی از موضوعات اومانستی آن را می‌پسندد. کسانی هم ترکیبی از این دو را دنبال می‌کنند؛ تا جایی که به این بحث مربوط می‌شود، سعید صالحی نیا را می‌توان نماینده ای از همین طیف معرفی کرد که در پایین بیشتر توضیح می‌دهیم.

مارکسیزم را یک سلسله اصول تعریف می‌کند که در مرکز آن مفهوم انقلاب پرولتاریا و امر خودرهایی، و برقراری دیکتاتوری «انقلابی» پرولتاریا، قرار دارد. با نظر سعید صالحی نیا پیرامون امر خودرهایی پرولتاریا چندان آشنا نیستیم، اما عضویت ایشان در حزب کمونیست کارگری که مبتنی بر آموزش‌های منصور حکمت بنیان گذاشته شده است، به اندازه کافی در تقابل با امر خودرهایی طبقه کارگر قرار می‌گیرد؛ زیرا در گرایش مذکور، امر رهایی طبقه کارگر به شخصیت

سعید صالحی نیا در پندهای اخلاقی و روانکاوانه ای که به ناصر احمدی داده است، از جمله می‌گوید: «تصمیم گرفتید آن طرح را بگذارید کنار و حالا تصمیم دارید به مارکسیزم انقلابی عقب بنشینید و دنبال «حزب پیشتاز انقلابی» بروید!»

می‌بینیم که گوینده طبق برخورد روانشناسانه در این جمله، مارکسیزم انقلابی و حزب پیشتاز انقلابی را به عنوان یک عقب نشینی مفروض می‌دارد، بدون آن که وارد این بحث بشود و یا اصلاً بدانند این مؤلفه‌ها دارای چه بار معنایی هستند. او عدم آگاهی خود از معنای این مفاهیم را این‌گونه بیان می‌کند:

«البته من این تحولات فکری شما را دقیقاً دنبال می‌کنم و واقعاً نمی‌دانم کلمه «پشتتاز انقلابی» مثلاً چه طرحی را تداعی می‌کند. خصوصاً که کلمه انقلاب و کلمه «پشتتاز بودنش» خودش از موضوعات منازعه قدیمی در تاریخ چپ گذشته ایران است!»

خوب، در این جا سؤال ساده ای که به ذهن می‌رسد، این است که اگر شما نمی‌دانید این مؤلفه‌ها چه طرحی را تداعی می‌کنند، پس چرا آن را «عقب نشینی» توصیف می‌کنید و نه پیشروی! یعنی دقیقاً بر اساس کدام دانش، کلمه انقلاب و پشتتاز که از نظر شما مورد منازعه هم هست، یک عقب نشینی فرض می‌شود؛ و به راستی جایگزین پیشروی آن کدام است؟

بنا بر تجربه در برخورد نظری با سعید صالحی نیا، چندین بار دیده ایم که برای روشن شدن یک موضوع، باید ابتدا خود موضوع و پایه‌های نظری آن به صورت الفبای مقدماتی به ایشان گفته شود و سپس بر اساس آن چه که تازه وی در این گفتگو دریافت کرده و متوجه شده است، به بحث بر سر اثبات همان موضوع پرداخته شود. مثلاً وقتی از نظر ایشان کلمه انقلاب و پشتتاز هنوز

<sup>۱</sup> مثلاً نگاه کنید به: توضیحی ضروری در مورد «نقد»‌های «سعید صالحی نیا» به لنینیزم، نوشته علیرضا بیانی، میلیتانت شماره ۵۷:

<http://militaant.com/?p=1228>





مارکس بیاورد، اما سعید صالحی نیا هنوز به مارکس اشاره می کند و حتا پا را از مرز تعیین شده برای وی- همان مرزی که گفته می شود "من مارکسیزم را از منصور حکمت یاد گرفته ام"- فراتر می گذارد و فکر می کند مارکسیزم را از مبارزات جاری یاد گرفته است. اما با این حال نقطه اشتراک هر دوی آن ها با هم در این است که هر دو اعتقادی به وجه انقلابی مارکسیزم ندارند و آن را در بهترین حالت در یک وضعیت آکادمیک و "آموزگار مثب" شناخته اند و می پسندند.

دوباره به سبک روانشناسانه سعید صالحی نیا بازگردیم تا ببینیم پس از مارکسیزم انقلابی، لازم می داند کدام موضوع را تخریب کند و آن را به حساب پندهای داهیانه و حکمانه خود بگذارد.

### سنت دمکراسی درون حزبی مورد نظر لنین:

سعید صالحی نیا خطاب به ناصر احمدی می گوید:

«در این مقاله طولانی و تو در توی اخیرتان موضوعات زیادی هست. از تجارب شخصیتان در حزب کمونیست کارگری و ماجرای دردناک اخراجتان بیشتر توضیح دادید که من تا اندازه ای که می دانم و خودم هم تجربه کردم، متأسفانه علامت مشکلی تاریخی در چپ ایران است. همان سنت "لنینی" اخراج مخالف با بهانه های بامزه. من هم دچار همین مسائل بوده ام، چه در دورانی که در سازمان های چپ قدیم کار می کردم و چه درون حزب کمونیست کارگری ایران»

او در ادامه می گوید:

«مرزهای شما ظاهراً "لنینیسم" است. ظاهراً آن جا شما تصمیم گرفته ای خودت را از کمونیسم کارگری جدا کنی»

سعید صالحی نیا باز دوباره مشغول شلنگ تخته نظری- روانکاوی شده و چون خیالش راحت است که کسی کاری به کار او نخواهد داشت، در نتیجه به سادگی آب خوردن، سنت لنینی را اخراج مخالف فرض می گیرد و خیلی آرام و سوت زنان از کنارش رد می شود! او از این دست خزعبلات را بارها و از جمله در همین اندرنامه خود، به لنین نسبت داده است. تکه پرانی های لیبرالیستی-

هایی واگذار شده که خود در حزبی متشکل شده اند که به نیابت از طبقه کارگر ساخته شده است. اما به خوبی می دانیم که سعید صالحی نیا با نظریه دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا مخالف است و از غایب بودن چنین مفهومی در "برنامه یک دنیای بهتر" حزب کمونیست کارگری نیز به غایت خرسند می باشد. در این جا قصد ورود به بحث صحت یا عدم صحت این نظریه را نداریم، بلکه فقط تا به آن جا با آن کار داریم که به توافق برسیم: اولاً، این مؤلفه یکی از اصول اساسی شکل دهنده مارکسیزم انقلابی است و چنان چه از آن فاصله گرفته شود، در واقع این فاصله ای خواهد بود از خود مارکسیزم؛ و ثانیاً، اگر قرار باشد این فاصله به عنوان آلترناتیوی در مقابل مارکسیزم معرفی شود، می تواند در قسمتی از یک طیف وسیع- از آنارشیزم گرفته تا سوسیال دمکراسی و یا ترکیبی از همه این ها- جای بگیرد.

حال برای آن که مارکسیزم مورد قبول رفیق ناصر احمدی، از مارکسیزم سعید صالحی نیا متمایز شود، تنها یک چاره باقی می ماند و آن الحاق وجه "انقلابی" به مارکسیزمی است که مورد قبول ناصر احمدی واقع شده است. این وجه انقلابی، دقیقاً همان مرزی است که انواع گرایش های غیر مارکسیستی، اما با ادعایی خلاف آن را، در پشت مرز ترسیم شده متوقف می کند. سوسیال دمکرات ها و رفرمیست ها، مارکس فیلسوف، محقق و دانشمند را می پسندند، اما مطلقاً سر آشتی با مارکس انقلابی ندارند. برای افراد زیادی مثل سعید صالحی نیا نیز موضوع "انقلابی" همچنان مورد منازعه است و به همین دلیل مارکسیزم انقلابی را "عقب نشینی" توصیف می کند! سعید صالحی نیا خیلی خوب و دقیق متوجه شده است که کل پیکره "کمونیسم کارگری" و نظریات منصور حکمت را موضوعاتی تماماً متفاوت با مارکسیزم انقلابی شکل می دهد، گیریم ایشان آن را فراتر از مارکسیزم انقلابی بیانگارد و مارکسیزم انقلابی را نسبت به آن عقب نشینی توصیف کند؛ اما در هر حال یک چیز روشن است و آن این که تقابل سعید صالحی نیا با مارکسیزم انقلابی، با اتکا به آلترناتیوی است که منصور حکمت به او داده است. فرق یک توده ای و سعید صالحی نیا در تقابل با مارکسیزم انقلابی در این است که توده ای، دیگر چندان مایل نیست حتا نامی از

یک بار برای همیشه باید با سعید صالحی نیا بر سر این روش نفوذی لیبرالیستی برخورد جدی و اساسی شود تا ایشان یادش بماند هرگاه خواست از اعدام به فرمان لنین و اخراج از حزب به دلیل مخالفت به دستور لنین حرف بزند، بداند که در بازی خطرناکی وارد شده است که اگر نتواند آن را به اثبات برساند و این مقدار مثل نقل و نبات آن را خیرات کند، مرز سیاسی خود با کلاشی سیاسی را مخدوش کرده است.

چرا باید تاوان چپ سنتی را که حزب کمونیست کارگری در مرکز آن قرار دارد، همچنان لنین بدهد! جناب سعید صالحی نیا، وقتی که بخش مهمی از رهبران و کادرهای حزب کمونیست کارگری از این حزب و منصور حکمت به طور فیزیکی جدا شدند، چرا این "بزرگترین مارکسیست قرن معاصر" شما- که به قول لیبر کنونی حزب اش، حمید تقوایی، یک پایش روی شانه لنین و پای دیگرش روی شانه مارکس گذاشته شده بود- به آن ها توصیه نکرد که بمانید و در درون حزب، یک یا چند فراکسیون خود را تشکیل دهید، و در عوض- تو گویی برای راحت شدن از شر رقبای خود- به آن ها گفت: "خداحافظ رفیق"!؟ اما شما جناب سعید صالحی نیا بدانید که حق داشتن گرایش و فراکسیون از بدیهیات و مفروضات حزب لنینی بوده و هست، و در حزب بلشویک هم همواره چندین فراکسیون وجود داشته است.

موضوع پیوستن رفیق ناصر احمدی به گرایش مارکسیزم انقلابی با اخراج وی از حزب کمونیست کارگری توأم شد که در غیر این صورت ما به عنوان پیروان سنت های لنینیستی با اعلام خروج ایشان از این حزب مخالفت می کردیم و پیشنهادمان این می بود که در این حزب باقی بماند و با ایجاد گرایش و فراکسیون خود، رو به مخاطبین درون حزب به مبارزه بر سر اثبات نظرش بپردازد، این سنت لنینیستی است، وگرنه که خود لنین بارها نظراتی را مطرح کرد که در کل حزب کاملاً تنها ماند و کسی از آن حمایت نکرده بود، و این به معنی انشعاب یا اخراج نیز نبود. آن لنین را که بارها نظراتش در حزب در اقلیت بود، مقایسه کنید با منصور حکمت، چنانچه کسی جرأت می کرد با نظرش مخالفت کند و همچنان در حزب بماند. ببینید در کدام سنت، اخراج و ارباب مشاهده می شود. تنها یک بار لنین "پیشنهاد"- و نه "دستور"- اخراج را

نظیر این که "لنین خیلی از مخالفین را اعدام کرد و خون پاشید به انقلاب"- تقریباً به بخشی جدایی ناپذیر از "نظریه پردازی" های وی تبدیل شده است. اما اگر ایشان با الهام از کاراکتری که از شغل خود کسب کرده است و به روش روانشناختی دست به تخریب سیستماتیک لنین و لنینیزم می زند، برای این است که شانس آورده با یک مخالف همپالگی خود-منتها این بار با کاراکتر یک وکیل دعاوی حقوقی- به بحث ننشسته است، وگرنه یقیناً این مخالف فرضی می توانست با توجه به همین قوانین بورژوایی یقه صالحی نیا را به جرم افترا بدون مدرک و سند بگیرد و بعد خود برای ادامه بحث به همراه کمپوت و سیگار به ملاقات ایشان برود! البته اگر سعید صالحی نیا اصلاً یقه ای برای گرفتن داشته باشد.

تمام اتهاماتی که سعید صالحی نیا علیه لنین از گرایش های لیبرالی به عاریه گرفته است، از فرط بی اساس و بی پایه بودنش به لطیفه تبدیل شده، تا آن جایی که حتا رغبتی برای پاسخ به ایشان هم ایجاد نمی کند. از فردی این قدر حکیم و خردمند، یعنی جناب سعید صالحی نیا، کمترین انتظار این است که حتا یک نمونه اخراج از سوی لنین به دلیل مخالفت را معرفی کند تا بتواند ادعای خود را از چیزی مثل ساییدن کشک متمایز کند. سعید صالحی نیا در حزبی عضو شده است که تکلیفش را با لنین خیلی پیش از این ها حل کرده است؛ اما وقتی صحبت از اخراج می شود، باز دوباره این عمل بورکراتیک را به سنت لنینی منتسب می کند. یعنی این حزب تا جایی که به منصور حکمت ربط پیدا می کند، یک حزب انسانی با هدف انقلاب انسانی و برای استقرار حکومت انسانی توصیف می شود، و همین که موضوع اخراج مطرح می شود به سراغ لنین می رود و تمامی تقصیر را به گردن او می اندازد تا حزب منصور حکمت را بی تقصیر نشان دهد!

سعید صالحی نیا که شب خوابش نخواهد برد تا جواب این نوشته را بدهد، باید یادش باشد که حتماً و حتماً یک نمونه اخراج به دستور لنین به دلیل مخالفت را معرفی کند. اگر چنین کرد که تازه ادای سهم مسئولانه ای در نقد و "نظریه پردازی" کرده است، و اگر چنین نکرد، به ما- بدون این که دلخور شود- اجازه دهد تا این روش ایشان را اقتباس گرفته از شارلاتانیزم لیبرالیستی معرفی کنیم.



تاکنون یک مورد مشاهده نشده است که جدایی از منصور حکمت و حزبش، شامل جدایی از مدار سانتریزمی باشد که او و حزبش به آن تعلق داشته اند. آن چه برای سعید صالحی نیا خوش آیند نیست، نه جدایی ناصر احمدی از مدار سانتریزم منصور حکمت - دست کم به این دلیل که خود در نیمه راه همین جدایی است، اگر تاکنون جدایش نکرده باشند - بلکه اعلام پیوست او به "گرایش مارکسیزم انقلابی" به منظور ایجاد "حزب پیشتاز انقلابی" است. این مورد برای اولین بار در تاریخ حزب کمونیست کارگری صورت گرفته که گسست، با افق مارکسیزم انقلابی رخ داده است. تاکنون هر انشعابی از این حزب، یا به زعم خودشان به سمت گرایش های بورژوایی "دوم خرداد" و نظایر آن بوده است و یا به سوی انزوا و دمورالیزه شدن و نهایتاً روشنفکری مشعشعانه. اگر چه گسست رفیق ناصر احمدی از مدار منصور حکمت به سوی گرایش مارکسیزم انقلابی تنها مقدمه ای بر ورود به این گرایش محسوب می شود، و دوره ای از فعالیت های نزدیک ایشان با این گرایش ضروری است تا این مقدمه با پیوست کامل به این گرایش کامل شود، اما باید پذیرفت که تأثیرات سانتریزم کمونیزم کارگری به حدی است که قطعاً ضروری خواهد بود دوره فشرده ای از آموزش های پایه ای مارکسیستی طی شود تا این رفیق - و یا اگر در آینده کسان دیگری در این مسیر قرار گرفتند، سایر رفقا - متوجه شوند که اولاً از پبله چه فرقه غیر کمونیستی ای خلاص شده اند و ثانیاً عمق فاصله مارکسیزم انقلابی با آن را احساس کنند. در نتیجه سعید صالحی نیا با جدایی ایشان از "حزب کمونیست کارگری" مشکل خاصی ندارد و با یکی دو ورد آجی مَجی لآثرجی، همه این کاسه کوزه ها را می شکند بر سر لنینیزم، و مانند کسی که مهرش را حلال کرده تا جانش آزاد شود، خود را از قید پاسخگویی به انواع تناقضات منصور حکمت و حزبش آزاد می کند. نگرانی اصلی او چنین است که در این پند کدخدانمشانه فرمولبندی می کند:

«به عنوان یک رفیق کمونیست به شما توصیه می کنم که عمیقتر گذشته ات را نقد کن. کمونیزم کارگری اختراع منصور حکمت نبود! اساساً جنبشی بود که بدون او هم بالأخره تئوری ساز و سیاستمدار خودش را می یافت.»

داد و آن هم نه به دلیل مخالفت، بلکه به دلیل لو دادن طرح قیام توسط زینویف و کامنف بود که دو روز زودتر این موضوع را در نشریه خود منتشر کرده و کل طرح را عقیم گذاشتند بودند، و جالب این است که پیشنهاد مذکور تصویب نشد و آن ها در حزب باقی ماندند.

### چپ سنتی:

جناب سعید صالحی نیا شما که خیلی به نکات دمکراتیک علاقه نشان می دهید و در توهم خود با چپ سنتی مرزبندی دارید، باید بدانید یک حزب زنده و پویا، آن حزبی است که در درون خود حق گرایش و فراکسیون را محترم بداند. با اکنون "حزب کمونیست کارگری" کاری نداریم تا جلوی گریز فرصت طلبانه از پاسخ گرفته شود؛ اما لطفاً بفرمایید یک نمونه معرفی کنید که در زمان حیات منصور حکمت، یک نظر مخالف او وجود داشته که توانسته است به موازات خود منصور حکمت از امکانات و تریبون حزب استفاده کند و برای متقاعد کردن دیگران دارای حق دمکراتیک و برابر با منصور حکمت بوده باشد، ولی در عین حال نه اخراج شده باشد و نه وادار به استعفا؛ آن یک نفر دقیقاً کیست و نامش چیست؟

چندین بار در بحث های شفاهی و مکتوب ادعا کرده ایم که "حزب کمونیست کارگری" از بدو تشکیل خود تاکنون با رشته های زخمی به مرکز چپ سنتی گره خورده است و برای اثبات این منظور نیز از لیدر عالی مقام این حزب، حمید تقوایی، دعوت به مناظره کرده ایم که چگونگی پاسخ ایشان نیز مدرکی در اثبات صحت ادعایمان بود، وقتی که ایشان نه این مناظره را پذیرفت و نه مطلقاً پاسخی داد، بلکه از موضع بالا و ارباب منشانه به آن بی اعتنایی کرد. اکنون نیز به این وسیله دوباره از ایشان دعوت می کنیم که در این مناظره شرکت کند و به شما قول می دهیم که در آن جا نشان دهیم این حزب تا چه میزان از نظر سبک کار و پایه های نظری خود، تا گلو در چپ سنتی گیر کرده است و چه فاصله عمیقی از سنت حزب لنینی دارد، که البته این دومی محققاً شما را خوشحال خواهد کرد.

هرچند تاکنون بارها افرادی، یا به طور فردی و یا گروهی از "حزب کمونیست کارگری" جدا شده اند، اما





آنارشستی و غیره- متمایز کرد، اما لازم ندانست مواضع انتقادی خود نسبت به انواع انحرافات مذکور را با نام مانیفست “کمونیسم کارگری” معرفی کند. نزد مارکس و انگلس، “مانیفست کمونیست” بیان صریح و دقیق کمونیسم مورد نظر پرولتاریا بود و به این دلیل نیازی نمی دیدند که جنبش کمونیستی را با پسوند کارگری نام گذاری و متمایز کنند. هرچند مارکس و لنین در پاره ای موارد از کمونیسم یا سوسیالیسم “پرولتری” نیز صحبت به میان آورده اند، اما نه به مفهوم جامعه “کمونیستی پرولتری”؛ بلکه اشاره آن ها به منظور نقد به سایر انحرافات تا آن زمان موجود بوده است که سعی بر مخدوش کردن “جنبش” کمونیستی داشتند.

انگلس توضیح می دهد که جریان سوسیالیسم آلمانی، «پیش از سال ۱۸۴۸ خود را ظاهر کرد. در آن مقطع، دو گرایش مستقل وجود داشت. نخست، یک جنبش کارگری، یک شاخه از کمونیسم کارگری فرانسه، یک جنبش که طی یکی از مراحل خود، کمونیسم اتوپیایی وایتلینگ را خلق کرد. دوم، یک جنبش نظری، که از فروپاشی فلسفه هگلی پدیدار می شد؛ این جنبش از همان بدایت خود، زیر سلطه نام مارکس قرار داشت. مانیفست کمونیست در ژانویه ۱۸۴۸، معرف تلفیق این دو گرایش است، تلفیقی که در تنور انقلاب کامل و آبدیده شد»<sup>۱</sup>

انگلس که در سال ۱۸۴۳ در انگلستان به سر می برد و در ابتدا عمدتاً در تماس با طرفداران اوئن قرار داشت- هرچند با کارگران کمونیست آلمانی مهاجر، مثل کارل شاپر، نیز آشنایی پیدا کرد- خود طی دوره ای نسبت به این “کمونیسم کارگری”<sup>۲</sup> وایتلینگ اشتیاق پیدا می کند، و نهایتاً با جنبش چارتریست ها تماس می گیرد.<sup>۳</sup>

وقتی انگلس و همین طور مارکس از “کمونیسم

به به، عجب جمله ژرف و عمیقی! دقیقاً مانند عمق استخر کمونیسم کارگری که بارها دیگران را به شنا در آن قسمت دعوت کرده است، اما تا کنون دیده نشده که این عمق بتواند بالاتر از قوزک پای کسی را خیس کند.

سعید صالحی نیا اعتراف می کند که کمونیسم کارگری اختراع منصور حکمت نیست. بسیار خوب و چه جالب؛ اما پس بالأخره این “کمونیسم کارگری” اختراع کیست؟ او پاسخ می دهد: “بالأخره تئوری ساز و سیاستمدار خودش را می یافت”؛ این همان عمق نظریه پردازی به سبک صالحی نیا است! این همان فاصله این بار واقعاً عمیق او و گرایش متبوعش، با مارکسیسم انقلابی است. چگونه می توان فهمید که کمونیسم کارگری اختراع منصور حکمت نباشد، اما ضمناً هنوز هم معلوم نباشد که چه کسی آن را اختراع خواهد کرد؛ و باید امیدوار بود که اگر منصور حکمت هم نمی بود، بالأخره یک کسی آن را لابد از آستین خود به عنوان اختراع بیرون می آورد!

حدس می زنم این جمله مشعشع “پر عمق” بر اساس این موضوع باشد که سوسیالیسم یا کمونیسم اختراع مارکس نیست و قبل از مارکس هم بوده است. منتها سطحی نگری “صالحی نیایی” به وی اجازه نمی دهد که این درک ناقص را این گونه کامل بفهمد که مارکس، سوسیالیسم یا کمونیسم را از انواع انحرافات موجود تا آن زمان، از جمله نوع تخیلی و نوع قابل استقرارش تنها در یک کشور ( آن چه که منصور حکمت به آن اعتقاد دارد) و انواع بورژوازی و خرده بورژوازی و بلانکیستی و ... جدا کرد؛ منتها موضوع هنوز هم کامل نمی شود، مگر آن که روشن شود مارکس با کدام خصلت و مشخصه ای، کمونیسم را از سایر انواع آلوده به انحرافات جدا نمود.

### کمونیسم کارگری یعنی چه:

نگرانی سعید صالحی نیا این است که ناصر احمدی از مدار کمونیسم کارگری دور شود، بدون آن که اصلاً خود بداند “کمونیسم کارگری” یعنی چه و این اختراع من- درآوردی، به راستی کدام ضعف جنبش مارکسیستی را از میان برده و آن را تکامل داده است؟

همان طور که گفته شد مارکس کمونیسم را از انواع انحرافات- اعم از بورژوازی، تخیلی، بلانکیستی،

<sup>1</sup> F. Engels, “Socialism in Germany” (1892): <http://www.marxists.org/archive/marx/works/1892/01/socialism-germany.htm>

<sup>2</sup> Arbeiterkommunismus

<sup>3</sup> Hal Draper, “The Principles of Self-emancipation in Marx and Engels” (1971): <http://www.marxists.org/archive/draper/1971/xx/emancipation.html#n12>





شرایط مادی و در "ذهن" این افراد تغییر شکل یافت.<sup>۳</sup>

لنین نیز در نوشته هایی از سوسیالیسم پرولتری در مقابل سوسیالیسم خرده بورژوایی اسم می برد؛ اما فقط یک آماتور ناشی باید این استنباط را داشته باشد که "سوسیالیسم پرولتری"، یک مفهوم مستقل و نامی زینده برای یک حزب سیاسی است. به عنوان مثال، لنین در مقاله ای با نام "سوسیالیسم خرده بورژوایی و سوسیالیسم پرولتری" می گوید:

«طبیعتاً عقب افتادگی روسیه زمینه مستحکمی برای آئین های گوناگون فرتوت سوسیالیستی در کشور ما به وجود آورده است. تمام تاریخ افکار انقلابی روسیه در ربع قرن گذشته، مبارزه مارکسیسم علیه سوسیالیسم خرده بورژوایی نارودنیک است»<sup>۴</sup>.

در این جا باید به این نکته توجه داشت که لنین از عقب افتادگی روسیه به عنوان زمینه ای برای پیدایش آئین های فرتوت سوسیالیستی یاد می کند. بستر این عقب افتادگی، شیوه تولیدی پیشا سرمایه داری در جامعه ای است که شمار کمی پرولتاریای صنعتی آن به سختی به سه میلیون نفر می رسید. طبیعی است که در این شرایط، انواع گرایش های غیر پرولتری زیر نام سوسیالیستی و کمونیستی، از یک "جنبش" مخصوص به خود برخوردار بودند و در نتیجه لنین به طور مشخص، و نه در یک کلی گویی، ناچار می شود از سوسیالیسم پرولتری و آن هم به عنوان یک "جنبش"، و نه نام یک حزب، در تقابل با این جنبش ها صحبت به میان بیاورد تا به این طریق محتوای اقتصادی و اجتماعی آن را از دیگر جریانات متمایز کند. او در همان جا می گوید:

«برای مارکسیست ها جنبش دهقانی، یک جنبش دمکراتیک - و نه سوسیالیستی - است. درست مثل بقیه

کارگری" حرف می زنند، در واقع اشاره به یک گرایش از کمونیسم تخیلی در فرانسه و انگلستان دارند که خود را در آلمان نیز با نام "کمونیسم کارگری" معرفی می کند.

کسانی مانند کارل شاپر، ژوزف مول و هاینریش باوئر به عنوان رهبران اتحادیه عدالت که با مارکس و انگلس ارتباط داشتند، سخت تحت تأثیر دیدگاه های نپخته و اتوپیایی "کمونیسم کارگری"، از جمله دیدگاه های وایتلینگ قرار داشتند و به همین دلیل نسبت به تئورسین های انقلابی یا به قول خودشان «دانش پژوهان»، بسیار محتاط عمل می کردند. هرچند نهایتاً با مبارزات مارکس و انگلس، از دیدگاه های پیشین خود فاصله گرفتند و به این دو نزدیک شدند.<sup>۱</sup>

بنابراین در این مقطع، "کمونیسم کارگری"، نه سلیقه مارکس، بلکه نام جریانی بوده است اتوپیایی که در آلمان، عمدتاً با اتکا به آرای وایتلینگ و با تأثیر از کمونیسم طبقه کارگر فرانسه و انگلستان، تحت عنوان "سوسیالیسم آلمانی"، "سوسیالیسم حقیقی" یا "کمونیسم کارگری" شکل گرفت و مطرح شد. به همین دلیل است که مارکس در "ایدئولوژی آلمانی" می نویسد:

« "سوسیالیسم حقیقی" هیچ چیز نیست به جز دگرذیسی کمونیسم پرولتری فرانسه و انگلستان، و احزاب و سکت های کم یا بیش مشابه آن، در سپهر ذهن آلمان، و همان طور که خواهیم دید، در روح آلمان»<sup>۲</sup>.

می بینیم که در این جا نیز "سوسیالیسم آلمانی" یا "کمونیسم کارگری" وایتلینگ- چیزی نبوده است جز تغییر شکل کمونیسم کارگری فرانسه و انگلستان، با این تفاوت که اگر این دومی پایه ای عینی در وضعیت طبقه کارگر این کشورها داشت، آن اولی بدون در نظر داشتن

<sup>3</sup> F. Engels, "Condition of the Working Class in England" (1845), Preface: <http://www.marxists.org/archive/marx/works/1892/01/socialism-germany.htm>

<sup>۴</sup> و. لنین، «سوسیالیسم خرده بورژوایی و سوسیالیسم پرولتری»:

<http://www.negah1.com/clasic/lenin9.htm>

<sup>1</sup> K. Marx and F. Engels, Collected Works, 1844-51, Vol. 38, Footnote 129: <http://www.marxists.org/archive/marx/works/cw/volume38/footnote.htm>

<sup>2</sup> K. Marx and F. Engels, "German Ideology", Vol. 2, Chap. 4, True Socialism: <http://www.marxists.org/archive/marx/works/1845/german-ideology/ch04a.htm>





مقطع شکل گیری گرایش های سوسیالیزم تخیلی و بورژوازی و ... بر بستر زمینه اقتصادی رشد نایافته خود، یعنی زمانی که جنبش پرولتاریا نسبت به سایر جنبش ها دارای قدرت و انسجام تکامل یافته ای نبود، از سوی مارکس و بعد لنین ایجاد شده بود و این نقد آن ها به شکل گیری یک جریان بین المللی منتهی شد. در این رابطه سوالی که پیش می آید این است که دقیقاً چه نیازی باعث می شود منصور حکمت همان کار را تکرار کند، اما این بار با نامی اقتباس گرفته از سوسیالیست های تخیلی فرانسه و آلمان. ثالثاً، نقد مارکس به جنبش های غیر پرولتری و با نام کمونیستی، مابه ازایی جهانی داشت و به همین دلیل به یک سیستم منسجم فکری و دقیقاً به تئوری انقلابی تبدیل شد. حال پرسش این است که جریانات و سازمان های سیاسی که منصور حکمت برای تمایز با آن ها «کمونیزم کارگری» را آفرید، کدام مابه ازای جهانی را داشتند که کمونیست های سایر کشور های جهان هم بتوانند به استقبال از منصور حکمت، نام حزب و سازمان خود را «کمونیست کارگری» بگذارند. مثلاً وقتی در کشور زلاند نو یا بولیوی یا کنگو احزاب و سازمان هایی مانند رنجبران و طوفان و نظایر آن وجود ندارد، چرا یک جریان کمونیستی باید به استقبال ابتکار منصور حکمت بشتابد و نام حزب خود را بگذارد «کمونیست کارگری». می بینیم که این ابتکار فقط در حوزه چپ یک کشور، محصور مانده است و اساساً استعداد جهانی شدن ندارد.

قطعاً درک و دانش کمونیستی مارکس و انگلس و سایر کمونیست های برپا کننده انترناسیونال کمونیستی آن قدر بود که آن را با نام «انترناسیونال کمونیزم کارگری» نام گذاری نکنند. اما منصور حکمت برای این که ثابت کند «مارکس زمانه است» و «درافزوده ای» به مارکسیزم داشته است، فکر کرد که چه کاری بهتر از این که اسم حزب خود را «کمونیست کارگری» بگذارد، ولی با این «ابتکار» نه تنها مارکسیزم را تکامل نداد، بلکه منجر به کاهش صراحت آن نیز شد. منصور حکمت خود به خوبی می دانست که این نام گذاری ارتباطی به مارکسیزم ندارد و عمداً برای این که نشان دهد ابتکاری مخصوص به خود است، در مبنای کمونیزم کارگری گفت: «اگر خود مارکس هم امروز بود، مانیفست کمونیست را خط

کشورها، در روسیه هم جنبش دهقانی لزوماً متحد در انقلاب دمکراتیک است، که در محتوای اقتصادی و اجتماعی خویش بورژوازی می باشد. این انقلاب به هیچ وجه علیه بنیان نظم بورژوازی، علیه تولید کالایی، و یا علیه سرمایه سمت گیری ندارد. برعکس نوک حمله خود را علیه روابط کهنه رعیتی ماقبل سرمایه داری در روستا و علیه زمین داری اربابی به عنوان رأس تمام بقایای اصول سرواژ قرار می دهد. نتیجتاً پیروزی کامل جنبش دهقانی، سرمایه داری را از میان نخواهد برد، بلکه برعکس زمینه وسیعتری برای رشد آن به وجود آورده و رشد خالص سرمایه داری را تسریع کرده و شدت می بخشد.»

لنین ناچار می شود در مقابل «جنبش» نارودنیک ها- که خود را سوسیالیستی معرفی می کردند- بگوید که یک جنبش دهقانی از اساس نمی تواند سوسیالیستی باشد و این سوسیالیزم، اتوپیایی و به کلی متفاوت از سوسیالیزم مورد نظر طبقه کارگر است. در نتیجه او مجبور می شود که دقیقاً «در این چارچوب» و نه هر جا که دلش می خواهد، و درست در تقابل با این نوع سوسیالیزم، از سوسیالیزم پرولتری حرف بزند. این موضوع به کلی تفاوت دارد با درک و برداشت منصور حکمت از «کمونیزم کارگری». برای منصور حکمت کمونیزم کارگری، اسم یک حزب است و او این اسم را به «جنبش» کمونیزم کارگری هم ارتقا می دهد. اما سوال این است که این نام برای ایجاد تمایز با کدام «جنبش» غیر پرولتری که خود را با نام کمونیزم و سوسیالیزم معرفی کرده، انتخاب شده است. آیا در مقطعی که منصور حکمت این نام را خلق می کرد، در ایران جنبشی دهقانی یا انواع دیگری از جنبش ها با نام سوسیالیستی و کمونیستی مشغول عرض اندام بودند که او برای تمایز با آنان، گرایش سانتریستی خود را با «کمونیزم کارگری» نام گذاری کرد؟! پاسخ در بهترین حالت می تواند این باشد که وجود گروه های چپ سنتی با داعیه کمونیزم، باعث شد منصور حکمت با انتخاب این نام، «حزب و جنبشی» را که در آن قرار دارد از آن ها متمایز نماید. اما اولاً آن ها نه «جنبش»، بلکه جریانات و سازمان هایی سیاسی بودند از جنس جریان سیاسی ساخته و پرداخته خود منصور حکمت؛ ثانیاً چنین تمایزی در



می زد و می نوشت مانیفست کمونیزم کارگری».

تا جایی که به مفهوم کمونیزم به معنی یک فرماسیون اجتماعی مربوط شود، اساساً در متدولوژی مارکس کمونیزم نمی تواند کارگری باشد، صد البته که کارگر می تواند کمونیست باشد، اما چگونه کمونیزم که از نفی طبقات و به تبع آن، از نفی مفهوم کارگر حاصل می شود، همزمان می تواند در برگیرنده مفهوم کارگری هم باشد؟! این اختراع که باج سبیلی است به گرایش های «کارگر کارگری»، یا فیتیشیزم کارگری، در تحلیل نهایی خرافات از آب در می آید و موجب خلق این تناقض می شود که اگر روزی طبقه کارگر و فرد کارگر هویت طبقاتی خود را از دست بدهد و وارد فاز کمونیستی جامعه شود، پس در نتیجه باید با کمونیزم کارگری نیز خداحافظی کند، زیرا دیگر کارگر محسوب نمی شود! شاید هم حزب کمونیست کارگری برای حل این تناقض بوده است که تناقض بعدی را به نام «حکومت انسانی» اختراع کرد تا در واقع نشان دهد فازی فراتر از «کمونیزم کارگری» نیز وجود دارد. بالأخره آیا باید اختلافی بین جامعه عاری از طبقات- یعنی کمونیزم- با شرایطی که می توان از نام «کمونیزم کارگری» استفاده کرد وجود داشته باشد یا نه؟! منتها این «ابتکار» کامل نخواهد بود مگر آن که نام حزبی که قرار است «حکومت انسانی» را مستقر کند از «کمونیزم کارگری» به «حزب انسانی» تغییر کند تا شاید از این کلاف متناقض خلاص شود.<sup>۱</sup> همان طور که بالاتر اشاره شد، تاکنون هیچ انشعابی از کمونیزم کارگری با افق مارکسیزم انقلابی نبوده، بلکه فقط در مدار همان کمونیزم کارگری کمی جا عوض کرده است، در نتیجه بعضی از انشعابات در واقع به موازات این حزب و نه در تقابل با آن بوده است که به ناچار برای تمایز خود با آن، به جای کمونیزم کارگری این بار از «سوسیالیزم کارگری» استفاده کرده اند!

اما تا جایی که به «جنبش» کمونیستی مربوط می شود، بدیهی است که عنصر کارگری، خصلت کارگری جنبش کمونیستی را از سایر ادعاهای کمونیستی و سوسیالیستی

<sup>۱</sup> مثلاً نگاه کنید به: «حکومت انسانی» و تناقضات بی پایان «مجید حکمت»، نوشته علیرضا بیانی:

<http://militaant.com/?p=1870>

فالق این عنصر اساسی متمایز می کند، منتها این تمایز نه به وسیله نام یک حزب، بلکه از بیان اهداف و اصول و افق آن «جنبش» حاصل می شود، دقیقاً مانند مانیفست کمونیست که چنین تمایزی را بین «جنبش» کمونیستی پرولتاریا با سایر ادعاهای کمونیستی غیر پرولتری تعیین می کند.

سعید صالحی نیا در پایان اندرنامه خود مانند آن پیر فرزانه ای که یک جمله به رهگذری می گوید و کل مسیر زندگی آن رهگذر بخت برگشته را تغییر می دهد، به ناصر احمدی می گوید:

«پیشنهاد من اینست به شما که تجدید نظر اگر می کنی، تجدید نظر جدی بکن. بیرون از جنبش کمونیزم کارگری خبری نیست. اما درون این جنبش هم همه احزاب کمتر یا بیش تر بحران زده اند. به عنوان یک کمونیست شما تلاش کن ضعف ها را بیرون بکشی و راه نشان دهی.»

وقتی خود این نظر این قدر جدی است، چگونه ممکن است تجدید نظر بر اساس آن در حد شوخی باقی بماند؟!

بیرون از جنبش کمونیزم کارگری خبری نیست؟! بسیار خوب، خوش خبر باشید! اما درون این جنبش هم که به قول خود شما همه احزاب بحران زده اند! سعید صالحی نیا انصافاً بگو این را دیگر در کجای قلبمان جای دهیم! پس حقیقتاً راه کار چیست وقتی در درون به قول خودت «جنبش کمونیزم کارگری» بحران احزاب وجود دارد و بیرون از آن هم که خبری نیست. او البته حکیمانه راه را نیز نشان می دهد، هرچند این راه کمی کدر یا مخدوش باشد. به زعم صالحی نیا راه عبارت است از «بیرون کشیدن ضعف ها»! بسیار خوب، اما ناصر احمدی هم که دقیقاً همین کار را کرده است. او با دفاع از ساختن حزب پیشتاز انقلابی در واقع راه را نشان می دهد و سعید صالحی نیا چون حکیم تر از این حرف ها است، متوجه آن نمی شود. از نگاه سعید صالحی نیا احزاب درون «جنبش کمونیزم کارگری» به این دلیل بحران زده نیستند که ربطی به این جنبش ندارند و احزاب خودساخته اند؛ و اصلاً معلوم نمی شود ریشه بحران آن ها در کجا است و چرا بحران زده هستند. اما از نگاه ناصر احمدی، بحران این احزاب، در واقع از ساختن حزب به نیابت از طبقه





بود و به این دلیل مفهوم پیشتازی خود را از دست می دهد. حزب پیشتاز انقلابی، تشکیلاتی متعلق به گرایش کمونیستی کارگران برای دخالت گری در جنبش کارگران است. چنان چه طی دوره ای معین این دخالت گری ها با کمترین اشتباه از نقطه نظر اتخاذ تاکتیک ها، استراتژی، تحلیل ها و غیره بتواند مورد اعتماد و پذیرش کارگران قرار بگیرد، آن گاه کارگران از برنامه سوسیالیستی آن پیروی خواهند کرد و به این ترتیب از پراکندگی خارج می شوند و به مثابه یک طبقه در می آیند. در این شرایط است که حزب پیشتاز می تواند ادعا کند حزب کمونیست کارگران شده است و نه از همان بدو تشکیل و به میل دلخواه خودش. در نتیجه از این نقطه نظر نیز می توان عمق وابستگی حزب کمونیست کارگری به چپ سنتی را مشاهده کرد که به جای طبقه کارگر، حزب می سازد و دچار بحران می شود و مشکلاتش را یا به گردن همان کارگران می اندازد که چرا دستورات آن ها را گوش نمی کنند و یا مانند صالحی نیا به گردن لنین می اندازد که مخالفان را اخراج می کرده است!!

بحران احزاب موجود بخشی از بحران کلی در جنبش "چپ" است که خود را با نام مارکسیزم تداعی کرده، و راه برون رفت از آن اولاً اعتراف به این بحران است و ثانیاً احیای مارکسیستی. ناصر احمدی وارد این مدار شده است و چنان چه به طور کامل با آن پیوند بخورد، شما خواهید دید که اولین انشعاب تاریخ "کمونیزم کارگری" به سوی مارکسیزم انقلابی دارای چه معنایی است. سعید صالحی نیا راه این است. احیای مارکسیستی و تدارک ساختن حزب پیشتاز انقلابی و همزمان ساختن بین الملل انقلابی<sup>۱</sup>. حزب کمونیست کارگری نه در قبل و نه اکنون و نه هیچ وقت دیگر جواب نمی دهد و خود تجلی بحران روشنفکران مدعی مارکسیزم است.

۲۳ تیرماه ۱۳۹۲

کارگر و بدون حمایت این طبقه از حزب، ناشی می شود؛ و راهی که نشان می دهد این است که باید حزب پیشتاز انقلابی را به وسیله پیشروان کمونیست طبقه کارگر ساخت و در دوره ای از مبارزه، اعتماد طبقه کارگر را جلب کرد تا به این ترتیب بتوان نام حزب کمونیست کارگران بر آن گذاشت. پر واضح است حزبی که از بدو تشکیل "حزب کمونیست کارگری" معرفی شده و ربطی هم به جنبش کمونیستی کارگران نداشته و مورد حمایت آن هم قرار نگرفته است، اکنون دچار بحران می شود و به جای رهبری طبقه کارگر، انواع انشعابات، ریزش ها و دلسردی ها را رهبری می کند، یا حداکثر می تواند رهبران "جنبش فرهنگی" را به سوی خود جلب کند.

### حزب پیشتاز انقلابی:

وقتی صحبت از حزب پیشتاز انقلابی می شود، به این معنی است که تمامی احزاب درون "جنبش کمونیزم کارگری" (به قول صالحی نیا)، همان حزب انقلابی طبقه کارگر نیستند، این ها کاریکاتوری از یک حزب هستند و به همین دلیل دچار بحران گشته اند. این احزاب و هر حزب دیگری که خارج از مدار جنبش کمونیستی ساخته شود، اساساً با بحران متولد خواهند شد. بحران اصلی این احزاب این است که خود را به عنوان حزب کمونیست کارگران ایران معرفی می کنند، بدون این که کارگران ایران آن ها را پذیرفته باشند. اگر کارگران این را پذیرفته بودند که در این همه "۱۸ تیر" و "چهارشنبه سوری" و نظایر آن، با فراخوان این احزاب همان کاری را می کرد که آن ها می گویند.

هر چند سعید صالحی نیا با اعلام وجود بحران درون این احزاب قدم شجاعانه ای برداشته است، اما کاملاً روشن است که او خود نمی داند اصلاً بحران به چه معنی است که بتواند راه خروج از آن را معرفی کند، به همین دلیل مشغول دادن پندها و اندرزهای ریش سفیدانه و رمانتیک می شود که فقط یک کلی گویی گل و گشاد، و در واقع چیزی گفتن برای نگفتن اصل مطلب است.

حزب پیشتاز انقلابی یا "وَنگارد پارتی" حزب کارگری نیست. در درون کارگران ده ها گرایش وجود دارد و یک حزب کارگری در برگیرنده همه این گرایش ها خواهد

<sup>۱</sup> برای اطلاع از ماهیت و اهداف پروژه «احیای مارکسیستی» به لینک زیر رجوع کنید:

<http://militaant.com/?p=2641>





## دو نگرش مخالف، اما مکمل،

### در مورد «حزب طبقه کارگر»

بخش سوم

#### مفهوم تشکیلات دوگانه:

محسن حکیمی معتقد است که کارگران نیازمند تشکیلات دوگانه نیستند، او می گوید:

«بدین سان، بر بستر شکست انترناسیونال اول و کمون پاریس، نخست کائوتسکی و سپس لنین نظریه تشکیلات دوگانه را مطرح کردند و در واقع با طرح این نظریه شکست طبقه کارگر را پیروزی نشان دادند، و در عمل آن را به ابزاری برای استقرار سرمایه‌داری دولتی - حزبی تبدیل کردند. این نظریه بر دو پیش‌فرض سرمایه‌دارانه مبتنی است: اول جدایی مبارزه سیاسی ضدسرمایه‌داری طبقه کارگر از مبارزه اقتصادی او و بدین سان توجیه رفرمیسم اتحادیه‌ای و، دوم، بیگانگی کارگران با نیروی خویش و سپردن رهایی خود به دست یک منجی به نام "سازمان انقلابیون حرفه‌ای" یا "حزب طبقه کارگر"، و تبدیل‌شدن به سرباز گوش به فرمان آن برای رساندن‌اش به قدرت سیاسی.»

به بحث سرمایه‌داری دولتی و «ابزار» آن خواهیم رسید، اما در این جا برای آن که دقیقاً بفهمیم چرا تشکیلات دوگانه مورد نقد حکیمی به ابزاری برای استقرار سرمایه‌داری دولتی منجر می‌شود، لازم است اجزای پارگراف فوق را کمی بشکافیم و مورد ارزیابی قرار دهیم.

از نظر محسن حکیمی مبارزه اقتصادی و سیاسی کارگران باید به طور توأمان در یک تشکیلات واحد سازماندهی شود و نه یک تشکیلات مانند اتحادیه‌ها، برای مبارزه اقتصادی و یک تشکیلات دیگر مانند حزب، برای مبارزات سیاسی. به طور دقیق‌تر وی در این مورد می‌گوید:

«در مورد رابطه مبارزه اقتصادی و مبارزه سیاسی ضدسرمایه‌داری در پاسخ به پرسش چهارم نشان دادم که این دو شکل از مبارزه طبقه کارگر در عین تفاوت با

یکدیگر سازنده کلیتی یکپارچه و جدایی‌ناپذیرند، و مبارزه اقتصادی از طریق خودآگاهی کارگران به مبارزه سیاسی ضد سرمایه‌داری ارتقا می‌یابد، بی آن که این امر به "سازمان انقلابیون حرفه‌ای" نیاز داشته باشد.»

ظاهراً در اینجا نقض غرضی صورت می‌گیرد و آن این است که حزب انقلابیون حرفه‌ای به زعم محسن حکیمی به معنی مرکزیت‌گرایی و نخبه‌گرایی است. لابد برای مقابله با مرکزیت و نخبه‌گرایی می‌باید به استقلال تشکیلات کارگران احترام گذاشت و تشکل یا اراده حزبی را به آنها تحمیل نکرد. بسیار خوب، اما تکلیف چیست که اگر خود کارگران رفتند و مثلاً سندیکای رانندگان اتوبوسرانی ایجاد کردند تا به این وسیله مبارزات اقتصادی خود را سازمان دهند. آیا باید به آنها یک یا دو نامه سرگشاده نوشته شود که چنین کاری خطا است و به جای آن باید تشکیلات «ضد سرمایه‌داری با افق لغو کار مزدی» ساخت؟! وقتی پیشنهاد کنندگان این ایده خود نمی‌توانند ویژگی‌های چنین تشکیلاتی را توضیح دهند و ناچار می‌شوند منطبق با سنت کلی گویی‌های خود در همان مدار ماکسیمالیستی باقی بمانند، کارگرانی که مبارزاتشان را از سطح آگاهی فعلی خود که همان آگاهی اکونومیستی است آغاز کرده‌اند چگونه باید این مفاهیم گنگ و غیر ملموس را بفهمند. به این موضوع بیشتر می‌پردازیم اما حال باید ببینیم اصلاً این مبارزه اقتصادی چیست که برای «سیاسی» و «ضد سرمایه‌داری» شدن به خودآگاهی کارگران نیازمند می‌شود. به عبارت دیگر، چنان چه خودآگاهی کارگران وجود نداشت و یا در مقطعی که هنوز حاصل نشده است، به این معنی خواهد بود که خصلت مبارزه اقتصادی کارگران نمی‌تواند ضد سرمایه‌داری باشد، بلکه خصلتی است که در همان چهارچوب بورژوایی محصور شده است. حال وجه مبارزه اقتصادی بدون ترکیب آن با خود آگاهی کارگران را موقتاً کنار می‌گذاریم تا ببینیم خود آگاهی چگونه حاصل شده است.

در کل بحث محسن حکیمی این موضوع سخت در هاله ابهام و به شکل رازآلود رها شده. تنها اشاره‌ای گذرا به چگونگی تبدیل شدن مبارزه خود انگیخته به مبارزه خودآگاه، به وسیله «کوران مبارزه کارگران» شده است. اما قبلاً گفتیم که این کوران مبارزه علاوه بر بستر



سطح آگاهی فعلی آن‌ها مبارزاتشان را به سطح سیاسی ارتقا دهند، بلکه از موضع بالا و نخبه‌گرایانه آن‌ها را به ترک چنین تشکیلاتی فرا می‌خواندند و به ساختن تشکیلاتی گنگ و ناروشن به نام تشکل سراسری و ضد سرمایه‌داری دعوتشان می‌کردند، به این معنی تعبیر می‌شود که نخبه‌گرایی و قرار گرفتن در موضع بالا ربطی به تشکیلات حزب پیشتاز انقلابی ندارد و اتفاقاً مختص رادیکالیزم خرده‌بورژوازی است. درست به همین دلیل است که بلافاصله پس از آغاز مبارزه صنفی کارگران یاد شده، آن‌ها وارد فاز مبارزه سیاسی برای آزادی رهبران خود می‌شوند و سپس در متن همین مبارزه می‌آموزند تا مبارزاتشان را از سطح صنفی سیاسی به سطح ضد سرمایه‌داری ارتقا دهند؛ و با اعلام اعتصاب چنین نیز می‌کنند.

عدم دخالت‌گری گرایش رادیکال خرده‌بورژوازی در پشت مفهوم غیر ملموس و گنگ و به غایت ماکسیمالیستی «لغو کار مزدی» در مبارزات کارگران یاد شده، آن‌ها را به شدت منزوی می‌کرد و به حاشیه می‌راند، و در عوض این طرفداران حزب انقلابی بودند که با حفظ احترام به استقلال کارگران اتوبوسرانی، شانه به شانه در همه طول مبارزاتشان در کنارشان قرار می‌گرفتند، دستگیر می‌شدند و هزینه پرداخت می‌کردند تا نشان دهند کارگران می‌توانند و حق دمکراتیک خود می‌دانند که به سراغ هر نوع تشکل یابی که می‌خواهند- اعم از اقتصادی یا سیاسی یا ترکیبی از این دو- بروند.

از این گذشته، «دو شکل از مبارزه طبقه کارگر که در عین تفاوت با یکدیگر سازنده کلیتی یکپارچه و جدایی‌ناپذیراند»، لزوماً به معنی قرار گرفتن دو شکل از مبارزه در یک تشکیلات نیست، این دو شکل متفاوت از مبارزه در واقع در انسجام با کلیت مبارزه «طبقه» کارگر شکلی یکپارچه کسب می‌کند، وقتی که به صورت جنبش عمومی کارگران متجلی می‌شود.

مفهوم تشکیلات دوگانه اساساً ربطی به این ندارد که کارگران باید فقط به مبارزه اقتصادی بپردازند و انقلابیون حرفه‌ای به مبارزه سیاسی، این یک تحریف لیبرالیستی و مخدوش از مفهوم تشکیلات دوگانه است. موضوع بر سر اختلاف تشکلات توده‌های کارگر که می‌تواند تنها مختص به مبارزات صنفی یا سیاسی و یا هر دو

پیدایش مبارزه خود آگاه، ضمناً موجب پیدایش مبارزات خود انگیزه هم می‌شود. مگر می‌توان برای مبارزات خود انگیزه کارگران بستر دیگری به جز همان «کوران مبارزه» تصور کرد. حال اگر به سراغ وجه سیاسی مبارزات کارگران برویم، مهم‌ترین پرسشی که بلافاصله مطرح می‌شود این است که این «سیاست» خود دارای چه خصیلتی است، آیا خصیلت آن هم مانند خصیلت مبارزه اقتصادی بورژوازی است و یا اتوماتیک سیاست مستقل کارگری و ضد سرمایه‌داری است.

پر واضح است که سیاست کارگری خود به خود سیاست ضد سرمایه‌داری نیست و تابعی از همان منشاء اقتصادی خود است. هر سیاستی لزوماً ضد سرمایه‌داری محسوب نمی‌شود. مثلاً رفرمیست‌ها که اساساً معتقدند نباید مبارزات را به عرصه سیاسی کشاند، در واقع مشغول به کار بردن سیاست هستند، اما نه سیاست ضد سرمایه‌داری. یا وقتی کارگران برای افزایش دستمزد یا ایجاد تشکلات دلخواه خود مبارزه می‌کنند، مشغول مبارزه صنفی و اقتصادی خود هستند. وقتی حکومت سرمایه‌داری آن‌ها را سرکوب و دستگیر می‌کند، آن‌ها خواستار آزادی رفقای دستگیر شده خود می‌گردند و به این ترتیب وارد فاز سیاسی مبارزه می‌شوند، اما نه مطالبه اول و نه مطالبه دوم هیچ کدام مبارزه‌ای با سیاست ضد سرمایه‌داری محسوب نمی‌شود. در نتیجه باید راهی یافته شود برای تبدیل کردن مبارزه سیاسی کارگران به سطح مبارزه ضد سرمایه‌داری.

محسن حکیمی معتقد است که در ترکیب مبارزه اقتصادی و سیاسی در کوران مبارزه کارگران، خودآگاهی به وجود می‌آید و به مبارزه ضد سرمایه‌داری تبدیل می‌شود. اما آن چه که از قلم می‌افتد افق مبارزه ضد سرمایه‌داری است که نبود آن باعث می‌شود حتماً مبارزات ضد سرمایه‌داری در چهارچوب نظام سرمایه‌داری محبوس شود. در نتیجه این کشف بزرگ تاریخی که باید مبارزات اقتصادی کارگران با مبارزه سیاسی آنها در یک ظرف تشکیلاتی ترکیب شود، نه تنها موضوعی تازه نیست، بلکه کمترین مغایرتی با حضور حزب پیشتاز انقلابی نخواهد داشت. اگر عده‌ای مانند «فعالین گرایش لغو کار مزدی» اتوماتیک در تشکیلات صنفی کارگران مانند همان سندیکای کارگران اتوبوسرانی قرار نگیرند تا از





سندیکالیزم و آنارکو سندیکالیزم دقیقاً در ترسیم روشن و صریح چگونگی تسخیر قدرت سیاسی و ابزار «رهبری» برای این منظور است. حزب پیشتاز انقلابی تشکیلاتی است نه در تقابل با تشکلات خود ساخته کارگران، بلکه با حفظ احترام به سیاست استقلال طبقاتی آن ها، به موازات آن ها و برای ایجاد ارتباط بین مبارزات آن ها با سایر مبارزات اجتماعی؛ و در یک کلام رهبری آن ها برای کسب قدرت سیاسی است. درست به همین دلیل این حزب انقلابی و نام دیگر آن حزب انقلاب اجتماعی است.

### مفهوم سرمایه داری دولتی:

یکی از خصوصیات اصلی روشنفکری خرده بورژوازی بی حوصلگی این طیف در تحلیل و بررسی موضوعات پیچیده است. نمونه بارز آن وضعیت روسیه پس از انقلاب ۱۹۱۷ است. انقلابی که از درون خود ارتجاع ضد انقلابی استالینیستی را بیرون داد و باعث شد که این انقلاب در مسیر پیشروی خود به سوی سوسیالیزم، متوقف شود و بازگشت به موقعیت قبلی را آغاز کند. طیف های مختلفی بر سر این فرایند بحث و نظر داشته اند. یکی از ساده ترین، بی دردسرتین و سهل الوصول ترین تحلیل ها از حکومت پس از انقلاب ۱۹۱۷ و بعد از مرگ لنین، «سرمایه داری دولتی» است. با این تحلیل بررسی مسائل بسیار مهمی منتفی و از روی همه آن ها جهش می شود. با این تحلیل نیازی به فهم و درک خطر بورکراسی کارگری برای به انحطاط کشاندن دولت کارگران نیست. اغلب کسانی که به این تحلیل رجوع کرده اند، نه تنها درک صحیح و علمی از مفهوم سرمایه داری دولتی ندارند، بلکه مطلقاً درک روشن و صحیحی هم از مفهوم سوسیالیزم ندارند. آنها تصور می کنند یک انقلاب رخ می دهد و فردا سوسیالیزم مستقر می شود، اگر نشد آن چه که هست سرمایه داری دولتی است (پایان تحلیل)! اما مشکل از این هم فراتر است، و آن عبارت از این است که گرایش هایی (اغلب طیف گسترده آنارشستی و شبه آنارشستی؛ از جناح چپ آن که شامل کمونیزم شورایی و گرایش لغو کار مزدی است تا منتهی الیه راست آن که به لیبرالیزم می رسد)، اساساً پیدایش سرمایه داری دولتی را به دلیل وجود حزب کمونیست انقلابی می دانند. مثلاً محسن حکیمی در پاسخ به سوال

آنها باشند، از یک سو؛ و تشکیلات «رهبری انقلابی» جهت سمت و سو دادن همه این مبارزات به سوی هدف انقلاب اجتماعی، از سوی دیگر است. تشکیلات رهبری انقلابی متشکل از کارگران کمونیست است. کارگر کمونیست از نگاه لنین به این دلیل انقلابی حرفه ای معرفی می شود که می تواند وظایف حزبی خود را روزانه و روزی هشت ساعت در کنار سایر کارگران در کف کارخانه یا محل تولید انجام دهد. او فقط ساعات فراغت خود را به فعالیت حزبی اختصاص نمی دهد، بلکه به طور تمام وقت در حال انجام وظایف تشکیلاتی خود است و درست به همین دلیل انقلابی حرفه ای محسوب می شود. این کارگران کمونیست همان هایی هستند که مارکس در مانیفست کمونیست خطاب به آن ها «هدف فوری» را تعریف کرده است.

نیاز حضور حزب پیشتاز انقلابی مطلقاً به دلیل مهارت آن در مبارزه اخص سیاسی و اختصاص این مبارزه برای خود نیست. اساساً حزب پیشتاز انقلابی زمانی در پیشبرد مبارزه سیاسی موفقیت و پیروزی کسب می کند که سطح مبارزه اقتصادی توده های کارگر را به سطح سیاسی تبدیل کرده باشد و این امر میسر نیست مگر آن که این حزب بتواند دخالتگری روزانه در همین سطح مبارزه اقتصادی کارگران داشته باشد. یکی از مهم ترین وظایف حزب پیشتاز انقلابی ارتقای مبارزات صنفی کارگران به سطح مبارزه سیاسی است و اگر به این هدف خود نائل نگردند، در واقع شکست خورده است.

ضرورت حزب پیشتاز انقلابی از نیاز به «رهبری انقلابی» مبارزات پراکنده کارگران و هدایت آن ها به سوی مبارزه ضد سرمایه داری است. هیچ مبارزه ای نمی تواند مفهوم کامل ضد سرمایه داری پیدا کند، مگر آن که بتواند حلقه واسطی باشد برای تسخیر قدرت سیاسی. هر گرایشی، از جمله گرایش «لغو کار مزدی» چنان چه نتواند این هدف را به عنوان مانیفست مبارزه خود، آن هم با صراحت هرچه انقلابی تر، و نه با استفاده از کلمات اشاره ای جهت استتار آن، در مرکز مبارزه خود قرار دهد، بی شک و بدون تردید، با هر درجه از ترکیب سیاست در فعالیت اقتصادی، نهایتاً و در بهترین حالت در جناح چپ همان تشکیلات اقتصادی و اتحادیه ای قرار خواهد گرفت. مرز خروج از آنارشیزم و



«اگر منظور شما از "حزب طبقه کارگر" همان است که لنین آن را "سازمان انقلابیون حرفه‌ای" نامیده است، چنین سازمانی نه تنها به الغای نظام سرمایه‌داری هیچ کمکی نمی‌کند، بلکه حداکثر کاری که می‌تواند بکند جایگزینی سرمایه‌داری "آزاد" و خصوصی با سرمایه‌داری دولتی - حزبی است. تجربه ناکام کشورهای "سوسیالیستی" از قبیل شوروی و چین و کوبا و کره شمالی و... و لجنزار سرمایه‌داری دولتی - حزبی در این کشورها این واقعیت را به روشنی نشان می‌دهد.»

ما می‌گوییم اگر اساس نظریه پردازی در تقابل با حزب لنینی اینهمانی کردن آن با سرمایه‌داری دولتی است، پس لازم است نظریه پردازان مدعی دست کم یک مقاله جداگانه در مورد مفهوم سرمایه‌داری دولتی منتشر کنند تا روشن شود درک آن‌ها از این مفهوم چیست که آن‌ها را دچار چنین درجه‌ای از سرگردانی می‌کند. البته انتشار چنین مقاله‌ای به تنهایی نیز ناقص خواهد بود، مگر آن که نظریه پردازان مدعی، درک خود را از مفهوم سوسیالیزم و چگونگی رسیدن به آن نیز منتشر کند. این همان دردسری است که روشنفکر خرده بورژوا از آن بیزار است و ترجیح می‌دهد در غالب یک سری کلی‌گویی سر و ته همه این مفاهیم را به هم بیارود.

در پارگراف بالا که از محسن حکیمی نقل شده، کلمه سوسیالیزم در بین گیومه قرار گرفته است. مفهوم آن چیست؟ آیا به این معنی است که کشور‌های ذکر شده به زعم خودشان سوسیالیستی بوده‌اند؟ اگر چنین است پس چرا محسن حکیمی آن‌ها را به عنوان نمونه‌های کشورهای سوسیالیستی ناکام معرفی می‌کند. و اگر آن‌ها کشورهای سوسیالیستی نبودند، پس چرا به عنوان نمونه‌هایی معرفی می‌شوند که نتیجه وجود سازمان انقلابیون حرفه‌ای است؟! این همان کلی‌گویی است که یک روشنفکر مرتب به آن دچار می‌شود. و این البته کاملاً طبیعی است. در یک جامعه بسته، آن هم بدون حضور حزب پیشتاز انقلابی، نظریه پردازی و ملزومات آن به کلی وارونه شده و چنان چه کسی شروع به ترجمه یک سری از آثار کلاسیک به زبان بومی کند، پس از چندی (و اغلب خیلی زود) به یک نظریه پرداز تبدیل می‌شود و خیلی زود مایل است خود را در مرکز دخالت‌گری‌های

سیاسی (و اغلب بی‌خطر، نظیر کلاس‌های کاپیتال‌خوانی و امثالهم) قرار دهد. دقیقاً به همین دلیل است که یک نظریه پرداز انقلابی باید درک خود و گرایش خود را نسبت به مفاهیم اساسی مانند سوسیالیزم، انقلاب، کسب قدرت سیاسی، دیکتاتوری انقلابی طبقه کارگر و... به طور سیستماتیک مکتوب کند. اتفاقاً درست همین‌جا است که یک فعالیت حزبی و آگاهانه از کار «روشنگری» علی‌العموم و خودانگیخته متمایز می‌شود. نزد یک فعال سوسیالیست ضد سرمایه‌داری این‌ها مفاهیمی ژورنالیستی و تصادفی نیستند که هر از چند گاهی در یک مصاحبه جسته و گریخته بیان شود، این‌ها جمع‌بندی دویست سال سنت انقلابی است که با نام تئوری انقلابی دسته‌بندی شده است تا بتواند راهنمای جنبش انقلابی موجود باشد. جالب اینجا است که اکثر احزابی که مورد نقد محسن حکیمی هستند نیز همین روش برخورد را با این‌گونه مفاهیم دارند. از سوی آن‌ها نیز هیچ یک از این مفاهیم، به صورت دقیق تعریف و تحلیل نشده است.

اما گذشته از این موضوعات و بدون قصد ورود به بحث سرمایه‌داری دولتی و مفهوم آن برای طولانی نشدن بحث (این را می‌گذاریم برای زمانی که محسن حکیمی نظر خود را در ارتباط با آن مکتوب کند) موضوعات ساده‌ای که اکنون و در این مجال می‌توان طرح کرد این است که: اگر سرمایه‌داری دولتی راهی برای حفظ و نجات سرمایه‌داری از بحران است، پس چرا استقرار آن باید وابسته به تشکیل حزبی متشکل از آگاه‌ترین و مصمم‌ترین و از جان گذشته‌ترین نیروهای پیشرو مارکسیست انقلابی باشد. چرا برای استقرار آن باید کسی مثل لنین ۲۵ سال محرومیت از یک زندگی متعارف و معمولی داشته باشد، زندان و تبعید و فقر را تحمل کند، برای نوشتن یک صفحه بیشتر در نشریه یک وعده غذای کمتر بخورد تا بلکه هزینه کاغذ آن فراهم شود. چرا تعداد زیادی از انقلابیون حرفه‌ای باید دستگیر و کشته شوند و ده‌ها چرای دیگر برای این که نظام سرمایه‌داری آزاد به سرمایه‌داری دولتی تبدیل شود؟! اگر نیاز دائم التوسعه ل سرمایه‌داری، همان‌طور که مارکس می‌گوید، سرکشیدن به هر کوره‌دهاتی در هر جای جهان است، پس چرا باید خود را پس از یک انقلاب کارگری و محصور در یک کشور ایزوله مستقر کند. این سرمایه‌داری دولتی



## احیای مارکسیستی

دعوت به همکاری مارکسیست های انقلابی با  
پروژه بین‌المللی «احیای مارکسیستی»



امروز در شرایطی که سرمایه داری جهانی به بدترین بحران در تمامی وجوه خود- چه ایدئولوژیک و چه اقتصادی و اجتماعی- درغلطیده، و به دنبال آن اعتراضات ژرفی علیه این وضع موجود در مقیاس جهانی به راه افتاده است، در شرایطی که وضعیت عینی برای یک انقلاب اجتماعی به دست طبقه کارگر جهانی مهیاست، شاهدیم که چگونه به دلیل نبود رهبری انقلابی، این وضعیت در تحلیل نهایی به سمت حفظ و نجات نظام سرمایه داری منحرف می شود.

این وضعیت بیش و پیش از هر چیز بی اعتبار بودن تمامی جریاناتی را نشان می دهد که با یدک کشیدن پسوند های «مارکسیست» و «سوسیالیست» در چنین بزنگاه هایی غایب هستند و بعضاً حتی خود به مانعی در برابر جنبش انقلابی طبقه کارگر مبدل گردیده اند. بنابراین امروز بیش از هر زمان دیگری وظیفه تمامی مارکسیست های انقلابی، «احیای مارکسیسم» است، یعنی نجات دادن آن از زیر آوار انحرافات بسیاری که بر سینه آن سنگینی می کند.

چه معجونی است که هم عامل حفظ و بقای کل نظام سرمایه داری از بحران سقوط است و هم در یک جنگ قطب بندی شده و سیستماتیک با همان سرمایه داری قرار دارد! لازم است ردیفی از این سوالات پاسخ بگیرد تا بتوان به سادگی خوردن یک لیوان آب، یک حزب انقلابی را وسیله استقرار سرمایه داری دولتی توصیف کرد؛ اما نظر به این که ورود نظریه پردازان اینچنینی به این سطح از دخالت گری نظری تقریباً غیر ممکن است، در نتیجه در این جا به این انتظار بسنده می کنیم که دست کم آن ها مدلی از تشکیلات و حکومت معرفی کنند که اولاً منجر به استقرار سرمایه داری دولتی نشود و ثانیاً نوع و خصلت حکومت و فرایند تکاملی آن را معرفی کنند، به طوری که در هر لحظه نتوان آن موارد از شواهدی را که در مورد سرمایه داری دولتی در قبل ذکر شده است، مشاهده کرد. به بیان دقیق تر، از مقطع تسخیر قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر تا پایان ساختن ساختمان سوسیالیسم که دوران گذار به سوسیالیسم طی می شود، در هر لحظه از این پروسه می توان شواهدی را ذکر کرد که وجهی و اثری از سرمایه داری، یا داغ نظام پیشین را با خود دارد و می توان به استناد همان شواهد گفت، این همان سرمایه داری دولتی است. این جا است که باز ماکسیمالیسم به کمک این نوع گرایش های روشنفکری می آید. مثلاً تا جایی که به این بحث مربوط می شود، «لغو کار مزدی» و آن هم نه «سیستم» کار مزدی، نسخه ماکسیمالیستی در مقابل سرمایه داری دولتی و جایگزین نظام سرمایه داری معرفی می شود. اما سؤال در این جا دقیقاً این است که این هدف چگونه و طی کدام فرایند حاصل می شود که در کل پروسه تا رسیدن به آن نتوان عناصر سرمایه داری در جامعه را مشاهده کرد. فقط یک راه برای این منظور متصور است و آن لغو کار مزدی، لابد نه حتماً از فردای انقلاب (به زعم منصور حکمت) بلکه از فردای ایجاد تشکلات سراسری و ضد سرمایه داری، و یا به عبارت دیگر از زمان تشکیل شوراهای است که به زعم محسن حکیمی می تواند در شرایط عادی هم ایجاد شود!

ادامه دارد

تاریخ: ۱۳ خرداد ۱۳۹۲

[ardeshir.poorsani@gmail.com](mailto:ardeshir.poorsani@gmail.com)





مؤلفه دوم: سوسیالیسم مارکسیستی مرتبط به جنبش کارگری است و از پایین صورت می گیرد. «نخبگان» و «تئورسین» های پر مدعای روشنفکر و بی ارتباط به جنبش کارگری را به رسمیت نمی شناسد. نخبه گرایی را محکوم می کند. روشنفکرانی که گمان می کنند می توانند به جای توده های زحمتکش تصمیم بگیرند و نقش آموزگار را ایفا کنند، بدون آن که خود آموزش ببینند، مردود می شمارد. مارکسیسم اصیل اعتقاد بنیادی به اصل خود-رهایی کارگران دارد. مارکس به درستی می گوید «رهای طبقه کارگر، باید به دست خود کارگران تحقق یابد». مارکسیسم به خلاقیت فردی کارگران و تمام جامعه احترام می گذارد. سوسیالیسم مارکسیستی، اساس تمایز را جایگاه طبقاتی می داند، نه اختلاف در ملیت، زبان، نژاد، باور دینی و غیره. مارکسیسم واقعی، اعتقاد به ورود آگاهی سوسیالیستی از خارج جنبش کارگری، از سوی عده ای روشنفکر به درون طبقه کارگر، ندارد. درست بر خلاف این برداشت رایج در درون چپ سنتی، مارکسیسم اعتقاد دارد که آگاهی سوسیالیستی در درون خود طبقه کارگر به وجود می آید و رهبران عملی خود کارگران، رهبران واقعی آن ها هستند و نه ناجیان پر مدعایی که کوچکترین ارتباطی با جنبش کارگری ندارند و صرفاً خود را قیم کارگران می دانند.

مؤلفه سوم: سوسیالیسم مارکسیستی کاملاً دمکراتیک است. به شکل های مستقل کارگری و حقوق دمکراتیک برای همه مردم اعتقاد دارد. به حق گرایش و حق ابراز نظر برای تمام مردم جامعه پایبند است. مارکسیسم اصیل معتقد است که امر گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم، بدون رعایت و اجرای دمکراسی ای به مراتب عالی تر از دمکراسی صوری بورژوایی، عملی نیست. یعنی دمکراسی سیاسی، ادغام با دمکراسی اقتصادی (دست یافتن به برابری سیاسی و اقتصادی برای کل جامعه). آزادی بیان و مطبوعات و حقوق دمکراتیک شامل حال همه مردم خواهد بود و نه صرفاً حزب، عده ای معدود و یا طبقه ای خاص. سوسیالیسم مارکسیستی خواهان هیچ گونه برخورد از بالا و تبعیض با توسل به زور و «دیکتاتوری» بر جامعه نیست. مفهوم «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» نزد مارکس، از سوی بورژوازی و

ما در ابتدا موظفیم که وجه تمایز خود را با تمامی جریان های خرده بورژوازی رادیکال، استالینیست، مائوئیست، چریکی، سوسیالیست تخیلی، و دیگر انحرافات بی شمار موجود در درون جنبش سوسیالیستی نشان دهیم، آلترناتیوی واقعی برای نسل جوان در سطح بین المللی ارائه کنیم، و از تشدید بحران موجود (بحران اعتبار سوسیالیسم) با راه اندازی «پروژه» های بی اساس و غیر مارکسیستی و خرده کاری، بپرهیزیم. هدف ما در واقع، در راستای دخالتگری در جنبش کارگری و تدارک انقلاب آتی، بازگشت به نظریات خود کارل مارکس است.

برای انجام این وظیفه، تمامی رفقای سوسیالیستی که با ۴ مؤلفه عمومی زیر توافق داشته باشند، به همکاری با پروژه بین المللی «احیای مارکسیستی»<sup>\*</sup> دعوت می شوند که «گرایش مارکسیست های انقلابی ایران» نیز بخشی از آن است:

مؤلفه اول: سوسیالیسم مارکسیستی، یک علم است. نه یک آرمان، نه یک مدل، ایدئولوژی جامد یا الگوی پیش ساخته برای تحمیل به یک جامعه از بالا. سوسیالیسم مارکسیستی مانند هر علم دیگری از تحلیل مشخص از واقعیت موجود حرکت می کند و پویا است. سوسیالیسم مارکسیستی متکی بر برنامه ای برای تغییر و دگرگونی جامعه سرمایه داری است. سوسیالیسم مارکسیستی، از پراتیک زنده و نقد انتقادی-انقلابی توده های تحت ستم به جامعه شان آغاز و برنامه ای برای تغییر جامعه موجود و استقرار جامعه نوین، تدوین می کند. سوسیالیسم مارکسیستی در واقع علم شناخت و تغییر جامعه سرمایه داری است. علمی است که برای از میان برداشتن وجه تولید سرمایه داری و جایگزینی آن با وجه تولید نوین سوسیالیستی در راستای به وجود آوردن رفاه اجتماعی برای تمام مردم جهان (در فرماسیون سوسیالیستی، طبقه اجتماعی و در نتیجه دولت از میان رفته، با محوریت قانون ارزش، کالا جای خود را به ارزش مصرف و فرآورده های کار می دهد، مالکیت بر ابزار تولید جامعه خصلت اجتماعی و جمعی یافته، نظارت بر امور جامعه دمکراتیک و از سوی مردم است).



## دعوت به شرکت و همکاری در برگزاری سمینار «احیای مارکسیستی» در شهر آخن



طبقه کارگر همیشه و در هر سطحی از مبارزه خود علیه نظام سرمایه داری، به سازماندهی نیازمند است، و تاریخ مبارزه انقلابی طبقه کارگر بارها به اثبات رسانده است که این مبارزه، خصلتی بین المللی دارد و مستلزم تلاش هایی در سطح جهانی است. واضح است که رهایی توده های کارگر از نفرین سرمایه داری و جامعه طبقاتی، وجود چشم اندازی بین المللی از مبارزه و سازمانیابی را می طلبد که به سنت های فکری ناسیونالیستی محدود نباشد. این حقیقت تاریخی از همان دوره مارکس و انگلس، به عنوان نخستین کسانی که به تحلیل علمی از قوانین مهم جاری مبارزه طبقاتی در جامعه سرمایه داری پرداختند، آغاز گردیده و تاکنون نیز تکامل یافته است. در شرایط کنونی که نظام سرمایه داری در یکی از عمیق ترین بحران های تاریخی خود- آن هم نه فقط در حوزه اقتصاد، که همین طور در حوزه های سیاست، فلسفه و ایدئولوژی- فرورفته است، جنبه بین المللی مبارزه انقلابی و تلاش برای ایجاد یک سازمان بین المللی با در نظر داشتن همین جنبه، بیش از پیش اهمیت یافته است. البته به دلیل ابهاماتی که طی سالیان گذشته به وجود آمده، ناگزیر باید از همان ابتدا روشن کنیم که در این جا مقصود از سازمان بین المللی طبقه کارگر (یا انترناسیونال کارگری)، به طور اخص تشکیلات انقلاب سوسیالیستی است برای پایان دادن به نظام سرمایه داری، یا به بیان دیگر، حزب انقلاب جهانی. در حال حاضر عموماً فضای مساعدتری برای توسعه شرایط ذهنی

خرده بورژوازی، و به ویژه استالینیست ها دستخوش تحریف شده است. مقصود مارکس از دولت «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا»، اعمال «دیکتاتوری» (به مفهوم تحریف شده کنونی آن، یعنی استبداد) بر کل جامعه نیست، منظور او داشتن «حق وتو» در جامعه است، نه اعمال استبداد. یعنی آن واژه به مفهوم اعمال عالی ترین دموکراسی است که تاریخ به خود دیده است. بر خلاف دموکراسی بورژوایی که همانا دیکتاتوری و اعمال اراده اقلیتی است بر اکثریت مردم زحمتکش، اعمال دموکراسی کارگری (دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا) تنها شکلی از حکومت است که می تواند حقوق همه مردم حتی مخالفان خود را تحقق بخشد. اما، پس از سرنگونی نظام سرمایه داری و دوره انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم، دولت کارگری نوین (حکومت شورایی)، در مقابل تدارک و قصد بازگشت نظام سرمایه داری توسط یک اقلیت کوچک از جامعه و دستگاه سرکوبش (مانند پلیس و شبکه اطلاعاتی آن)، ایستادگی می کند و قاطعانه از حقوق به دست آمده از سوی اکثریت جامعه دفاع می کند و اجازه بازگشت سرمایه داری و دستگاه سرکوبگر را نخواهد داد.

مؤلفه چهارم: سوسیالیزم مارکسیستی رادیکال و انقلابی است. خود- رهایی کارگران را از چارچوب قانونی فراتر می برد. اعتقاد به درهم شکستن ماشین دولت سرمایه داری دارد. مبارزه سیاسی را در خیابان ها، اعتصابات و انقلابات جستجو می کند و نه در اتاق های در بسته جمعاعات روشنفکری بی ارتباط به جنبش های زنده ضد سرمایه داری. آن ها برای تسخیر قدرت و سازمان دهی اعتصاب عمومی و مسلح کردن توده ها برای قیام توده ای و سرنگونی دولت سرمایه داری، تدارک می بیند.

شورای دبیری گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

مرداد ۱۳۹۲



و بر پایه بخش پیش‌تاز این طبقه باشد. برای تقویت عوامل مثبت و خنثی نمودن عوامل منفی در این مسیر، باید شرایط فعلی را از این زاویه نیز مورد بررسی قرار دهیم. در شرایط کنونی، ما شاهد صدور فراخوان‌های متعددی از سوی محافل و گروه‌های مختلف برای سازماندهی در مسیر این هدف بوده‌ایم، ولی وقتی بحث به نوع سازمان و سبک کار سازمانی مورد نیاز می‌رسد، آن‌گاه می‌بینیم که تمامی این محافل و گروه‌ها کم و بیش به نوعی سردرگمی دچارند. از سوی دیگر، شمار کسانی که به شکلی کلی بر نیاز طبقه کارگر به مبارزه و سازمان‌دهی در سطح بین‌المللی پافشاری دارند، رو به رشد است. اما هنوز بسیار اندک‌اند کسانی که برای رفع این نیاز، به این سؤال‌های مشخصی پاسخ می‌دهند که: «چه باید کرد» و «چگونه». بنابراین موضوع تدارک برای بین‌الملل‌کاری از سوی بسیاری از نیروهای چپ به آینده‌ای نامعلوم، که عملاً معنایی جز «هرگز» و «هیچ وقت» ندارد، موقوف می‌شود و در بهترین حالت، در سطح ادعا باقی می‌ماند.

یکی از ارکان مهم پروژه بین‌المللی «احیای مارکسیستی»، ادامه تلاش‌های گذشته برای ایجاد اتحاد اصولی میان گرایش‌های مارکسیستی انقلابی در سطح جهان بر حول موازین انقلابی و یک پلاتنوم، ضمن اتحاد عمل گسترده و ویژه با سایر نیروهای مترقی چپ است؛ ما فعالان پروژه احیای مارکسیستی برای بحث و تبادل نظر با سایر گرایش‌ها قصد برگزاری سمیناری در شهر آخن را داریم. بدین وسیله از همه افراد مستقل، سازمان‌ها و احزاب اپوزیسیون چپ و کارگری و مارکسیستی که خواهان شرکت و سازماندهی این سمینار هستند، دعوت می‌کنیم که در این راستا با هم هماهنگی‌های لازم را جهت برگزاری این سمینار انجام دهیم؛ این سمینار تنها زمانی به نتایج مطلوب دست خواهد یافت که همه دوستان و رفقای که خواهان برون‌رفت از بحران کنونی نیروهای چپ و انقلابی هستند، با هم این اقدام را انجام دهند. به امید همکاری همه دوستان و رفقا جهت سازماندهی و شرکت در این سمینار.

همکاران پروژه احیای مارکسیستی

دهم مردادماه ۱۳۹۲ (اول اوت ۲۰۱۳)

انقلاب، یعنی آگاهی انقلابی و سازمانیابی طبقه کارگر، وجود دارد. به دنبال سقوط اتحاد شوروی، گروه‌های وابسته به سرمایه‌های کلان و حکومت‌های بورژوازی، موفق به ایجاد جوی نامساعد- به ویژه از نظر ایدئولوژیک- در تقابل با جنبش کارگری شدند. هرچند پیامدهای این عقب‌نشینی، هنوز به طور کامل محو نشده، اما حملات این نظام بورژوازی بحران‌زده علیه ابتدایی‌ترین حقوق اجتماعی طبقه کارگر، به ایجاد خشم و نفرت توده‌های کارگر نسبت به نظم موجود انجامیده و تا حدود زیادی آن‌جو خصمانه و تبلیغات ایدئولوژیک ضد مارکسیستی دیروز را خنثی کرده است. امروز این یک حقیقت روشن و غیرقابل انکار است که بحران سیاسی-اقتصادی-اجتماعی نظام سرمایه‌داری جهانی، به خیزش‌ها و طغیان‌هایی انفجاری منجر شده و این امر خود به تغییراتی جدی در روحیه طبقاتی در سطح جهان- چه از نقطه نظر بورژوازی و چه پرولتاریا- انجامیده است. روشن است که این پروسه تاریخی، بورژوازی را از ترس انقلاب‌های نوین، به سمت واکنش تمام‌وکمال می‌کشاند و به همین دلیل است که در بسیاری از کشورها، فعالیت‌های فاشیستی، نژادپرستانه و گرایش‌های ارتجاعی و واپس‌گرا رو به گسترش بوده‌اند. درس‌هایی که از سرتاسر ادوار تاریخی و به بهای شکست‌های خونین بسیاری کسب شده‌اند، نشان می‌دهند که دوره‌های بحران سرمایه‌داری، به تنهایی برای ایجاد و حفظ دستاوردهای انقلابی در جنبش پرولتری کفایت نمی‌کنند. تعمیق بحران سرمایه‌داری در حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک، تنها می‌تواند به بلوغ شرایط عینی مبارزه انقلابی طبقه کارگر یاری رساند. در اهمیت این عامل کوچک‌ترین تردیدی نیست، اما این موضوع به تنهایی برای دست یافتن به جهش‌هایی روبه‌جلو در مبارزه انقلابی کافی نیست. مبارزه علیه سرمایه‌داری تنها زمانی می‌تواند موفقیت‌آمیز باشد که شرایط ذهنی انقلاب به موازات بلوغ شرایط عینی انقلاب پیش برود. پیشرفت در شرایط ذهنی انقلاب، نمی‌تواند محصول مستقیم و بلاواسطه شورش‌های خودانگیخته در جنبش‌های توده‌ای، آن‌طور که امروز در سراسر جهانی نظاره می‌کنیم، باشد. ارتقای سطح آگاهی انقلابی و سازمانیابی طبقه کارگر تنها می‌تواند محصول فعالیت سازمانی مصمم، جدی و بابرنامه در درون طبقه کارگر







## مصاحبه

### جمع‌بندی انتخابات

**مقدمه:** متن کامل مصاحبه با رادیو پیام کانادا پیرامون جمع‌بندی از انتخابات ریاست جمهوری ایران. نوشته حاضر متن کامل این مصاحبه است که به دلیل طولانی تر شدن از زمان تعیین شده در مصاحبه رادیویی، اکنون به صورت کتبی منتشر می‌شود.

با سلام؛ علیرضا بیانی هشتم از گرایش مارکسیست‌های انقلابی.

آنچه به صورت یک جمع‌بندی از کل پروسه انتخابات و زمینه‌های آن می‌توان گفت این است که این دور از انتخابات با دوره‌های پیشین تفاوت اساسی داشت؛ در این دور انتخابات- بر خلاف تحلیل‌های سطحی که همواره می‌گردد تا در بین جناح‌ها، جناحی را در مقابل خامنه‌ای بیابد و اختلافات بین جناح‌ها را در تقابل این دو با هم تعریف کند- این بار موضوع از چند وجه دارای اختلاف با انتخابات پیشین ریاست جمهوری بود. یکی از آن‌ها، وجه جهانی و ایزوله ماندن هرچه بیشتر جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی از یک سو روی حمایت‌چاوز و با کمک او بر روی برخی از کشورهای آمریکای لاتین حساب باز کرده بود، ولی با مرگ چاوز دچار این نگرانی شد که آیا جانشین او هم می‌تواند نقش چاوز در حمایت از جمهوری اسلامی را بازی کند یا خیر. از سوی دیگر با تنگ‌تر شدن حلقه فشار به دور متحد استراتژیک اش در سوریه، برای رژیم هرلحظه این نگرانی افزایش پیدا می‌کند که با سقوط بشار اسد حلقه محاصره به دور خود را تنگ‌تر و امکان‌مانور را کمتر ببیند. از سوی دیگر تحریم‌های اقتصادی فشار فراوانی به مردم ایران وارد کرده است که اگر فقط بخشی از این فشار به رژیم منتقل شود، موجب سقوط حتمی آن خواهد شد. رژیم می‌داند که نمی‌تواند برای مدت طولانی مردم را با حرف آرام کند، باید تحول اساسی صورت دهد، به طوری که مردم نیز آن را باور کنند. این مربوط می‌شود به یک سوی وجه داخلی شرایطی که این انتخابات را با انتخابات پیشین متمایز کرده است. اما

وجه دیگر، بحران بسیار عمیق در درون خود حکومت است که توان مدیریت سرکوب آن را کاهش داده و این خود باعث پیشروی جنبش انقلابی می‌شود. در نتیجه در یک چنین وضعی که مردم کاملاً بی‌اعتماد به انتخابات هستند، اما به دلیل نبود رهبری انقلابی، آلترناتیو دیگری به ذهنشان نمی‌رسد، دچار استیصال شده، و این همان وضعی است که توانست رژیم را در به کار بردن فریب برای کشاندن مردم به پای صندوق‌های رأی یاری دهد. رهبر جمهوری اسلامی خوب می‌دانست که اگر چهره‌ای معتدل جزو کاندیدها نباشد محال خواهد بود مردم به پای صندوق رأی بیایند، اما او فقط به یک چهره معتدل برای راضی کردن مردم نیازمند نبود، این چهره باید می‌توانست کشورهای غربی را هم راضی کند. رفسنجانی فرد کارکشته رژیم چنین چهره‌ای بود، اما آمدن او اختلافات درون حکومت را بیش از قبل افزایش می‌داد، و حتی می‌توانست خطر کودتا علیه خود خامنه‌ای را ایجاد کند.

خامنه‌ای به چهره‌ای نیازمند بود که هم بتواند چرک نویس رفسنجانی باشد و هم مورد قبول اصول‌گراها، و به خصوص سپاه پاسداران، و هم چهره‌ای معتدل در برابر کشورهای غربی. روحانی عصاره این وضعیت بود و خامنه‌ای این را از قبل می‌دانست و کل این سناریو را از قبل طراحی کرده بود و با اعتماد به نفس می‌گفت که انتخابات آینده یک حماسه خواهد بود. او می‌دانست که حسن روحانی می‌تواند بخشی از مردم را متقاعد کند که به پای صندوق‌های رأی بیایند و رفسنجانی نیز از او حمایت خواهد کرد که به این ترتیب در واقع از خامنه‌ای حمایت می‌کرد. انتخابات این دوره ریاست جمهوری اسلامی بیشتر جنبه خرید وقت برای رژیم را داشت تا بتواند موقعیت دقیق خود را، هم در عرصه داخلی و هم خارجی ارزیابی کند تا بتواند تصمیم نهایی بر سر دوراهی را اتخاذ کند. دوراهی ماماشات با غرب و یا ادامه وضعیت سابق.

خامنه‌ای وضعیت بحرانی خود و جامعه را تشخیص داده و در واقع جام زهر را در زیر عیابش سر کشیده است تا کسی متوجه آن نشود. انتخاب‌کنندگان راضی از انتخاب خویش، جناح‌های متخاصم راضی از حضور حسن روحانی به عنوان موجودی دو قطبی برای کاهش





## در مورد ضرورت دفاع از کارگران زندانی

**توضیح:** شبکه تلویزیونی «روند سوسیالیستی کومله»، مصاحبه ای<sup>۱</sup> را حول ضرورت دفاع از کارگران زندانی با رفقا علیرضا بیانی و محمد اشرفی ترتیب داد که متن پیش رو، صحبت های رفیق علیرضا بیانی در این مصاحبه است.

**رفیق علیرضا اخیراً فشار بر زندانیان سیاسی و به خصوص فعالین کارگری در ایران رو به به افزایش است؛ جریان از چه قرار است؟**

من هم خدمت شما و همین طور شنونده ها سلام عرض می کنم و عرض تسلیت دارم بابت مرگ افشین اسانلو.

در واقع به نظر می رسد مه جمهوری اسلامی پس از انتخاب روحانی، درحال تسویه حساب و یا تعیین تکلیفی هست، چون که مثلاً شاید قرار است با ریاست جمهوری روحانی، مدیریت زندان ها تغییر بکند و یا یک سری مسائل جدیدی به وجود بیاید؛ بنابراین این حدس را می شود زد که این ها می خواهند یک تسویه حساب هایی بکنند و ضربات کاری ای را که به زعم خودشان لازم است وارد بکنند، پس از این مثلاً تغییراتی را ایجاد کنند و بعد هم این اتفاقات را بیاندارند به گردن دولت احمدی نژاد و عنوان کنند که این مسائل به دولت جدید مربوط نیست و از این دست صحبت ها.

ولی مسأله از این فراتر و کلان تر است، و آن هم عبارت است از این که رژیم برای جلوگیری از کسب اعتماد به نفس طبقه کارگر، به هر کاری دست می زند و مهم ترین کاری که تا حالا کرده، این بوده است که هیچ وقت نگذاشته طبقه کارگر تشکل یابی خود را به شکلی که می خواهد جلو ببرد؛ همیشه در هر حدی که کارگران خواستند به هر شکلی تشکلی را ایجاد کنند، به آن ها حمله کرده اند، ولی این برایشان کفایت نمی کند، چون طبقه کارگر بدون تشکیلات، جنبش خود را ادامه می دهد و

1

<http://www.youtube.com/watch?v=76wPHWAN04U>

اختلافات جناح ها و آشتی آن ها با یکدیگر، و یک مُسکن موقت برای سردرد جامعه به دلیل حضور هشت ساله احمدی نژاد، حاصل تاکنونی این انتخابات بود.

جمهوری اسلامی با تغییراتی در آرایش وضعیت خود هنوز هم به طور کامل مشت خود را در مقابل کشورهای غربی باز نکرده است، فقط به آن ها نشان داده که پتانسیل مماشات را دارد و به وقت بیشتر نیازمند است. اما کشورهای غربی هم که از این انتخابات خشنود شده اند، بیش از این از حکومت جمهوری اسلامی طلب دارند. آن ها می دانند که رژیم در چانه زنی وقت کثی خواهد کرد و این اصلاً مورد علاقه شان نیست. در نتیجه آن ها دو گزینه موازی را در حد برجسته ای جلوی روی رژیم قرار داده اند. اعزام ناوگان جنگی به خلیج فارس برای نشان دادن چماق و درخواست نمایندگان کنگره آمریکا برای مذاکرات آمریکا با رژیم جمهوری اسلامی به عنوان هویج در برابر این رژیم قرار دارد. خامنه ای توانست رأی مردم را از طریق حسن روحانی به جیب خود بریزد، حال به انتظار آخرین چانه زنی با آمریکا و غرب برای کسب بیشترین امتیازات خویش از غرب است و غرب هم که رسیدن به اهدافش را بدون استفاده از ابزار پر هزینه جنگ میسر می بیند، مایل است دقیقاً به اندازه اعتدال حسن روحانی معتدل باشد.

آن چه که حاصل این انتخابات خواهد شد، چرخش اساسی سیاست های رژیم جمهوری اسلامی به سوی سیاست های امپریالیستی و وارد شدن جامعه در فاز جدیدی از کشمکش طبقاتی خواهد بود که با حاکمیت بلامنزاع نئولیبرالیزم آغاز خواهد گردید. با آمدن روحانی و مصالحه و بهبود روابط با غرب، طبقه کارگر نیز با باز شدن برخی روزنه ها مانند اتحادیه کارگری زرد تحت کنترل آی ال او، وارد مرحله نوینی از مبارزات طبقاتی به شکل دیگری خواهد شد که مارکسیست های انقلابی باید خود را برای آن دوره، از هم اکنون آماده کنند. این وضعیت زنگ خطر بزرگی نیز برای نیروهای مترقی و به خصوص کمونیست ها خواهد بود که فرصت زیادی برای سازماندهی خود از طریق غلبه بر بحران رهبری انقلابی ندارند، که در غیر این صورت جنبش انقلابی طبقه کارگر دوره ای طولانی دچار وقفه و حتا عقب گرد خواهد شد.

۲۲ ژوئیه ۲۰۱۳





پیشروانش بتواند اعتماد به نفسی کسب کند و در واقع جمهوری اسلامی همیشه این هدف را دنبال کرده است.

**سؤال: چگونه و از چه راه هایی می توان برای آزادی زندانیان سیاسی و یا کاهش فشار بر آنان مبارزه کرد؟ و در این رابطه اقدام فوری چیست؟**

ببینید چند موضوع مشخص هست که می تواند در دستور کار قرار گیرد و یک سری موضوعات هم هست که بر اساس شرایط باید انجام شود؛ حالا که صحبت از انتخابات شد، مثلاً یک نمونه از بهترین وضعیت و بهترین موقعیتی که می شد طی مثلاً چهار سال اخیر برای حمایت از کارگران به دست آورد، همین اوضاع انتخاباتی بوده است. اگر مشاهده بکنید، می بینید که کل گروه های سیاسی و احزاب، در خارج و یا در داخل، به اضافه کل نهادهای کارگری و کمیته های کارگری که در خود ایران هستند (کمیته های مختلف)، در مورد انتخابات هیچ واکنشی نداشتند و اگر هم واکنشی نشان دادند، هیچ ربطی به جنبش کارگری نداشت. احزاب مختلف واکنش هایی نشان دادند که هیچ ربطی به جنبش کارگری و مسائل اخص کارگری نداشت، کمیته های کارگری هم این موضوع را موضوع جنبش کارگری نمی دانند و دخالت گری نمی کنند. بنابراین یک فرصت تاریخی از دست همه می رود و این در واقع ضعف فعالین کارگری را نشان می دهد.

من در این جا وارد جزئیات خود موضوع انتخابات نمی شوم که در چنین شرایطی توده ها نمی دانند چه کار باید بکنند، فریب می خورند و می روند رأی می دهند. ولی در واقع رژیم جمهوری اسلامی هر چهار سال یک بار برای انتخابات خود ناچار می شود فضای سیاسی معینی را باز بکند، برای این که بتواند تبلیغاتی انجام دهد و به قول خودش تنور انتخاباتی را گرم کند. این موضوع در کل جهان وجود دارد و ساختار بورژوازی این گونه است که جامعه را از فضای سیاسی خارج می کند، ولی در حواشی انتخابات یک فضای سیاسی ایجاد می کند. اگر یک گروه متشکل کارگری در واقع این تاکتیک ها را بشناسد و برای این ها نقشه داشته باشد، بهترین دخالت گری را می تواند در همین مقطع بکند. یعنی در مقطعی که رژیم درها را باز گذاشته و گروه های انتخاباتی دارند

این را به هیچ طریق نمی شود حذف کرد. یعنی اصل کشمکش طبقاتی، درحقیقت جنبش طبقه کارگر است، حالا یا با تشکیلات و یا بدون تشکیلات.

انواع تشکلات مخفی و کمیته های مخفی کارگری، جنبش را پیش می برد، بنابراین رژیم ناچار است برای مقابله با جنبش، کارهایی را بکند که در واقع باز از این طریق اعتماد به نفس طبقه کارگر را از او بگیرد. یکی از شناخته شده ترین کارهایی که به طور سیستماتیک انجام می دهد، حمله به فعالین کارگری است، حمله به پیشروان کارگری است. البته در یک وجه سیاسی، همیشه زندانی سیاسی فراوان در زندان ها هست که معلوم است بخشی از آن ها می توانند کارگر باشند. ولی زمانی که فعال کارگری، پیشروی کارگری را می گیرد، یعنی کسی را که در حین فعالیت کارگری بوده است دستگیر می کند، معنی اخص آن همین است که می خواهد به جنبش کارگری جوابی بدهد.

بنابراین با یک سری اتهامات واهی، کارگران فعال را دستگیر می کند، کارگرانی را که حتی در چارچوب خود قوانین این رژیم خواستند یک به اصطلاح جمعی و حرکتی داشته باشند، دستگیر و به بدترین شکل با این ها برخورد می کند.

در این جا اتفاقی که می افتد این است که سایر کارگران نگران این بشوند که: اگر ما دستگیر شدیم چه می شود؟ و وضع زندگیمان چه می شود؟ و یا خانواده مان چه می شود؟ و غیره. این یک حالت ترس و ارباب را در سطح فعالین کارگری نفوذ می دهد و بخشاً یک سری محافظه کاری هایی ایجاد می شود و یا یک سری ناچار می شوند رجوع کنند به مواضعی مانند قانونی گرای و غیره. بنابراین رژیم اهداف فراوانی از حمله به فعالین کارگری دارد و به طور اخص قصدش خسته کردن فعالین کارگری است، چه آن هایی که در زندان هستند و یا در کارخانه ها مشغول فعالیت هستند و چه آن هایی که از آنان حمایت می کنند.

و ضمناً این که در نهایت قصد دارد که اعتماد به نفس طبقه کارگر را در پایین ترین سطح ممکن نگه دارد و نگذارد هرگز جنبش کارگری به واسطه فعالیت های



در زندان ها هستند. شاهرخ زمانی نماینده ما است، رضا شهابی نماینده ما است. تعدادی از این شخصیت های کارگری را برجسته می کنیم و می گوئیم این ها نمایندگان ما هستند و ما می خواهیم این ها را به عنوان کاندید معرفی کنیم. البته قطعاً معلوم است که این ها رد صلاحیت می گردند و اصلاً به آن ها اجازه حرف زدن هم نمی دهند. ولی این موضوعی است که ما به وسیله آن وارد دخالتگری در آن فضای باز سیاسی می شویم؛ و اگر این یا آن کمیته و یا تجمعات کارگری، یک آکسیون سازماندهی کنند، تجمعی شکل بدهند و در آن تجمع از کارگر زندانی به عنوان شاخص آزادی جامعه- که در آن می شود انتخابات آزاد داشت- یاد کنند و حرف بزنند، در این جا به رژیم فشار می آید و رژیم نمی تواند آن حمله ای را که در شرایط عادی به آن ها می کرد، در این جا هم بکند؛ چون می خواهد فضای باز ایجاد کرده باشد. بنابراین اگر در روز اول ماه مه حمله می کند و یورش می برد به پارک لاله و همه را دستگیر و مضروب می کند، در این جا هرگز نمی تواند در یک شرایط باز سیاسی که خودش ایجاد کرده است، چنین کاری بکند. این جا دقیقاً فرصت بسیار خوبی است که بشود ارتباط مشخصی بین انتخابات و کارگر زندانی ایجاد کرد. بنابراین تحریم فعال یعنی این که ما بگوئیم کارگران زندانی باید آزاد شوند تا بتوانند در این انتخابات شرکت کنند. رژیم این در استعدادش نیست که چنین کاری بکند، این جا با صدای بلند گفته می شود که در این صورت باید تحریم کرد، بنابراین چرا ما باید در انتخابت شرکت بکنیم و ما باید به چه چیزی رأی بدهیم.



این گونه دخالتگری از سطح آگاهی مردم است، مردم این را می فهمند و آن موقع دخالت می کنند؛ سپس عکس

تبلیغات خودشان را می کنند، بدیهی است که در این جا باید شعار تحریم را مطرح کرد، شعار تحریم به طور کلی را تقریباً همه عنوان کرده اند، ولی هیچ کس نتوانسته در حد و قواره شعاری که خودش مطرح می کند دخالتگری نماید. مثلاً گروه هایی می گویند: تحریم، ولی در خانه می مانند، قصدشان از تحریم این است که هیچ دخالتی نکنند، این یعنی پاسیفیسم؛ عده ای دیگر می گویند: نه تحریم و نه شرکت در انتخابات، سرنگونی جمهوری اسلامی؛ ولی در این رابطه هیچ اقدامی نمی کنند که جمهوری اسلامی سرنگون گردد. پس از این اگر انتخابات تحریم شود و یا انتخابات صورت بگیرد، درواقع یعنی این شعار عملی نگردیده و از بالای سر توده ها رد شده است و درواقع شعار دهنده با جنبش کارگری مرتبط نیست، نمی داند چه شعاری را باید مطرح کند که برود در توده ها و به یک شرط مادی تبدیل شود، یعنی توده ها آن را بردارند، این گروه ها این را درک نمی کنند و بنابراین یک کلی گویی بسیار بی ربطی می کند فقط برای این که یک چیز رادیکالی مطرح کرده باشد، ولی این رادیکالیزم خرده بورژوازی است و ربطی به دخالتگری انقلابی ندارد.

یکی دیگر می گوید تحریم انتخابات و به جای رأی دادن بروید صندوق ها را آتش بزنید، ولی خودش هیچ اقدامی نمی کند و حتی یک صندوق هم آتش نمی زند، بنابراین یعنی این شعار هم از بالای سر توده ها رد شده و این شعاری ذهنی است که از روی ذهنیت خودش گفته شده و نه از روی دخالتگری و تجربه دخالت کردن در جنبش و به این نتیجه رسیدن. فکر می کند هرچه درشت تر و گنده تر بگوید، چپ تر و رادیکال تر است!

در مقابل یک عده ای دخالتگری فعال، تحریم فعال را مطرح می کنند، تحریم فعال به این معنی که باید از سطح آگاهی توده ها شروع کرد؛ آن ها نقداً دارند فریب می خورند، و به پای صندوق های رأی می روند که مثلاً بین بد و بدتر، بد را انتخاب نمایند، یا هر تعریف دیگری که دارد. ما نمی توانیم از دور مانند کسانی که این شعارهای بی ربط را می دهند، شعار بدهیم و تحریم کنیم. برعکس ما می آییم از همان سطح شروع می کنیم و می گوئیم که اگر قرار است انتخابات صورت بگیرد و این انتخاباتی آزاد است، ما نمایندگان خودمان را داریم. نمایندگان ما



های زندانیان سیاسی پوستر شود و در تمام سطح شهر در لابلای تبلیغات دیگر به وسیله فعالین کارگری که این حوزه را خالی می گذارند، اتفاقاً برعکس در همین موقع باید پخش شود، روی دیوارها چسبانده شود و در واقع به این شکل دخالتگری کنند. فقط در یک مورد دیده شده که فعالینی، عکس شاهرخ زمانی را به پوستر تبدیل کردند و درست در جاهایی برده و چسبانده اند که عکس های تبلیغاتی کاندیداهای انتخابات بوده است، و در شعارشان هم اشاره کرده اند که شاخص آزاد بودن یک انتخابات، آزادی زندانی سیاسی و کارگر زندانی است.

بنابراین در پاسخ به این سؤال، یک بخش از فعالیت می تواند این باشد. ولی مسأله بر سر این است که یک کارگر زندانی وقتی در زندان است، هیچ ابزار دفاعی از خودش ندارد و در واقع توسط رژیم جمهوری اسلامی به گروگان گرفته شده تا رژیم هر وقت خواست جنبش کارگری را تحت فشار بگذارد، به زمین بزند و یا هر بلایی به سرش آورد با گروگان های او سروکار داشته باشد و گروگان ها را نشان دهد، بنابراین یک کارگر زندانی در داخل زندان، هیچ وسیله دفاعی از خودش ندارد و از سر استیصال در شرایط خاص ناچار می شود دست به اعتصاب غذا بزند و این بیشتر به خودش آسیب می زند، ولی چاره ای ندارد برای این که بتواند صدایش را منتقل نماید. این مربوط به کسی است که در داخل زندان است، بماند که ما رادیکال ترین بیانیه ها را هم داریم می بینیم که از داخل زندان بیرون می آید که در خارج چنین چیزی هم نمی بینیم. در داخل زندان انتخابات تحریم می شود، ولی در خارج از زندان پیش می آید کسانی از گرایش های چپ می روند و از یک کاندید حمایت می کنند! ولی فعالین کارگری که در خارج هستند و یا احزاب و جریانات چپ، دیگر نیازی نیست در خارج از کشور همان کاری را انجام بدهند که فرد زندانی انجام می دهد. این ها باید بروند یک سلسله حمایت هایی را جلب بکنند که این زندانی داخل زندان خودش نمی تواند این کار را انجام دهد.

بنابراین باید بروند کارهایی را صورت بدهند که بتواند فشار بیاورد به جمهوری اسلامی و کمکی باشد برای این که زندانی آزاد شود. این فعالیت ها هم بسیار ناقص، گنگ و ناروشن است برای این فعالین و احزاب چپ، این ها در بهترین حالت یا می روند شب همبستگی می گذارند



به جز این هم یک مورد مشاهده شده، و آن هم عکسی است در سایت دویچه وله از فردی با نوشته ای در دست که می گوید «از یاد نبریم: رضا شهبایی و شاهرخ زمانی، شبنم مدد زاده، محمد جراحی، بهنام ابراهیم زاده» دیده شده است. ولی این به پس از انتخابات تعلق دارد، ولی همین هم خوب است که در یک چنین فضایی این مسأله مطرح می شود، در حالی که همه ریخته اند و دارند جشن می گیرند، این موضوعات را می توان بیان کرد.

منتها کسانی که انتخابات را تحریم می کنند، درست در همین جا نیستند، این جا هم کارشان تعطیل است، پس کی باید جنبش را پیش ببرند.



دنیا حامی دارند، و تنها امکان عملی و زمینی که بتواند فشار بیاورد تا در زندان باز گردد، همین مورد است؛ این باید به بحث گذاشته شود و از این ندانم کاری ها خارج شویم و بر سر همین تاکتیک های کنکرت بحث بکنیم و به شکل یک اتحاد عمل آن را عملی کنیم.

**سؤال؟ فعالین کارگری که هم اکنون در زندان ها به سر می برند با مشکل مالی مواجه شدند. در این مورد چه باید کرد؟**

این دقیقاً یک موضوع بسیار با اهمیت است نه فقط برای کارگران زندانی که هم اکنون در زندان ها به سر می برند، بلکه باید به عنوان بخشی از مبارزه، به یک سنت تبدیل بشود که وقتی کارگری به زندان می رود خیالش از این بابت راحت باشد که خانواده اش گرسنگی نخواهد کشید و بنابراین آن کارگر می تواند مقاومت کند. الان در اشارات رفیق محمد اشرفی بود که بخشی از انگیزه شاهرخ زمانی در مقاومتش، همین حمایت ها است.

به خصوص این مسأله مالی بسیار حیاتی است برای این که کارگر زندانی بتواند مقاومت کند و رژیم نتواند او را بشکند. بنابراین هر کسی با هر مقدار سمپاتی و یا علاقه ای به جنبش کارگری که خواهان حمایت از این جنبش است، باید به وضعیت معیشتی کارگری که زندانی است، فکر بکند؛ با توجه به این که همین کارگر حتی وقتی در زندان هم نیست نمی تواند با درآمد ناچیز خود مخارج زندگی را تأمین کند، حالا که در زندان است همان مقدار ناچیز را هم ندارد. در نتیجه یک راهی برای این موضوع باید پیدا کرد.

یک سری افرادی هستند که کمک های مالی می کنند، ولی اشکالاتی اساسی در این جا به وجود می آید و آن هم به این شکل است که مثلاً شخصی، یک گروه و یا جریان سیاسی را می شناسد و به آن جریان سیاسی پولی را می دهد تا به ایران- در این جا به طور علی العموم می گویند «به جنبش کارگری»- منتقل کنند. در این وسط یک سری مسائل بوروکراتیکی در حال شکل گرفتن است، در واقع به وسیله کمک های مالی بوروکراسی را رشد می دهند و این ها به جنبش کارگری تزریق نمی شود و به فلان فرد و گروه داده می شود و آن هم هیچ ربطی به جنبش

و ابراز همدردی می کنند و یا یک اکسیون ترتیب می دهند. این کافی نیست، این هیچ فشاری به جمهوری اسلامی نمی آورد. اشکالی که وجود دارد این است که در درون خود این جریانات، یک اغتشاش فکری وجود دارد که نمی دانند باید چه کار کنند! مثلاً می گویند باید برویم از «آی ال او» حمایت بگیریم، درخواست بکنیم که به جمهوری اسلامی فشار بیاورد. بعد دوباره می گویند، این رفرمیستی است و ما نباید توهم به بورژوازی داشته باشیم و الی آخر.

بنابراین سردرگمی آن ها دوچندان می شود، این مسائل را باید روشن کرد، این مسائل را باید به بحث گذاشت که تکلیف چیست؟ و باید چگونه زندانی از زندان آزاد گردد؟ در واقع چند راه می توان ترسیم کرد، مگر راه دیگری از فضا پیدا شود! مثلاً یک تیغ اره بگذاریم لای یک ساندویچ و در زندان بفرستیم و زندانی آن را بخورد و تیغ اره را در بیاورد و میله را ببرد و بیرون بیاورد! این شدنی نیست، یا این که تونل بکنیم در زیر زندان و کارگر را از زندان بیرون بیاوریم! این ها ممکن نیست، یا این که انقلاب کنیم و توده ها در زندان را باز کنند، ولی این هم فقط در یک شرایط انقلابی ممکن است، و با تصمیم ما شروع نمی شود و نمی شود فراخوان داد. بنابراین چه کار می توان کرد؟

راه این است که به خود جمهوری اسلامی، یعنی به خود زندانبان چنان فشار زیاد و قدرتمندی وارد شود که ناچار شود خودش در زندان را باز نماید. هیچ فشاری از طریق رفتن ما به یک اکسیون و شب همبستگی به زندانبان وارد نمی شود. ولی اگر ما برویم به این نهادهای بین المللی مانند اتحادیه های کارگری، آی ال او و غیره در خارج از کشور نشان بدهیم که کجا را باید سنگ بزنند، یعنی نقطه فشار را به آن ها نشان بدهیم، آن ها هستند که به رژیم فشار می آورند و رژیم چون دارد خودش را با سیستم جهانی منطبق می کند و باید یک سری قوانین آن ها را اجرا بکند، ناچار است به آن ها امتیاز بدهد؛ این نهادها هم تحت فشارند از سوی فعالین چپ و اتحادیه های کارگری در جاهایی که دارند این فشار را وارد می کنند، بنابراین مجبور می شوند که این تقاضاها را انجام دهند و در این صورت است که یک اتفاقی می افتد: رژیم متوجه می شود که این کارگران تنها نیستند و در سراسر



## مباحث تئوریک

### دوره گذار: دوره دگرگونی های انقلابی

بخش سوم و پایانی

الیف چاغلی

ترجمه: آرام نوبخت

### دوره گذار، در پیوند با انقلاب جهانی است

از آن جا که سرمایه داری نظامی جهانی است، انقلاب اجتماعی برای سرنگونی آن نیز باید ابعادی جهانی، و نه ملی، داشته باشد. بنابراین گذار از سرمایه داری به کمونیزم تنها زمانی می تواند معنای کامل خود را بیابد که انقلاب سیاسی در مقیاس جهانی پیروزمند باشد؛ یعنی زمانی که حاکمیت سیاسی بورژوازی جهانی به پایان برسد.

شرایط نوین اجتماعی در دوره گذار تحت دیکتاتوری پرولتاریا، در واقع از خلأ پدید نمی آید. همان طور که مارکس اظهار داشت، اجتماعی کردن نیروی مولد به عنوان امری که پیش تر در نتیجه توسعه سرمایه محقق گردیده است، اکنون از مناسبات تولیدی دست و پاگیر سرمایه داری رها می گردد و آزادی برای یک توسعه کامل به آن داده می شود. به همین معناست که «ساختمان سوسیالیستی»، هرچند محصول آگاهانه طبقه کارگری خواهد بود که خود را نیز از طریق یک انقلابی اجتماعی تغییر می دهد، در تحلیل نهایی مسأله اراده نیست، بلکه به وجود یا عدم وجود شرایط مادی به منظور تغییر بستگی دارد.

دقیقاً در همین جاست که مارکس با عبارت مشهور خود پاسخ می دهد: «هیچ نظم اجتماعی تا پیش از آن که کلیه نیروهای مولد مورد نیازش رشد یافته باشند، مضمحل نمی شود، و مناسبات تولیدی برتر نوین هیچ گاه پیش از آن که شرایط مادی وجود آن در چارچوب جامعه قدیم به حد بلوغ نرسیده باشد، جانشین مناسبات تولیدی قدیمی نمی گردد» و ادامه می دهد:

ندارد، بلکه فقط آن فرد کارگر و یا آن گروه کارگری، صاحب یک مقدار کمک مالی می گردد. باید مابه ازای این کمک ها در جنبش دیده شود، مثلاً با این پول ها بروند کاغذ بخرند و اعلامیه چاپ کنند و.... این جور مسائل، مسأله کمک مالی است، ولی در مورد کارگر زندانی، همان خورد و خوراک داخل زندان او و خانواده اش وابسته است به این پول، بنابراین برای این که این اشکالات پیش نیاید بهترین روش، یک سنت شناخته شده در تمام جهان، این است که مانند تمام جاهای دیگر یک کمیسیون متشکل از فعالین باسابقه و شناخته شده جنبش کارگری در داخل یا خارج ساخته شود و هرکسی و هر گروهی که می خواهد کمک مالی بکند، برای این کمیسیون بفرستد و از هر گزایشی می تواند باشد و هر اختلافی هم دارند ربطی به این کمیسیون ندارد.

به همین دلیل این کمیسیون تشخیص می دهد که به چه کسی کمک مالی بدهد و برای چه کاری این پول را جمع می کند و چگونه ارسال بکند، و چه تضمین های لازم دارد که به دست آن کارگر می رسد. این کمیسیون حتی می تواند در مورد اختلافات روزی که وجود دارد و این قدر باعث انشقاق شده است هم شکل بگیرد. چرا باید یکی کسی دیگر را حذف بکند، با این بهانه که تو این مبلغ را گرفته ای و خوردی و یا تو پول را برای خودت برداشتی! یک کمیسیون حل اختلاف برای این مسائل باید به وجود آید که بنشینند این مشکلات را حل بکنند، ولی این در یک سطح کلان تر است که بعداً اگر فرصتی شد این مسأله را باز خواهیم کرد.

ولی به طور اخص در مورد زندانی کارگر بسیار ضروری است که چنین کمیسیونی ایجاد شود که هر فرد و هر گروهی در جهان هست، بداند به کجا باید کمک بکند که از آن طریق به زندانیان کارگر انتقال پیدا نماید.

با تشکر از شما.

۳۱ خرداد ۱۳۹۲

گام مهم به سوی مالکیت اجتماعی است، اما فقط یک گام.

اجتماعی کردن واقعی مالکیت بر ابزار تولید، موضوع جامعه بی طبقه است. ماهیت اجتماعی واقعی ابزار تولید تنها زمانی می تواند به طور کامل به منصفه ظهور برسد که دوره گذار، وظیفه تاریخی خود را در مقیاس جهانی به نتیجه پایانی برساند. به عبارت دیگر، یک سازمان اجتماعی که در آن ابزار تولید به همه مردم در سرتاسر دنیا خدمت رساند، ممکن خواهد بود، اگر و تنها اگر نظام جهانی سرمایه داری مطلقاً پایان پذیرد و مرزهای ملی ناپدید گردد.

تحقق «مالکیت فردی بر اساس مالکیت مشترک بر ابزار تولید»، یعنی فرض مالکیت اجتماعی از سوی تک تک افراد جامعه، به معنای راه حل تضاد میان فرد و جامعه خواهد بود. وقتی شرایطی که منجر به از خودبیگانگی فرد نسبت به کار خویش می شود منحل می گردد، پدیده بیگانگی محو و فرد آزاد عمیقاً به نتایج کار خود علاقه مند خواهد شد، یعنی کار به لذت مبدل خواهد گردید.

هرچند مالکیت دولتی پرولتاریا، به عنوان مالکیتی که مهر پایان به مالکیت سرمایه داری می زند، نقطه اتکایی برای برنامه ریزی سوسیالیستی تولید است، اما همه چیز در تحلیل نهایی به این بستگی دارد که آیا بهره وری اقتصادی از سطح بهره وری به دست آمده در نظام جهانی سرمایه بالاتر هست یا خیر. مشکل همین است. برای یک انقلاب پرولتری که در کشورهای عقب مانده آغاز می شود، دست یافتن به چنین سطحی از بهره وری بدون همیاری کشورهای پیشرفته ناممکن است. به همین دلیل، حتی اگر پس از انقلاب در چنین کشورهایی، تغییرات حقوقی در حوزه مالکیت (مثل ملی سازی صنایع و کلکتیویزه کردن کشاورزی) توسعه اقتصادی قابل ملاحظه ای در قیاس با گذشته به ارمغان بیاورد، این «توسعه» عقب تر از سطح سرمایه داری جهانی خواهد بود، و با تلاش برای رسیدن به چنین سطحی باز شناخته می شود. اما آن چه مارکسیزم از توسعه اقتصادی می فهمد- توسعه ای که با الغای مالکیت خصوصی بر ابزار تولید محقق خواهد شد- این نیست. بلکه نوعی توسعه است که از سطح به دست آمده در نظام سرمایه داری فراتر می رود. به همین دلیل، این که مالکیت دولتی را

«بنابراین ناگزیر بشر همیشه برای خود مسائلی را پیش می کشد که قابل حل باشند؛ زیرا با موشکافی، همیشه درمی یابیم که خود مسأله تنها زمانی طرح می شود که شرایط مادی ضروری برای حل آن مسأله موجود باشند یا دست کم در فرایند شکل گیری باشند»<sup>(۱۴)</sup>.

البته این پرسش که آیا شرایط مادی برای سوسیالیزم به بلوغ رسیده است یا خیر، در مقایس جهانی و نه ملی قابل پاسخ است. چرا که شیوه تولید سرمایه داری، نه معرف یک سازمان تولیدی محدود در سطح محلی یا منطقه ای، بلکه بیانگر ایجاد یک نظام جهانی است. این رویکرد همان قدر صحیح است که بگوییم وجود کشورهای منفرد و مجزا را نمی توان جایگزین وجود کل جهان کرد. بنابراین به وضوح می توان دید این نوع تفکر که «اکنون که انقلاب جهانی همراه با انقلابات در کشورهای پیشرفته سرمایه داری پیش نمی رود، پس باید راهی به سوی ساختن سوسیالیزم در چارچوب مرزهای یک کشور واحد پیدا کنیم» تا چه حد غیرعلمی و دور از مفهوم مارکسیستی است.

سرنگونی قدرت بورژوازی و ساختن قدرت کارگری، به لحاظ تاریخی دلالت بر آغاز جنبش گذار از سرمایه داری به کمونیزم دارد، البته با این قید که هنوز مقید به محدودیت مرزهای ملی است. با این حال حتی یک پیروزی جزئی این جنبش تاریخی نیز بستگی به تداوم انقلاب در مقیاس جهانی دارد.

حتی اگر پرورسه ملی سازی، یعنی تخصیص ابزار تولید به وسیله دولت کارگری (به عنوان نخستین وظیفه انقلاب پیروزمند پرولتری)، در سطح ملی آغاز شود، اجتماعی کردن مالکیت بر ابزار تولید تنها در مقایس بین المللی قابل تحقق است. به بیان دیگر، مالکیت دولتی در طول دوره گذار هنوز یک مالکیت اجتماعی (یعنی مالکیت کل جامعه) به معنای دقیق کلمه نیست. در این جا مالکیت دولتی، درست مانند تمامی جوامع طبقاتی، نه مالکیت مشترک کل جامعه، بلکه هنوز مالکیت طبقه حاکم (پرولتاریا) است. بنابراین مالکیت دولتی را، با وجود آن که در دستان پرولتاریا باشد، نمی توان با مالکیت اجتماعی یکسان دانست. مالکیت دولتی پرولتاریا، یک



و مناسبات تولیدی سوسیالیستی، اظهار می داشتند که قانون می توان فراتر از پایه مادی قرار بگیرد، و با چنین «ادای سهمی» بود که هرج و مرجی تمام عیار در مارکسیزم به وجود آوردند.

مفهوم مناسبات تولیدی، متعلق به یک حوزه است و آن پشتوانه مادی-اقتصادی است، و نه یک مفهوم «حقوقی» در ارتباط با اشکال مالکیت. مناسبات تولیدی به سطح نیروهای مولد بستگی دارد. درحالی که مناسبات تولیدی می توانند عقب تر از سطح نیروهای مولد باشند، در تحلیل نهایی هرگز نمی تواند جلوتر از نیروهای مولد باشد، یعنی مناسبات تولیدی اساساً به سطح نیروهای مولد مقید و مشروط است. به عنوان مثال درست همان طور که به یک توسعه کیفی (انقلاب صنعتی) به منظور فائق آمدن بر مناسبات تولیدی فئودالی و دست یافتن به مناسبات تولیدی سرمایه داری نیاز بود، شکل گیری مناسبات تولیدی سرمایه داری نیز مستلزم جهشی در نیروهای مولد است که از سطح سرمایه داری در مقیاس جهانی فراتر رود. خلاف این گفته به معنای وارونه کردن فهم ماتریالیزم دیالکتیک از تکامل جامعه است.

دوره دیکتاتوری پرولتاریا، به عنوان یک دوره تاریخی، مرحله ای نیست که بتواند در درون مرزهای یک کشور زنده بنماند و به نتیجه برسد. بلکه دوره ای است تاریخی که دربرگیرنده رشد انقلاب به انقلاب جهانی، بر اساس گسترش به دست کم چند کشور پیشرفته سرمایه داری، خواهد بود. چنان چه انقلاب پرولتری هنوز به جهشی روبه جلو دست نیافته باشد تا بتواند بنیان های قلمرو نظام سرمایه داری جهانی را به لرزه در آورد، و تنها بتواند به پیرامون سرمایه داری و نه هسته مرکزی آن ضربه زند، در آن صورت قدرت کارگری (اگر استقرار یافته باشد) در معرض فشار خردکننده این شرایط عینی قرار خواهد گرفت. در این حالت، حاکمیت پرولتاریای سازمان یافته به مثابه یک دولت بر پروسه تولید، زیر سایه سنگین قلمرو نظام سرمایه داری جهانی قرار خواهد گرفت. انگلس به مشکلات پیش روی قدرت کارگری در شرایطی اشاره کرده بود که انقلاب جهانی پرولتری به ناگهان نه در مراکز حیاتی سرمایه داری، بلکه در کشورهای پیرامونی آغاز می گردد، یعنی در نقاطی که تناقضات سیاسی در آن شدت یافته است:

یک نقطه اتکای کافی درنظر بگیریم و صحبت از این کنیم که «سوسیالیزم درحال ساخته شدن است»، چیزی به جز اشتباه گرفتن قوانین حقوقی با واقعیت نخواهد بود.

همان طور که مارکس گفت، «قانون هرگز نمی تواند فراتر از پایه مادی برود»، یعنی تغییرات قانونی (حقوقی) بدون پشتوانه مادی، ناکافی بودن خود را برای تکامل و پیشرفت به اثبات خواهند رساند. بنابراین این که مالکیت دولتی بر ابزار تولید را به تنهایی نشانی از حضور پروسه ساختن مناسبات تولیدی سوسیالیستی درنظر بگیریم، چیزی جز یک خیال خام حقوقی نخواهد بود. مهم تر از همه این ها، مفهوم مناسبات تولیدی سوسیالیستی، به دوره سوسیالیزم اشاره دارد و وجود سطح متناسبی از پشتوانه مادی-اقتصادی را پیش فرض می گیرد. مناسبات تولیدی سوسیالیستی به معنای مناسبات میان تولیدکنندگان آزاد در پروسه تولید، در نخستین فاز از جامعه بی طبقه است.

اگر تمهیدات برای مناسبات تولیدی سوسیالیستی منظور نظر باشد، در آن صورت باید از خصوصیات و ویژگی های یک پروسه واقعی گذار، به موضوع نزدیک شد. اما کسانی که از نقطه «سوسیالیزم در یک کشور» آغاز می کنند، اعلام می کنند که مالکیت دولتی مشخصه استقرار مناسبات تولیدی سوسیالیستی است و به این ترتیب به تئوریزه کردن انحرافات دست می زنند که تحت دیکتاتوری های بوروکراتیک پدیدار می گردند. اما این مسأله را حل نکرد و آن ها تلاش کردند تا صورت مسأله را پاک کنند؛ یعنی تناقض بنیادی چنین کشورهایی را به صورت تناقض میان مناسبات «نقداً استقرار یافته» تولید سوسیالیستی و عقب ماندگی نیروهای مولد تعریف کنند. به عنوان مثال بتلهایم که سال ها مدافع چنین دیدگاهی بود، و کسانی که از او و امثال او تقلید کردند، دیکتاتوری بوروکراتیک را به «خیمه» ای تشبیه می کردند که قرار است به معنای استقرار مناسبات تولیدی سوسیالیستی باشد. برای آن ها این «خیمه» قرار بود که با نیروهای مولد مناسب برای سوسیالیزم نهایتاً پر شود! مخرج مشترک همه آن ها این بود که مالکیت دولتی در شوروی و اقمار آن را به عنوان سوسیالیزم تئوریزه می کردند، بدون آن که مناسبات تولیدی را مورد سؤال قرار دهند. در واقع آن ها با یکسان قلمداد کردن مالکیت دولتی

## درباره خرده امپریالیزم:

### ترکیه به عنوان قدرتی منطقه ای

**توضیح:** متن پیش رو، بخشی از مقاله ای است با عنوان «درباره خرده امپریالیزم: ترکیه به عنوان قدرتی منطقه ای» به قلم الیف چاغلی، از تئوریسین های سازمان «مارکسیست توتوم» در ترکیه که به دنبال بحث هایی پیرامون امپریالیزم در عصر حاضر، به فارسی ترجمه شده است.

\*\*\*

موضوع خرده امپریالیزم ابعاد مناقشه انگیزی دارد که هر یک سرشاخه اختلافاتی بر سر نحوه درک امپریالیزم یا جهانی سازی هستند. چپ جهانی به طور اعم، و چپ ترکیه به طور اخص، به دلیل نادیده گرفتن تمایز میان مراحل استعماری و امپریالیستی سرمایه داری، به رویکردهای سیاسی نادرستی در غلظیده اند. یک نمونه از چنین رویکردهایی را می توان در ارزیابی کشورهایایی نظیر برزیل، آرژانتین و ترکیه به عنوان شبه مستعمره یا نومستعمره، مشاهده کرد. هرچند این گونه موضع گیری ها سال ها غالب بوده اند، ولی شاهدیم که اخیراً نیز در چارچوب بحث های پیرامون جهانی سازی جان تازه ای به خود گرفته و عمومی شده اند. یک نمونه تیبیک آن، این است که جهانی سازی تحت نظام سرمایه داری را یک وضعیت تکامل یافته تر از امپریالیزم به حساب نمی آورند و انکار می کنند، و در عوض آن را مرحله ای جدید از «امپراتوری» معرفی می نمایند.

منشأ این گونه دیدگاه ها، که به رویکردهای جهان سوم-گرا<sup>۱</sup> دامن می زنند، آکادمیسن های غرب بوده اند که عموماً هم خود را مارکسیست خطاب می کنند. این مواضع که با سوسیالیزم ملی توسعه گرا<sup>۲</sup> در بین چپ سنتی استالینیست درهم آمیخته است، جریان های چپ خرده بورژوایی در کشورهایایی نظیر ترکیه را ایجاد و تغذیه کرد. و امروز گویی این گفته اثبات می شود که

<sup>1</sup> third-worldist

<sup>2</sup> national developmentalist socialism

«اگر یک جنگ ... ما را نابه هنگام به قدرت برساند، تکنسین ها دشمنان اصلی ما خواهند بود؛ آن ها تصمیم خواهند گرفت و هر جا بتوانند به ما خیانت خواهند کرد. یا باید از ارعاب علیه آن ها استفاده کنیم، یا در غیر صورت فریب خواهیم خورد.»

خطری که انگلس خاطر نشان کرده بود، زمانی تحقق پیدا کرد که انقلاب پرولتری، محدود به کشوری عقب مانده نظیر روسیه شد. با وجود جهشی تاریخی به دنبال انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، پرولتاریای روس نتوانست بر نارسایی های عظیم خود در اقتصاد و کشاورزی غلبه کند، چرا که انقلاب اروپا به یاری آن نیامد. در نتیجه پرولتاریا قادر نبود به طور کامل به قدرت حاکم بر پروسه تولید مبدل شود. به عنوان مثال، نتوانست تکنسین ها را تحت کنترل خود در بیاورد؛ برعکس، متأسفانه، خود تحت انقیاد هژمونی بورورکراسی در حال بازگشت قرار گرفت.

آن چه به واقع در اتحاد جماهیر شوروی وجود داشته، سال ها به عنوان «سوسیالیزم واقعی» تئوریزه شده است. بسیاری از به اصطلاح مارکسیست ها کتاب ها در این مورد نوشته اند. آن ها ساختار اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی را به عنوان نمونه گذار از سرمایه داری به کمونیزم معرفی کرده اند؛ چنین ادعایی را طرح کرده اند، بدون بررسی این که آیا دولت، یک دولت کارگری بوده است یا خیر؛ بدون بررسی پیش شرط دمکراسی کارگری، یعنی اصلی که مارکس شرط بنیادی برای دوره گذار عنوان کرده بود. در واقع دولت کارگری بیرون آمده از دل انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، بعدها با ظهور ضد انقلاب بوروکراتیک نابود گشته و دولت «شورایی» به یک دولت استبدادی-بوروکراتیک استحاله یافته بود. بنابراین نابودی دیکتاتوری پرولتاریا، که شرط بنیادی پیشرفت از سرمایه داری به کمونیزم است، به پایان دینامیسم دوره گذار در اتحاد جماهیر شوروی انجامید. یعنی یک پروسه جدید اقتصادی-اجتماعی، بر پایه شیوه تولید استبدادی-دولت گرا، با قدرت مطلق استالینیزم، آغاز گردید.





طلبی<sup>۱</sup> مستلزم آن است. ا فشار نظامی-غیرنظامی مدافع وضع موجود، به عنوان نیروی محافظه کار میدان سیاسی بورژوازی، با وجودی که زیر فشار حاصل از ضروریات اقتصادی تضعیف می شوند، ولی از مقاومت کردن دست برداشته اند. همان طور که به راحتی می توان از تنش های بی وقفه در حیات سیاسی کشور ترکیه دریافت، چنین نقاط مقاومتی همچنان به عنوان سدّی در برابر اتخاذ راه حل های سیاسی فوری و بی دردر نسبت به ملزومات اقتصادی عمل می کند.

نمایندگان هوشمند بورژوازی به خوبی آگاهند که برای بیش تر به جلو راندن سرمایه داری ترکیه، فائق آمدن برای این موانع امری ضروری و حتمی است. از منظر جبهه طبقه کارگر و برای هدایت یک مبارزه انقلابی مؤثر علیه سرمایه داری نیز این یک ضرورت مطلق است که نیروهای انقلابی پیشتر از این جبهه، واقعیات جهان و کشور را خارج از کلیشه های خرده بورژوازی ارزیابی کنند.

#### خرده امپریالیزم به چه معناست؟

ما در جایی دیگر به تفصیل به ویژگی های سرمایه داری امپریالیستی پرداختیم و وجوه اختلاف میان این بالاترین مرحله توسعه سرمایه داری را با دوره استعمارگری بیان کردیم (الیف چاغلی، از استعمارگری تا امپریالیزم). به علاوه تأکید کردیم که درک و پذیرش این موضوع که توسعه طلبی امپریالیستی و توسعه طلبی استعماری دو مفهوم غیریکسان هستند، از نظر استراتژی مبارزه انقلابی پرولتاریا فوق العاده مهم است.

اجازه دهید به اختصار ویژگی های اساسی مرحله امپریالیستی سرمایه داری را یادآوری کنیم. امپریالیزم، نظام سرمایه داری جهانی بر پایه برتری و تفوق سرمایه مالی است. امپریالیزم یک شیوه توسعه طلبی است که از رقابت انحصاری بیرون می آید. رقابت امپریالیستی، که متمایز از دوره استعمارگری سرمایه داری است، نه با جستجو برای تقسیم جهان بر اساس مرزهای جغرافیایی، که اساساً برای تقسیم حوزه های نفوذی که دست سرمایه

«تاریخ چیزی نیست جز تکرار»، چرا که مناسبات نابرابر در جهان سرمایه داری هنوز هم به عنوان نوعی «استعمار نو» معرفی می گردند، و بنابراین شگردها مغلطه های چپ خرده بورژوازی به همین ترتیب حفظ و تقویت می شود.

در واقع این دسته از گروه های چپ، شایسته آن هستند که «محافظه کار» خوانده شوند، نه «انقلابی»، چرا که از بسیاری تغییر و تحولات مهمی که به دنبال سقوط اتحاد شوروی و مانند آن آغاز گردید، درس نگرفته و هنوز با گذشته و اشتباهات خود تسویه حساب نکرده اند. این موضوع فقط به ترکیه مربوط نمی شود. بلکه می توان بازتاب های آن را در گوشه و کنار جهان مشاهده کرد. با این وجود واضح است که این مشکل در ترکیه جدی تر است، چرا که در این جا گرایش های چپ خرده بورژوازی به دلیل ویژگی ها و خصوصیات تاریخی و اجتماعی ترکیه، بسیار وسیع و ریشه دار هستند.

بنابراین درک صحیح از تغییر و تحولی که کشورهای سرمایه داری نظیر ترکیه از خلال سازوکار جهانی سرمایه داری پشت سر گذاشته اند، بسیار حیاتی است. هرچند ترکیه به قدرت های امپریالیستی وابسته است، ولی اکنون به یک کشور خرده امپریالیست مبدل شده است که در آن سرمایه داری با جهش ها و پرش هایی توسعه یافته. در نتیجه این فرایند تغییر، بورژوازی ترکیه درد ناشی از پوست اندازی را تجربه می کند. درگیری های درونی در داخل بلوک قدرت بورژوازی که مدت هاست ادامه دارد، انعکاس همین امر است. امروز بورژوازی ترکیه اساساً از نظر چگونگی درک مشکلات قابل توجه ترکیه و سیاست جهانی و متعاقباً بسط رویکردهای سیاسی متناظر با آن، به دو پاره تقسیم شده است.

هرچند طیف گسترده ای از موضع گیری های متفاوت، با وجود برخی اختلافات ظریف، وجود دارد، ولی می توانیم به طور کلی این دو گروه را مدافع وضع موجود و لیبرال محسوب کنیم. جبهه لیبرال مسیری را پیش می کشد که سطح کنونی سرمایه داری ترکیه و نیاز به توسعه

<sup>1</sup> expansionism



یک تحلیل عمیق تر، کلیشه ها را خواهد شکست. مثلاً در عمل به نفع کشورهای امپریالیستی نیست که مانند دوره استعمارگری، یک کشور وابسته را به لحاظ اقتصادی در حالت انفعال و عقب ماندگی، و صرفاً به عنوان منبع مواد خام نگاه دارند. در عصر امپریالیزم، روابط متقابل اقتصادی میان کشورهای مختلف سرمایه داری، برای به حرکت درآوردن چرخ های اقتصاد مطلقاً ضروری هستند. بازار سرمایه داری ضرورتاً باید در تمامی کشورها، و نه فقط در کشورهای پیشرفته سرمایه داری، نشو و نما کند.

بنابراین این ایده که امپریالیزم به کل کشورهای خارج از مدار کشورهای پیشرفته سرمایه داری را به لحاظ اقتصادی عقب می زند، نه با واقعیات سازگار است نه با تحلیل مارکسیستی. سرمایه داری امپریالیستی، وابستگی متقابل میان کشورهای سرمایه داری با سطوح مختلف را با روابط نابرابر منعکس می کند. و تنها با بلوغ مرحله امپریالیستی است که این حقیقت که سرمایه داری نظامی جهانی است، یعنی یک نظام اقتصادی که عملکردی جهانی را ایجاد می کند، معنای کامل خود را به دست می آورد.

کل تاریخ گوشه و کنار جهان از اواسط قرن بیستم به این سو، مؤید همین امر است. طی این سال ها کشورهای بسیاری با ابعاد مختلف، به لحاظ اقتصادی و سیاسی دستخوش تغییر شده اند، هرچند به شکل مرکب و از خلال بحران های ناشی از قوانین عملکرد نظام سرمایه داری. دولت-ملت ها در کشورهای مستعمره ساخته شد و یک بازار سرمایه داری شروع به رشد کرد. درست مانند مورد ترکیه، در برخی کشورهای بزرگی که روزی به موقعیت شبه مستعمره سقوط کرده بودند، دولت-ملت های جدید سرمایه داری به توسعه اقتصادی قابل ملاحظه ای دست یافتند. بنابراین کشورهای مستعمره و شبه مستعمره در گذشته، اینک در هرم نظام سرمایه داری امپریالیستی، به عنوان کشورهای سرمایه داری توسعه نیافته یا توسعه یافته متوسط جای گرفتند. و کشورهایی نظیر هند، برزیل و ترکیه که بزرگ و به لحاظ ژئواستراتژیک مهم هستند، با گذشته زمان خود را به سطح قدرت های منطقه ای ترفیع داده اند.

مالی را باز بگذارد، به حرکت واداشته می شود. سرمایه داری در مرحله امپریالیستی خود به دنبال غلبه بر تناقض میان بین المللی شدن نیروهای مولد و دولت-ملت، از طریق جابه جایی و تحرک جهانی سرمایه مالی است.

اگر بخواهیم سرمایه داری امپریالیستی را بر حسب همین خصوصیت اخیر تعریف کنیم- که در جهان امروز نیز به مراتب برجسته تر شده است- می توان گفت که بالاترین مرحله سرمایه داری به معنای یک اقتصاد جهانی است که بر مبنای قانون رشد ناموزون و مرکب عمل می کند. نظام جهانی سرمایه داری یک هرم هیرارشی تشکیل می دهد که مراتب آن به طوری کلی به «پیشرفته، متوسط و توسعه نیافته» تقسیم می شوند و کشورهای مختلف سرمایه داری در این هرم مطابق با قدرت خود رتبه بندی می گردند. در بالاترین مرتبه این هرم قدرت، کشورهای پیشرفته سرمایه داری قرار دارند که ما به عنوان امپریالیست توصیف می کنیم. در مورد این مقوله، مناقشه زیادی وجود ندارد. مناقشه انگیزترین مرتبه در این هرم، کشورهای سرمایه داری توسعه یافته متوسطی هستند که حرکتی روبه بالا نشان می دهند، و بنابراین طیف وسیعی از اختلاف سطح را به نمایش می گذارند.

این که مراحل مختلف توسعه یک فرایند اقتصادی-اجتماعی را به شکل ایستا و ایزوله تجسم کنیم، منجر به این خواهد شد که مرزبندی های شدیداً سفت و سخت، عامیانه و مکانیکی میان کشورهای سرمایه داری توسعه یافته متوسط و کشورهای امپریالیستی ترسیم کنیم. برای کسانی که واقعیت را از دید محدود خود نگاه می کنند، درک تغییراتی که در حال رخ داده بوده است، ناممکن می نماید. آن ها یا قادر نیستند که ببینند و درک کنند، یا تمایلی ندارند که بپذیرند کشورهای سرمایه داری توسعه یافته متوسط در حال حرکت به سوی تبدیل شدن به قدرت امپریالیستی بوده و در این راستا فرایندهای تغییر ساختاری را طی کرده اند. با این حال برای کسانی که به روش دیالکتیکی به موضوع نزدیک می شوند، روشن است که سرمایه داری در آن دسته کشورهایی که مراتب مختلفی از توسعه را در هرم هیرارشی قدرت دارند (بالا، وسط و پایین)، ساکن و ایستا نیست. ساختارهای اقتصادی-اجتماعی مختلف عموماً در حرکت اند (به سمت بالا و گاهی پایین).





خاطر است که کشورهایی که در میان کشورهای توسعه یافته متوسط ترفیع می یابند، مقام خرده امپریالیست را احراز می کنند.

واضح است که میزان وابستگی یک کشور خرده امپریالیست به کشورهای امپریالیستی، در قیاس با سایر کشورهای سرمایه داری که در این سطح از توسعه نیستند، قطعاً سست تر است. آن دسته از کشورهای سرمایه داری که به سطح قدرت های منطقه ای رسیده اند، گاهی می توانند برای حرکت مستقل تر بنا به منافع خود، قدرت های بزرگ را به مبارزه بطلبند. با گذشت زمان شکل و ماهیت روابط آن ها با قدرت های بزرگ امپریالیستی، به منفعت آن ها می انجامد. به عنوان مثال در همان حال که آن ها روزی فقط ژاندارم ساده قدرت های بزرگ در مناطق خودشان بودند، اکنون به دنبال این هستند که همراه با قدرت های بزرگ برای رفع عطش توسعه طلبی شان حرکت کنند.

اگرچه کشورهای خرده امپریالیست هنوز خیلی قدرتمند نیستند که بخواهند در مقیاس جهانی دستور صادر کنند، ولی واقعاً می توانند یک کانون قدرت را در مناطق خودشان به وجود آورند. تردیدی نیست که این وضعیت زمینه عینی را برای رقابت میان کشورهایی با موقعیت مشابه در منطقه ایجاد می کند. برای مثال، وضعیت آرژانتین و برزیل در امریکای جنوبی یا ترکیه و ایران در خاورمیانه، بازتابی از این نوع بستر عینی برای رقابت هستند. این قبیل مناطق همیشه پتانسیل نزاع و اصطکاک بر پایه سودای توسعه طلبی را دارند. همان طور که روزی رقابت میان امپراتوری های عثمانی و پارس در تاریخ وجود داشت، امروز ایران و ترکیه هم، به عنوان میراث های این دو امپراتوری، هر یک ادعاهای توسعه طلبانه خود را نسبت به منطقه دارند.

برای مطالعه متن کامل، به انگلیسی، به لینک زیر رجوع کنید:

<http://en.marksist.net/sites/mtw6/files/On%20Sub-imperialism-%20Regional%20Power%20Turkey.pdf>

سرمایه داری یک نظام اقتصادی است که بدون رقابت در سطح ملی و جهانی میان سرمایه هایی با نوع و ترکیب گوناگون، قادر به ادامه حیات نیست. رقابت سرمایه داری، انحصار سرمایه داری را خلق می کند و در عصر امپریالیزم که تحت سلطه روابط انحصاری قرار دارد، رقابت به سطوح بالاتری می رسد. بنابراین رقابت انحصاری در میان گروه های سرمایه کلان، به حدّ اعلی می رسد. در عصر امپریالیزم، اقتصاد نه فقط در پیشرفته ترین کشورها، بلکه همچنین در سایر کشورهای سرمایه داری متنوع می شوند. مناسبات پیشا-سرمایه داری تولید به شکل ها و آهنگ های متعددی مضمحل می گردند و مناسبات تولیدی سرمایه داری در کشورهای مختلف تکامل می یابند.

در نتیجه این تغییر، سرمایه داری انحصاری می تواند حتی در کشورهایی که عموماً وجود یا عدم وجود سرمایه داری در آن ها مورد سؤال بود، غالب گردد و برخی از آن ها حتی می توانند به قدرت های خرده امپریالیست تبدیل شوند. نیازی نیست که برای مشاهده این موضوع خیلی دور برویم. ترکیه که روزی یک کشور سرمایه داری توسعه نیافته بود، به دنبال رشد پرتب و تاب سرمایه داری پس از ۱۹۶۰، به یکی از کشورهای سرمایه داری توسعه یافته متوسط تبدیل شد. پس از ۱۹۸۰، یک فرایند تغییر ساختاری شتابزده در جهت باز کردن درها به سوی جهان بیرون وجود داشت، آن هم تحت رژیم های بورژوایی غیرعادی ای که با سرکوب طبقه کارگر و توده های زحمتکش، محیط زیست تقریباً بی دردسری را برای سرمایه خلق کردند. در نتیجه ترکیه در میان کشورهای سرمایه داری متوسط، رو به بالا حرکت کرد و به یک کشور خرده امپریالیست مبدل شد.

مفهوم خرده امپریالیزم، معرّف موقعیتی است پایین تر از کشورهای امپریالیستی که رتبه های بالاتری را در هرم هیرارشی امپریالیستی به خود اختصاص می دهد. هرچند یک کشور خرده امپریالیست هنوز به اندازه کشورهای فوقانی از نظر اقتصادی قدرتمند نیست و به اندازه آن ها در تعیین دستورکار جهان تأثیر نمی گذارد، ولی مستقیماً روابط توسعه طلبی را در منطقه خودش در کارخانه قدرت های بزرگ امپریالیستی هدایت می کند. به همین





گرایش مارکسیست های انقلابی ایران، همبستگی کامل خود را با مبارزات کارگران و توده های تحت ستم ترکیه علیه دولت سرمایه داری این کشور اعلام می دارد. کارگران ایران در طی سی سال گذشته، با وجود سرکوب شدید، به مبارزه خود علیه رژیم اسلامی- سرمایه داری ادامه داده اند. همبستگی طبقات کارگر ایران و ترکیه (به عنوان دو کشور همسایه) علیه دولت های سرمایه خود، مسیر را برای ایجاد فدراسیون سوسیالیستی آتی در منطقه هموار خواهد کرد.

زنده باد همبستگی بین المللی

زنده باد سوسیالیزم

سرنگون باد سرمایه داری

گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

۲۵ ژوئیه ۲۰۱۳

<http://marxist.cloudaccess.net/turkey/534-turkey-statement.html>

### تحولات مصر

**توضیح:** بحث زیر، به دنبال انتشار مقاله «کارگران مصر، بین منگنه اخوان المسلمین و کودتای ارتش»، نوشته مراد شیرین و ترجمه آرام نوبخت، مندرج در نشریه میلیتانت شماره ۶۱ صورت گرفته است.

### مسعود قهرمانی

سهند جان، اگر از اشکالات کل این نوشته بشود گذشت کرد، به این پاراگراف آخر خوب دقت کن "سرنگونی سرمایه داری از طریق انقلاب های کارگری خیلی وقت است که در دستور کار قرار دارد. به همین خاطر است که وظیفه احیای مارکسیزم بیش از پیش ضروری شده است." می شود فقط یک نمونه از انقلاب کارگری (انقلابات پیشکش) رخ داده را رفیق عزیز مراد شیرین نشان بدهد؟ خوبه فهمیدیم ضرورت احیای مارکسیسم از کجا نشأت می گیرد»

### آرام نوبخت

مسعود گرامی. پیش از هر چیز ممنون از دخالتگری شما در این بحث؛ و امیدوارم که با تداوم چنین بحث های مهمی که نه از سر ارضای نیازهای روشنفکرانه، بلکه از ضرورت های موجود نشأت می گیرد، به نتایج مشخصی دست پیدا کنیم.

محور اصلی بحث شما در این جاست که می گوئید: «همیشه فقط یک نمونه از انقلاب کارگری (انقلابات پیشکش) رخ داده را رفیق عزیز مراد شیرین نشان بده؟» در پاسخ می گویم، پس از تجربه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، حتی یک انقلاب سوسیالیستی نیز رخ نداده، و در متن هم خلاف این ادعا نمی شود.

مقصود کاملاً روشن است، بحث بر سر این است که شرایط عینی کاملاً برای وقوع انقلاب سوسیالیستی فراهم است، و باید با کمال تأسف باید گفت که از شدت پختگی و آمادگی در آستانه گزندگی هم قرار دارد. دقیقاً مسأله همین جاست. این که سرمایه داری دست کم از دسامبر ۲۰۰۷ به این سو، وارد بدترین بحران در تمامی عرصه ها- نه فقط اقتصادی و اجتماعی، که همین طور سیاسی



با سپاس

### مسعود قهرمانی

آرام جان، مرسی از بابت جوابت! عزیز، من روشنفکر نیستم و قصد هم بل گرفتن از شما نبود و تنها پاراگرافی از نوشته خودت را کپی کردم و پرسیدم کدام انقلابات صورت گرفته؟ و اما اشکالات دیگر مطلب از دید من، به نکاتی اشاره کرده ای که مارکسیست ها باید به آن توجه جدی داشته باشند که در آخر بند دوم چنین آمده "مارکسیست های انقلابی به هیچ وجه نباید به پشتیبانی از مرسی یا اخوان المسلمین بپردازند. اگر هر «مارکسیست» سردرگم و گیجی تا دیروز گمان می کرد که این نیروهای ارتجاعی شاید بهبودی را در زندگی روزمره کارگران مصر و دیگر اقشار تحت ستم و استثمار به ارمغان بیاورند، دیگر اکنون نباید توهمی داشته باشند!" آرام جان، آن کدام مارکسیست انقلابی متوهمی است که به دنبال اسلام سیاسی (اخوان المسلمین) با گله های حزب الله اش راه افتاده که شما مورد خطاب قرار داده ای؟ فرد و یا هر نیروی سردرگم و گیجی که به دنبال ارتجاع روان شده را که با هیچ چسب دوقلویی نمی شود به مارکسیست (ها) چسباند. و در جای دیگر "دولت اوپاما آلترناتیو قابل اعتمادی در برابر رژیم سابق مبارک ندارد؛ بنابراین اکنون «بهترین گزینه» او این است که استبداد را با حذف منفورترین چهره های آن بازگرداند، اما در عین حال کمی چاشنی «دمکراتیک» هم به آن اضافه کند. این که آیا امریکا قادر به تحقق سناریو می شود یا خیر، و این که چنین چیزی احتمالاً چه قدر زمان خواهد برد، به اقدام کارگران و سایر اقشار تحت ستم و استثمار بستگی دارد." آرام جان، بارها در مقاله ات از البرادعی نام آوردی، چرا؟ محال است شما البرادعی را شناسی و با وظایف و مسئولیت های پیشینش آشنا نباشی!، آلترناتیو دولت اوپاما نمی تواند باشه؟ مگر همین البرادعی در قیام اول مردم مصر نبود که خوارک کل مدیای حاکم شد و به عنوان چهره مطلوب اپوزسیون به جامعه تزریق می شد؟ مگر امروز همین البرادعی نیست که بابت هر اجابت مزاجی نظراتش را می خواهند و منعکس می کنند؟ آیا در غیاب و عدم همان طبقه ای که ارزش یاد کردی و با کمک ارتش (در مقاله ات توضیح مفیدی هم ارائه شده) نمی تواند آلترناتیو مناسبی برای دولت آمریکای امکانگرا و غرب باشد؟ به هرحال آرام

شده-، توده ها در سرتاسر جهان بیرون ریخته اند، ولی چنین انقلابی رخ نمی دهد، دقیقاً به معنای آن است که یک فاکتور ذهنی اصلی، یعنی رهبری انقلابی، برای سمت و سو دادن به اعتراضات بالقوه و بالفعل وجود ندارد! این در حالی است که تمامی سازمان ها و احزاب به اصطلاح «کمونیستی» با وجود تمامی ادعاهای خود، کوچکترین تدارکی برای این موضوع ندیده اند و این گونه است که در سر بزنگاه های تاریخی، این چنین سقوط آزاد می کنند. به همین دلیل به درستی گفته شده است که انقلاب کارگری، مدت هاست که در «دستور روز» قرار دارد و این فرسنگ ها با «تحقق» و فعلیت یافتن آن متفاوت است. وجود این شرایط، و طغیان های مقطعی در گوشه و کنار، بیش از هر چیز بی اعتباری و «بحران» سازمان ها و احزاب موجود (و مدعی) را نشان می دهد. احیای مارکسیزم هم به این معناست؛ یعنی مارکسیزم انقلابی را از زیر آوار خروارها حزب و سازمان بی ربط به متن مبارزات و جنبش کارگری، بیرون آوردن و تدارک دیدن برای ایجاد رهبری انقلابی. بدون عنصر رهبری انقلابی، همان طور که شاهد بوده ایم، تمامی اعتراضات متأسفانه پس از چندی به انحراف رفته یا سیر نزولی خود را آغاز می کنند. تجلی این رهبری انقلابی، همان حزب پیشتاز کارگری (لنینیستی) است که آن هم مدت هاست در «دستور روز» قرار دارد، ولی یک دوجین سازمان و حزب (با ادعای مضحک «رهبری طبقه کارگر») خلاف آن حرکت کرده و کاریکاتوری از آن ساخته اند که بیشتر به مانع جنبش انقلابی و عامل دافعه تبدیل شده اند. بدون این ظرف، آگاهی حاصل از پراتیک مبارزاتی جامعه، هرگز نمی تواند بین زمین و هوا یا در خلأ باقی بماند و خود را در مقابل آگاهی وارونه و کاذبی که از سوی سازوبرگ طبقه حاکم و ارگان هان آن در قالب ایدئولوژی بورژوایی با شدت به مراتب بیشتری به درون جامعه تزریق می شود، حفظ کند. تنها ظرفی که می تواند این آگاهی را در درون خود متمرکز، حفظ و تقویت کند، چکیده مبارزات عملی را به تئوری انقلابی تبدیل کند، و در چنین بزنگاه های تاریخی به عنوان خط رهبری مجدداً به دل جامعه و مبارزات بازگرداند، چنین حزبی است. «دستور روز» و «احیا» به این معانی هستند. در انتها مایلیم که سایر نکات اشتباه در این متن را برای بحث بیشتر حتماً مطرح کنید.

مقاله به این شکل گفته شده است: «بار دیگر مشاهده کردیم که نضج یافتن شرایط عینی که می تواند به انقلاب منجر شود، ممکن است تماماً برخلاف آهنگ شرایط ذهنی باشد.»

با این وجود شما مجدداً با بازگشت به صورت سؤال، می گوئید: «تنها پاراگرافی از نوشته خودت را کپی کردم و پرسیدم کدام انقلابات صورت گرفته؟».

به این ترتیب من هم پاراگرافی از جواب قبلی خودم را کپی می کنم و می گویم: «پس از تجربه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، حتی یک انقلاب سوسیالیستی نیز رخ نداده، و در متن هم خلاف این ادعا نمی شود.»

انقلاب در عصر حاضر هیچ چیز جز انقلاب سوسیالیستی نمی تواند باشد، منتها در کشورهای عقب مانده با وظایف و تکالیف مرکب (یعنی هم وظایف سوسیالیستی و هم وظایف بورژوا-دمکراتیکی که بورژوازی این قبیل کشورها تاریخاً باید به انجام می رساند، ولی هرگز ظرفیت انجام و تکمیل آن را داشت، بنابراین انجام آن هم به طبقه کارگر پس از تسخیر قدرت موکول می شود). این انقلاب سوسیالیستی، مدت هاست که در «دستور روز» قرار دارد.

بنابراین نتیجه منطقی این بحث آن است که تمامی سازمان ها و احزاب به اصطلاح کمونیست، نه فقط پیوندی با مبارزات نداشته اند، بلکه کاریکاتوری از حزب انقلابی طبقه کارگر ساخته اند (اوج این کاریکاتور را می توان در حزب کمونیست کارگری و بحث های منصور حکمت در مورد حزب و قدرت سیاسی دید). این گونه است که چنین احزابی نه فقط در مصر، بلکه همین طور در ایران، ادعای «حزب طبقه کارگر» بودن را دارند، ولی در سر بزنگاه ها غایب هستند، پس اگر ادعایشان صحیح است باید مسئولیت عقب ماندگی و شکست های پی در پی مبارزات طبقه کارگر و «صورت» نگرفتن انقلاب را در طی تمامی این سال ها به گردن بگیرند.

بنابراین به عنوان جمع بندی می گویم که متأسفانه انقلاب سوسیالیستی با وجود آمادگی پیش شرط های عینی خود، «صورت» نگرفته است، ولی این به آن معنا نیست که در «دستور روز» قرار ندارد. «صورت» گرفتن و

جان، جوابت بیشتر به دلم نشست! سوالات فراوانی در رابطه با مصر وجود دارد که هنوز توسط احزاب مارکسیستی پاسخ نگرفته. مثلاً، درجدال بین قیام کنندگان و دولت مرسى (نیروی جان برکف و کف برلب و قمه به دست) اگر ارتش کودتا نمی کرد (درغیاب طبقه کارگر و حزبش که آلترناتیو است که راه نشان می دهد و قیام را سازماندهی می کند و ... ) دریایی از خون راه نمی افتاد؟ با توجه به دخالت ارتش و کودتا تا هم اکنون چندین انسان توسط همین جانوران با قمه سلاخی شدند! آیا باید به حکومت اسلامی و قوانین شریعه تمکین می کرد؟ تا طبقه کارگر خودش را سازمان دهد و حزبش را بسازد؟ ...

### آرام نوبخت

مسعود گرامی، ممنون از پاسخ بی مقدمه به سراغ بحث شما می روم.

شما در ابتدا با اشاره به بخشی از متن مقاله، این پرسش مشخص را مطرح کردی که «می شود فقط یک نمونه از انقلاب کارگری (انقلابات پیشکش) رخداده را رفیق عزیز مراد شیرین نشان بدهد؟»

من در کامنت قبلی توضیح دادم که در متن صحبت از «دستور کار» برای انقلاب کارگری می شود، و این فرسنگ ها با تحقق و فعلیت یافتن خود انقلاب متفاوت است (ضمناً بدیهی است که در این جا ما از انقلاب به مفهوم مارکسیستی، و نه مفهوم ژورنالیستی متداول صحبت می کنیم). شما دقیقاً از کجای متن، ادعای «صورت» پذیرفتن انقلاب را استنباط کرده اید که حالا ذکر یکی دو نمونه از آن را طلب می کنید؟ توضیح داده شد که بین شرایط عینی پیشا-انقلابی و خود انقلاب باید تمایز قائل شد، و این که اولی هرگز جبراً و خودبه خود به دومی تبدیل نمی شود. چرا که انقلاب سوسیالیستی، نخستین انقلابی است که قرارست به شکل آگاهانه، بایرنامه و با بیشترین درجه فعالیت، مشارکت و دخالتگری با محوریت طبقه کارگر صورت بگیرد، و همه این شرایط عینی مهیا، نیاز به یک مؤلفه ذهنی دارد به نام رهبری انقلابی که تجلی آن در حزب پیشتاز لنینیستی است؛ در غیر این صورت، شرایط عینی و ذهنی می توانند در دو سوی مختلف برند. اولی زمینه را برای انقلاب کارگری مهیا کند، ولی دومی در مقابل این انقلاب بالقوه بایستد. این موضوع در بند چهارم از متن







به همین ترتیب SWP که به سوسیالیست های انقلابی مصر خط می دهد، سال گذشته طی مطلبی اعلام کرده بود: «اخوان المسلمین، نماینده جناح راست انقلاب است. ضد انقلاب نیست... به همین دلیل ما در کنار اخوان المسلمین درحال بسیج نیروها برای اعتراضاتی علیه کودتای نظامی هستیم» (۵ ژوئن ۲۰۱۲)

<http://www.socialistworker.co.uk/art.php?id=28841>

بنابراین آن «مارکسیست» های گیج، به این گونه جریانات اشاره دارد. بنابراین وقتی گفته می شود مارکسیست های انقلابی باید خط مستقلى را پیش ببرند، یعنی این که نه از کودتا و ارتش و نه از جبهه مرسى حمایت کنند. دشواری وضعیت اجتماعى در مصر هم همین است که عده ای گمان می کنند طرفداران حرکت ارتش تماماً «مترقى» و حامیان مرسى و اخوان المسلمین تماماً «ارتجاعى» هستند. البته ای کاش مرزبندی در مسائل اجتماعى تا این حد ساده بود. ولى موضوع دقیقاً این جاست که اخوان المسلمین سال ها در مناطق محروم، فقیرنشین و حتى در میان کارگران سازماندهی و تبلیغ کرده بود، بنابراین اکنون بخشی از این اقشار بدنه اجتماعى به اشتباه حامی او هستند (بنابراین آن ها را «گله های حزب الله» خطاب کردن، بدون در نظر داشتن ترکیب طبقاتى و مطالبات آنان، چیزی را حل نمى کند و بیشتر یک واکنش لیبرالى است تا یک تحلیل مارکسیستى). برعکس طبقه متوسطى که عموماً گرایش های لیبرال، سکولار، چپ، آنارشىستى و غیره دارد هم به اشتباه گمان می کند که باید از حرکت ارتش در تقابل با مرسى حمایت کند. جای غایب مارکسیست های انقلابى و حزب پیشتاز را این جا می توان دید. در صورت وجود یک خط رهبرى انقلابى، اقشار وسیعی از هر دو گروه جذب مواضع انقلابى می شدند و مسیر دیگری جدای این دو اردوگاه طى می شد.

ثانیاً، واضح است که هرکسى می تواند خود را مارکسیست خطاب کند؛ معمولاً در این حالت مدعى خودش را معیار و مقیاس تعریف مارکسیزم در نظر می گیرد؛ اما میزان دورى و نزدیکی این ادعا نسبت به سوسیالیزم عملى و انقلابى مارکسیستى، دست کم در سطح نظرى، زمانى مشخص می شود که برداشت و موضع اثباتى مدعى در مورد مفاهیم حزب، تسخیر

تحقق انقلاب سوسیالیستى، از مجرای حزب انقلابى طبقه کارگر صورت می گیرد، و این همان چیزی است غایب است و باید برای ساخت آن تدارک دید. برای طولانى نشدن بحث مرتبط با انقلاب، شما را ارجاع می دهیم به جزوه زیر:

<http://militaant.com/?p=1835>

با این حال شما بدون اعلام موضع در مورد این بخش، با تکرار همان سؤال قبلى، به «اشکالات دیگر» متن پرداخته اید و این بار با اشاره به پاراگراف دیگری از متن، می گوئید:

«آن کدام مارکسیست انقلابى متوهمى است که به دنبال اسلام سیاسى (اخوان المسلمین) با گله های حزب الله اش راه افتاده که شما مورد خطاب قرار داده ای؟ فرد ویا هر نیروی سردرگم و گیجى که به دنبال ارتجاع روان شده را که با هیچ چسب دوقلویى نمى شود به مارکسیست (ها) چسبانند.»

بسیار خوب، اولاً در آن جمله ای که از متن نقل کردید عمداً واژه مارکسیست در گیومه قرار گرفت تا چنین سوء برداشتى پیش نیاید؛ قطعاً این نیروها مارکسیست نیستند، و چه می شود کرد خود را چنین می نامند. تمام محور بحث حول این است که طبقه کارگر، مثلاً در مصر (هرچند درست مانند سایر کشورها نظیر ایران)، فاقد حزب انقلابى خود است. این یعنی سازمان های موجود، از حزب کمونیست (استالینیست) مصر گرفته تا سوسیالیست های انقلابى مصر («تروتسکیست» های خودخوانده و باقى مانده های SWP)، ارتباطى به طبقه کارگر ندارند، و سال هاست که حتى به لحاظ نظرى هم از مارکسیزم انقلابى گسست کرده اند.

این گونه است که حزب کمونیست (استالینیست) مصر که وقایع کشور را «انقلاب» مى خواند، طى بیانیه ای به تاریخ اول ژوئیه، «استقبال خود را از بیانیه نیروهای مسلح ابراز می دارد» و می گوید: «ما بر احترام این بیانیه به نقش نیروهای مسلح به مثابه مدافعین امنیت ملی و اراده و انتخاب مردم مصر، بدون دخالت در عرصه سیاسى مغایر با ماهیت کار آن... تأکید می کنیم.»

<http://www.hafteh.de/?p=45493>





## بحثی درباره آگاهی

### آرام نوبخت

با سپاس فراوان از دوست گرامی بابت این نقل قول که بهانه ای را برای بحث های بیشتر و جدی تر ایجاد می کند و با تشکر از دخالتگری حمید در این بحث.

این گفته گرامشی که «کسی از طریق آموزش سوسیالیست نمی شود، بلکه این ضروریات زندگی واقعی تحمیل شده از طرف طبقه فرد است که او را سوسیالیست می کند»، عناصری از حقیقت را در خود دارد، ولی این جمله به تنهایی نمی تواند چندان راهگشا باشد و در واقع مسائل بسیار مهمی را در همین رابطه مسکوت می گذارد که جا دارد مورد بحث قرار بگیرد. به علاوه، یکی از دوستان در ذیل همین مطلب اشاره می کند که در «شرایط فقر و بدبختی»، تفکرات سوسیالیستی به جوامع «تحمیل» می شود، ولی اگر این تفکرات، «خوب» بود، باید در شرایط «خوشبختی» به جامعه «تحمیل» می شد (!؟). دیدگاهی که هرچند به اندازه کافی گنگ و ناروشن هست، ولی سعی می کنم در طول متن به آن هم بپردازم.

### آگاهی

بنا به یک اصل مهم ماتریالیسم تاریخی، آگاهی انسان در تحلیل نهایی محافظه کار است، یعنی در مقابل هر تغییر و تحول جدید تا مدتی مقاومت می کند و بنابراین نسبت به تغییر شرایط عینی، کمی تأخیر دارد. منتها این اصل درست، برخی از تئوریسین ها را به این نتیجه رساند که آگاهی در مجموع یک مقوله ایستا و غیرقابل تغییر است؛ جریان به اصطلاح «مارکسیزم اتریشی»، یعنی فلسفه رودولف هیلفردینگ و اوتو باوئر (هرچند مشابه ایده های این دو از سوی رهبرانی دیگر، نظیر کائوتسکی در آلمان حمایت می شد)، در واقع بر پایه یک نتیجه گیری نادرست، این بحث را پیش می کشید که انسان باید از همان ایام کودکی تعلیم ببیند و تربیت شود تا به بلوغ کافی برای سوسیالیسم برسد، و همین مفهوم تئوریک بود که سال ها بر انترناسیونال دوم هم تسلط داشت. حتی جالب است که امروز بسیاری از «نئو-گرامشیست»ها هم گمان می کنند که اول باید دانشگاه ها و رسانه های جمعی را تسخیر کرد تا بعد بتوان جامعه را به گردش به چپ قادر

قدرت، انقلاب، دوره گذار، دولت کارگری، سوسیالیسم و غیره بیان شود. بنابراین نقد به مواضع و عملکرد انحرافی احزاب و سازمان های چپ در کشوری مثل مصر، بخشی از ماجراست. هر گزایشی که خود را با تعلقات مارکسیستی معرفی می کند، باید ضمن مرزبندی نظری با این جریانات، «علت» و ریشه های آن انحرافات نظری را هم توضیح دهد. به همین خاطر مثلاً حزبی شبیه به حزب کمونیست کارگری که «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» را از «برنامه یک دنیای بهتر» حذف می کند و در همان جا خواهان «کمونیسم فوری» است و به علاوه تصور می کند که با ساختن یک حزب و بعد دعوت به پذیرش و عضویت دیگران، و با چند میلیون نفر باید «قدرت سیاسی» را به جای طبقه بگیرد، باید توضیح دهند که چرا امروز در مصر و فردا در انقلاب به چنین انحرافات دچار نخواهد شد؟

سؤالات فراوانی در مورد مصر وجود دارد. اما مسأله این است که برای تحلیل عمیق تر و یا جزئیات بیشتر و مهم تر از آن تأثیر گذاری، باید در درون همان جامعه نیرو داشت. این جاست که ضرورت سازماندهی انقلابی در سطح ملی با اتکا به متحدین بین المللی ضرورت پیدا می کند. این موضوع، یکی از دلایل اصلی اهمیت و ضرورت تدارک برای یک انترناسیونال انقلابی کمونیستی است که در متن هم به آن اشاره شده و پروژه «احیای مارکسیستی» هم آن را دنبال می کند. شما در اولین کامنت خود گفته بودید «خوبه فهمیدیم ضرورت احیای مارکسیسم از کجا نشئت میگیره». الان امیدوارم با لحاظ کردن همه این نکات، واقعاً این ضرورت را فهمیده باشید.

نکات دیگری در نقد شما وجود دارد که باید به همین ترتیب یک به یک مورد بحث قرار بگیرد، به همین دلیل آن را موقوف می کنم به اتمام این بخش از بحث.

با سپاس

آرام نوبخت

دوست گرامی مسعود، همچنان مشتاقانه در انتظار پاسخ شما هستم، مگر آن که بحث را واگذار کرده باشید.





سال ها از «نبود آگاهی» و «پایین بودن آگاهی توده ها» صحبت می کرده اند (به خصوص رفرمیست ها و مدافعان اولویت «کار فرهنگی» و «فرهنگ سازی»)، به شدت متعجب می سازد.

### آگاهی سوسیالیستی

بحث آگاهی سوسیالیستی، اتفاقاً بحث فوق العاده مهمی است، و دقیقاً پی بردن به منشأ این آگاهی و مهم تر از آن چگونگی حفظ، تداوم و ارتقا آن به تئوری انقلابی، ما را بلاواسطه وارد یک سطح عمیق تر از پرسش می کند و آن این که اولاً کدام ابزار مادی می تواند این آگاهی را تا سرنگونی نظام سرمایه داری کانالیزه و هدایت کند؟ و ثانیاً اگر آگاهی سوسیالیستی محصول مبارزه طبقاتی علیه شرایطی است که نظام سرمایه داری به بخشی از جامعه، یعنی اکثریت آن، تحمیل می کند، پس چرا تاکنون- به جز مورد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷- به هدف انقلاب، تسخیر قدرت و ایجاد یک حکومت کارگری منجر نشده است؟ به بیان دیگر می توان پرسید که آیا این آگاهی سوسیالیستی، که به قول گرامشی از «ضروریات زندگی واقعی» در جامعه سرمایه داری در درون طبقه کارگر شکل می گیرد، به تنهایی برای هدفی که اشاره شد کفایت می کند؟

آگاهی سوسیالیستی، در اصل از دل طبقه کارگر و از متن مبارزه علیه شرایط تحمیلی از طرف نظام سرمایه داری شکل می گیرد (تا این جا شاید به نظر برسد با یک اصل تاریخی «بدهی» رو به رو هستیم که نیاز به تکرار ندارد، ولی اتفاقاً نشان خواهیم داد که چه طور این موضوع مناقشه انگیز درست درک نشود، ضرباتی را متوجه خود جنبش های کارگری و انقلابی خواهد کرد). به همین خاطر است که مارکس اولین جمله از «مانیفست کمونیست» را با این جمله آغاز می کند که «شبحی در اروپا درحال گشت و گذار است: شبح کمونیزم» و چند خط پایین تر تأکید می کند که «تمام قدرت های اروپا هم اکنون پذیرفته اند که کمونیزم خود یک قدرت است». همه این ها یعنی جنبش سوسیالیستی و کمونیستی در واقع خود پیش از مارکس و انگلس وجود داشته و به هیچ وجه «ابداع» آن ها نبوده است.

حتی جالب است که اصطلاح «کمونیزم» را اولین بار

ساخت. به این ترتیب ناگهان مبارزه برای سوسیالیزم، به مبارزه برای کسب «هژمونی» تقلیل پیدا می کند، به این معنا که افراد را باید یک به یک به ضرورت سوسیالیزم متقاعد ساخت تا به این ترتیب یک «عقیده عمومی» در جامعه شکل بگیرد.

در واقعیت اما آگاهی نه به شکل خطی، تدریجی و آهسته، بلکه در شرایط بروز دگرگونی های تند و قابل ملاحظه در وضعیت عینی (مثل بحران های سرمایه داری، جنگ و غیره)، به شکل جهش وار توسعه و تکامل پیدا می کند (مثلاً این که امروز ده ها سال تبلیغات نئولیبرالی با وقوع یک بحران به یک باره دود و شد و به هوا رفت، و در تمامی کشورها اعتراضات ضد سرمایه داری با پشتوانه نیرومند مادی در قالب جنبش های مختلف شکل گرفته، یکی از نمونه های تغییر آگاهی به دنبال تغییرات اساسی شرایط عینی است. یا تغییر شکل اعتراضات در ایران از تظاهرات «سکوت» تا درگیری های رودرروی خشن با عوامل حکومتی در خیابان ها در طول وقایع پس از ۲۲ خرداد ۸۸؛ به همین ترتیب شکست های مفتضحانه روسیه تزاری در جنگ با ژاپن در سال ۱۹۰۴، که به همراه نارضایتی از سلطنت مطلقه و ویرانی ها، به یکی از عوامل تسریع کننده انقلاب ۱۹۰۵ مبدل شد).

تکامل آگاهی می تواند مدت های مدیدی در زیر سطح پنهان باشد، ولی قطعاً به قول مارکس مثل یک موش کور مشغول نقب زدن خواهد بود تا جایی خود را متجلی کند و نشان دهد. کارگران در خلال همان تجربیات روزمره خود است که دید روشن تری نسبت به موقعیت حقیقی در جامعه پیدا می کنند، اما مسأله این است که بلافاصله راهی برای ابراز این خشم و آگاهی در جامعه موجود پیدا نمی کنند؛ توهم خود را نسبت به ایدئولوژی های کهنه از دست می دهند، اما اشتیاقشان برای تغییر، هیچ ظرف و مجرای حاضر و آماده و موجودی برای بیان شدن پیدا نمی کند (به این موضوع در ادامه بازخواهم گشت).

اما از طرف دیگر برهه هایی وجود دارد که آگاهی به روشنی یک جهش رو به جلو را تجربه می کند. آن آگاهی که مدت ها در زیر سطح درحال تکامل بوده، ناگهان بیرون می زند. و همین موضوع بسیاری را که





مثالی که در بالا اشاره شد، ممکن است «امروزه» کمی اغراق آمیز به نظر برسد، ولی متأسفانه شرایط فعلی برای اکثریت مطلق مردم جهان هنوز به همین شکل است. این که به دنبال بدترین بحران جهانی سرمایه داری از اواخر سال ۲۰۰۷، در قیاس با بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰، در تمامی کشورها، از ایالات متحده تا اروپا و خاورمیانه، توده های مردم به خیابان ها ریخته اند، این که حتی در استبدادی ترین کشور منطقه خاورمیانه، یعنی ایران، هر روز شاهد اعتصاب، بستن جاده، اشغال محوطه کارخانه، فشار به کارفرما و مدیر مراکز تولیدی برای پرداخت حقوق معوقه و غیره هستیم، به آن معناست که شرایط اجتناب ناپذیر سیستم سرمایه داری، به قول مارکس «گورکنان» خودش را هم در آن واحد خلق می کند. این آگاهی سوسیالیستی، محصول یک وضع عینی و مشخص است. به بیان مارکس، «شیوه تولید زندگی مادی است که فرایند زندگی اجتماعی، سیاسی و روشنفکرانه را تعیین می کند. این آگاهی انسان ها نیست که هستی آنان را تعیین می کند، بلکه بر عکس، هستی اجتماعی آن هاست که آگاهی شان را تعیین می نماید».

### آگاهی «از درون» یا «از بیرون»؟

بنابراین همان طور که مختصراً اشاره شد، آگاهی سوسیالیستی از درون جنبش کارگری به وجود می آید، و این یعنی که سوسیالیزم را عده ای روشنفکر پرمطالعه به درون طبقه کارگر نمی برند. خلاف این دیدگاه را می توان در نظریات ویکتور آدلر در برنامه هاینفلد سوسیال دمکراسی اتریش و بعدها کارل کائوتسکی دید که مفهوم اساسی نظریه سازماندهی در بین الملل دوم بود. مثلاً کائوتسکی استدلال می کرد که:

«پرولتاریا نمی تواند نزد خود سوسیالیزم زنده ای بسازد. این سوسیالیزم باید به وسیله اندیشمندانی که مجهز به کلیه ابزار علمی بورژوایی، نقطه نظری پرولتری اتخاذ می کنند و از این نقطه نظر بینش اجتماعی پرولتری نوین را گسترش می دهند، برای این طبقه آورده شود.»

نتیجه این دیدگاه این بود که بسیاری از همین «روشنفکران» به اسم طبقه کارگر، خروارها سازمان و «حزب» ایجاد کردند که حتی اگر نگوییم در موارد بسیاری مانع پیش روی جنبش بوده اند، ولی دست کم در

«اتیین کابه»، حقوقدان فرانسوی، به عنوان یک آموزه (یا رژیم) اقتصادی، و عقاید سیاسی معرف این آموزه، در اواخر دهه ۱۸۳۰ به کار برد. در همین دوره بود که کتاب معروف او، «ایکاریا» در بین کارگران پاریس تا پیش از انقلاب ۱۸۴۸ به محبوبیت وسیعی دست یافت و حتی «مهمانی های کمونیستی»- شکل رایج اعتراض در دوره سلطنت ژوئیه- برگزار می شد. گسترش این اصطلاح تا آن حد بود که مارکس نخستین مقاله سیاسی اش را به تاریخ ۱۶ اکتبر ۱۸۴۲ در این مورد نوشت و در همان جا «کمونیسم» را جنبش جهانی دانست که نقداً وجود دارد و خود را در بریتانیا، آلمان و همین طور فرانسه متجلی می کند و ریشه هایش به افلاطون بازمی گردد...

این آگاهی سوسیالیستی و این جنبش کمونیستی حتی پیش از مارکس و انگلس نقداً وجود داشت؛ اما امتیاز تاریخی و دوران ساز مارکس و انگلس در این است که نخستین فرمول بندی علمی از سوسیالیزم را تدوین کردند که علت استفاده از پسوند «علمی» در تقابل و مرزبندی با سایر جریان های موجود بماند برای فرصتی دیگر. منشأ این آگاهی هم دقیقاً در شرایط عینی وضعیت طبقه کارگر قرار داشته و هنوز هم دارد.

فقط برای این که تصویری روشن، هرچند کوچک و ناتمام از آن مقطع در دست داشته باشیم کافی است به گزارش تحقیقی «اشلی» درباره شرایط کار زنان و کودکان در معادن زغال سنگ انگلستان رجوع کنیم که در سال ۱۸۴۲ منتشر شد. بر اساس این گزارش، ساعات کار روزانه زنان و کودکان در معادن و قعر چاه ها به دوازده تا شانزده ساعت می رسید. کودکان از سن شش سالگی کار در معادن را آغاز می کردند. ابتدا مسئولیت باز و بسته کردن در های نقب معادن را عهده دار می شدند و سپس در سن ده تا دوازده سالگی اسب های ارابه های زغال سنگ را روزانه ۱۰ تا ۱۲ فرسخ پیاده هدایت می کردند و غیره. ابعاد این وضعیت اسف بار تا حدی بود که لاژوژی، به عنوان یکی از تنورسین های اقتصاد سرمایه داری، این گزارش کمیسیون تحقیقاتی اشلی را «ننگ یک کشور متمدن» معرفی کرده بود (ژوزف لاژوژی، نظام های اقتصادی، ترجمه شجاع الدین ضیائیان، ص. ۴۱).





بهترین حالت بی ارتباط به متن جنبش و حاشیه ای بوده اند.

اما تأکید بر روی ایجاد آگاه سوسیالیستی از درون، نیمه ای از موضوع است؛ همان طور که تأکید صرف روی آگاهی «از بیرون» به انحراف «قیم مآبی» و مبارزه به جای طبقه کارگر می انجامد، تأکید صرف روی آگاهی از درون هم به انحراف گرایش به اصطلاح «کارگر-کارگری» می انجامد که هر کارگر را الزاماً مترقی و حامل آگاهی انقلابی می پندارد.

مسأله این است که به موازات آگاهی «از درون»، ما شاهد ایدئولوژی طبقه حاکم و تزریق ضد آگاهی یا آگاهی وارونه هم هستیم که آن را خنثی می کند (معمولاً وقتی این آگاهی اکتسابی از میان می رود، عده ای آن را با تئوری «فقدان حافظه تاریخی» توجیه می کنند، در حالی که این «تئوری» توضیح دقیقی از مکانیزم این مسأله، علل و طریقه مقابله با آن به دست نمی دهد). در واقع طبقه حاکم، به عنوان نیروی مادی حاکم بر جامعه، نیروی فکری آن هم هست. همان طور که مارکس می گوید، طبقه ای که ابزار تولید مادی جامعه را در دست دارد، در آن واحد ابزار تولید فکری و ذهنی آن را هم در اختیار دارد. همین آگاهی کاذب است که می تواند آگاهی ضد سرمایه داری یا سوسیالیستی ایجاد شده را خنثی کند و به عقب براند، و این طبقه را به انواع انحرافات- از فردگرایی گرفته تا خصلت های خرده بورژوازی، از اکونومیسم گرفته تا گرایش های آنارشیستی و غیره- آلوده کند. بنابراین هرچند آگاهی از درون مبارزات طبقه کارگر شکل می گیرد، ولی نمی تواند در خلأ باقی بماند و خود را در مقابل انحرافات نظری و تبلیغات ایدئولوژیک حفظ کند. برای حفظ آن، برای تبدیل چکیده عمل توده ها به تئوری انقلابی، برای جهت دادن و کانالیزه کردن این آگاهی نیاز به یک «ظرف مشخص» وجود دارد. در این جا علاوه بر نقش کارگران پیشرو، نقش روشنفکران انقلابی هم برجسته می شود. چرا که برای مجهز کردن کارگران و مردمی که به آگاهی ضد سرمایه داری و سوسیالیستی رسیده اند در مقابل ایدئولوژی بورژوازی، نیاز به استفاده از و جمع بندی تجارب تاریخی جنبش کارگری در سطح بین المللی نیز هست.

کارگرانی که در جریان مبارزات به آگاهی سوسیالیستی دست یافته اند، یعنی بخش پیشرو طبقه کارگر که می توان «کارگران روشنفکر» نامید کسانی هستند که در واقع روشنفکران طبقه خود هستند؛ کارگرانی که قادر به مطالعه (حتی کتب تئوریک) و قلم زدن هستند، کسانی که در کف کارخانه و محل کار حضور دارند، و به همان میزان دیگران کار می کنند، این ها هستند که به رهبران عملی طبقه کارگر تبدیل می شوند و در همین ایران نیز شمارشان کم نیست.

از سوی دیگر ما روشنفکرانی را داریم که عموماً از پیشینه دانشجویی و خاستگاه طبقه متوسط می آیند، کسانی که در قیاس با دیگران زمان بیشتری برای مطالعه و نوشتن داشته و در نتیجه از قابلیت های ذهنی بالاتری برخوردارند، ولی با این وجود در عمل به اثبات رسانده اند که قابل اعتمادند و به سوی طبقه کارگر تمایل دارند، در درون طبقه کارگر شناخته شده اند و مورد پذیرش رهبران عملی طبقه کارگر هستند؛ این گروه را «روشنفکران کارگری» بنامیم، می توانیم بگوییم که بنابراین ترکیب این دو گروه در جامعه به معنای آغاز به ایجاد همان «ظرف مشخصی» است که در بالا شد، یعنی حزب پیشتاز انقلابی. اگر این حزب وجود نداشته باشد، و چنان چه یک حزب بدون روشنفکران کارگری، بدون مداخله در درون طبقه کارگر و جذب رهبران عملی آن (و نه هر کارگری) شکل بگیرد، در آن صورت چنین حزبی انحطاط پیدا می کند، به حزبی بوروکراتیک مبدل می شود، به حزب روشنفکران (هرچند که هنوز خود را حزب لنینیستی بنامد) که نمونه هایشان بسیار است. حزب پیشتاز باید به طور اکید ارتباط و پیوندی نزدیک و ارگانیک با کارگران روشنفکر، یعنی رهبران عملی جنبش کارگری، داشته و در مرکز توجه آن ها باشد. به دلیل فقدان چنین ارگانی است که می توان دید در شرایط کنونی با وجود حضور ده ها و ده ها مورد از سازمان ها و احزاب خودخوانده طبقه کارگر، درست در بزنگاه های تاریخی که توده های مردم در ترکیه، برزیل، مصر و غیره بیرون آمده اند، از کوچکترین درجه تأثیرگذاری برخوردار نیستند و جنبش را بدون رهبری تنها گذاشته و دو دستی به خود بورژوازی تقدیم می کنند.

۲۷ تیر ۱۳۹۲



باید مضمحل شود تا جای خود را به شکلی جدید بدهد (بنابراین تاریخ، تغییر اشکال مالکیت را ثابت کرده، و در نتیجه صحبت از نیاز به الغای شکل کنونی مالکیت- مالکیت بورژوازی- و جایگزین کردن آن با شکل جدید- یعنی مالکیت جمعی- با اتکا به همان «جنبش تاریخی که در برابر دیدگان ما انجام می شود» و ضرورت های عینی، نتیجه می شود. این دیگر فرسنگ ها با کشف یا اختراع یک «حکم تئوریک» و یا آرمان گرایی فاصله دارد.

سوم؛ باز هم به قول مارکس «ما کمونیست ها را سرزنش می کنند که می خواهیم مالکیتی را که افراد شخصاً به دست آورده و حاصل کار خودشان است، مالکیتی را که بنیاد هرگونه آزادی و فعالیت و استقلال فردی را تشکیل می دهد، براندازیم».

بورژوازی به عمد «مالکیت شخصی»، یعنی حق شما نسبت به ثمره کار و تلاش فردی را با مفهوم «مالکیت خصوصی» بر ابزار تولید مترادف می گیرد، و به این ترتیب از برانداختن دومی، نابودی اولی را نتیجه می گیرد و دست پاچه هشدار می دهد! (برای روشن شدن موضوع فقط کافی است این مثال ساده را بزنم که وقتی من از ماشین شخصی خودم برای رفتن به محل کار و رفاه استفاده می کنم، از «مالکیت شخصی» برخوردارم؛ اما به محض این که در خانه بنشینم و با «اجاره» دادن این ماشین به دیگری، سهمی از درآمد کار او را به خودم اختصاص بدهم، ماشین را به ابزار تولید و مالیک فردی بر آن را به مالکیت خصوصی و در نتیجه چاپیدن دیگری تبدیل کرده ام). این درحالی است که اولاً خود رشد سرمایه داری به اندازه کافی مالکیت شخصی افراد را از میان برده و همچنان همین امروز هم می برد (و در این مورد نیازی به کمک ما نیست!) این موضوع را می توان به لحاظ تاریخی در از بین رفتن پیشه وران و دهقانان خرد در پروسه ایجاد سرمایه داری مشاهده کرد. ثانیاً مگر در جامعه سرمایه داری، کار مزدی برای خود کارگران ایجاد مالکیت می کند؟ به هیچ وجه. برعکس این کار، «سرمایه ایجاد می کند»، یعنی مالکیتی را ایجاد می کند که خود کار مزدی را استثمار می کند. به همین دلیل است که «کمونیست ها می توانند تئوری خود را در یک عبارت خلاصه کنند: از بین بردن مالکیت خصوصی».

«احکام تئوریک کمونیست ها به هیچ وجه روی اندیشه ها و اصول اختراعی یا اکتشافی این یا آن مصلح جهان پایه گذاری نمی شود. این احکام فقط بیان عام شرایط واقعی مبارزه طبقاتی موجود، یعنی آن جنبش تاریخی است که در برابر دیدگاه ما انجام می شود» (مانیفست کمونیست، فصل دوم، پروتورها و کمونیست ها)

وقتی صحبت از هرگونه تغییر، از جمله ضرورت اجتناب ناپذیر لغو مالکیت خصوصی می شود، بلافاصله اولاً این موضوع به آرمان گرایی ربط داده می شود، تا ظاهراً تأکیدی باشد بر نبود ضرورت و امکان عملی کردن آن؛ و ثانیاً به گونه ای برخورد می شود که گویا این «حکم تئوریک»، ساخته و پرداخته یا «اکتشاف» تعدادی «مصلح» اجتماعی است و به این ترتیب نه از واقعیت، یعنی «جنبش تاریخی موجود»، که از ذهن نشأت می گیرد. این برخورد را در هیچ جایی بهتر از حوزه «مالکیت» نمی شود دید.

اول؛ برانداختن روابطی که تا به الان در عرصه مالکیت وجود داشته است، به هیچ وجه چیزی نیست که فقط مختص کمونیست ها باشد. «مالکیت» در طول تاریخ دستخوش تغییرات و تحولات دائمی بوده است. مگر نه این که انقلاب کبیر فرانسه، مالکیت فئودالی را که تا سال ۱۷۸۹ هنوز جان سختی می کرد، برانداخت و آن را جایگزین مالکیت بورژوازی کرد؟ بورژوازی نوپا برای زایش خود باید شکل کهنه مالکیت فئودالی را نابود می کرد و چنین هم کرد؛ ولی وقتی همین بورژوازی و شکل جدید مالکیتش تثبیت شد، باید هرگونه دست اندازی به آن را تقبیح و آن را غیرممکن یا آرمان گرایی معرفی می کرد.

دوم؛ «خصیصه کمونیزم، برانداختن مالکیت به طور اعم نیست». همان طور که اشاره شد، مالکیت در تمام جوامع تاکنون موجود، وجود داشته، منتها در هر برهه ای فرم یا «شکل» خاصی به خود می گرفته است که در شرایط کنونی، «مالکیت بورژوازی» است (یعنی یک شکل اجتماعی خاص مالکیت)؛ این شکل مالکیت دقیقاً همان چیزی است که به لحاظ تاریخی فقط با مرگ شکل کهنه مالکیت (فئودالی) می توانست زاده بشود، و امروز هم که اوج گنبدگی و فرتوت بودن خود را تجربه می کند،



## بحثی درباره آزادی

آرام نوبخت

مسئله این جاست که هرگز نمی توان با حذف بار طبقاتی «آزادی»، از «آزادی» به عنوان یک مفهوم انتزاعی و مطلق صحبت کرد، چرا که چنین چیزی هرگز در طول تاریخ وجود نداشته و نخواهد داشت، مگر آن که اصولاً خود طبقه اجتماعی مضمحل شده باشد. در واقع وقتی صحبت از آزادی می شود، بلافاصله باید این سؤال را مطرح کرد که: آزادی از چه «قید و بندی»؟ آزادی «از» قید کدام طبقه؟ و آزادی «برای» کدام طبقه؟

در اساس دموکراسی، هیچ چیزی غیر از روش اعمال اراده یک طبقه بر طبقه ای دیگر، یا به بیان دیگر دیکته کردن اراده طبقه حاکم بر کل جامعه نیست. اما بورژوازی حاکم در هر کشوری با وجود آن که به خوبی جنبه طبقاتی مفهوم «دموکراسی» را درک می کند، عامدانه و آگاهانه تلاش دارد تا در برخورد با سایر طبقات و اقشار جامعه، به ویژه طبقه کارگر، آن را از بار طبقاتی تهی کند و در واقع دموکراسی «خود» - یعنی دموکراسی «اقلیت» جامعه - را، به مفهومی جهان شمول و عام مبدل سازد که در عین حال «مقدس» هم هست و از سوی هیچ چیزی و هیچ کسی نباید به چالش گرفته شود. در واقع اساس آزادی و دموکراسی در این نظام را مالکیتی خصوصی تشکیل می دهد که عدم دسترسی اکثریت جامعه به آن، پیش شرطش محسوب می شود.

مثلاً هاپک در کتاب «راه بردگی» می نویسد: «گروه های موجود در بازار باید برای خرید و فروش در سطح هر قیمتی که می توانند مطابق با آن شریکی در معامله بیابند، آزاد باشند؛ آن ها باید در تولید، خرید و فروش هر چیزی که در کل می تواند تولید یا فروخته شود، آزاد باشند». بنابراین طبق فرمول بندی هاپک، بازار آزاد متضمن «آزادی» مصرف کننده، خریدار، تولیدکننده، آزادی از مداخله دولت، هزینه های پایین تر، ... و نهایتاً «دموکراسی» است.

در ظاهر امر ممکن است چیزی «غیرمترقی» در این گفته دیده نشود. اما فقط کافی است همان عامل طبقاتی را وارد تحلیل کرد تا بتوان یک به یک بی پایه بودن این

چهارم؛ بنابراین وقتی مالکیت «خصوصی» لغو و جای خود را به مالکیت «جمعی» برای همه اعضای جامعه، می دهد، فقط خصلت اجتماعی مالکیت تغییر پیدا می کند، یعنی خصلت طبقاتی آن از بین می رود، ولی این موضوع به معنای «تبدیل شدن مالکیت شخصی به مالکیت اجتماعی نخواهد بود».

در نتیجه به هیچ وجه قرار نیست امکان تملک محصولات اجتماعی از کسی سلب شود، بلکه فقط امکان تبدیل این تملک فردی به مالکیت خصوصی (بورژوازی) که لازمه اش «تسلط اسارت بار بر کار غیر» و «استثمار انسان به دست انسان های دیگر» است، از بین می رود.

همان طور که مارکس هم اشاره کرده بود، بورژوازی در ابتدای پیدایش خود طبقه ای انقلابی بود. نه به این دلیل که صحبت های ضد فئودالی می کرد، بلکه به خاطر این که در عمل مناسبات کهن فئودالی را نابود کرد، رابطه بردگی طبیعی انسان به طبقات برتر را زیر سؤال برد، به برداشت رومانتیک از خانواده پایان داد، هاله مقدس مذهب را کنار زد، به علم و تکنولوژی بها داد و غیره. اما امروز سرمایه داری تمام ظرفیت های خلاقه خودش را پر کرده، و خودش به مانعی در مقابل رشد نیروهای مولد تبدیل شده، به همین دلیل است که بحران محیط زیست و نابودی حجم عظیم نیروی کار، جزو پیامدهای منطقی و غیرقابل اجتناب این سیستم است (همین دوماه پیش به دلیل ریزش ساختمان کارخانه پوشاک در بنگلادش، بیش از ۱۰۰ نفر و اواخر سال گذشته با آتش سوزی در دو کارخانه کراچی و لاهور پاکستان بیش از ۳۰۰ نفر به راحتی کشته شدند، آن هم به دلیل عدم سرمایه گذاری روی ابتدایی ترین زیرساخت ها و ایمنی کار برای فقط کسب سود بیشتر؛ در این حالی است که هر روز نمونه های بیشماری از این دست در سطح جهانی رخ می دهد). نیاز به تغییر این شیوه تولیدی گنبدیده، از همین حقیقت ناشی می شود. اتفاقاً هیچ دیدگاهی به اندازه سوسیالیسم انقلابی، چه به لحاظ نظری و چه تجربه شکست ها و پیروزهای دوپست ساله جنبش کارگری، به عنوان یک بديل و آلترناتیو در مقابل این نظام مطرح نیست. تردیدی نیست که چنان چه بدیلی نیرومندتر از سوسیالیسم انقلابی وجود داشته باشد، باید آن را دنبال کرد. با تشکر





انتخاب را به دولت می داد تا از خرید محصولات نظیر نفت از شرکت هایی که با دیکتاتوری نظامی برمه همکاری داشته اند (طبق قانون، کارگزاران این حکومت، مجرمین بین المللی و مرتکب جنایت علیه بشریت محسوب می شدند) صرف نظر کند. اما بلافاصله این قانون از طرف سازمان تجارت جهانی منع شد. سپس اتحادیه اروپا و ژاپن دولت ماساچوست را به دلیل «تبعیض» در «فرایند تولید» (طبق قوانین WTO)، به نقض مقررات سازمان تجارت جهانی متهم کردند!

ه. عقلانیت: در حقیقت، بازار، مناسبات اجتماعی عقلایی نیست. بلکه برعکس این مناسبات اجتماعی است که چگونگی عملکرد بازار را تعیین می کند. هیچ اقتصاد عقلایی وجود فی نفسه ندارد، بلکه صرفاً بیانگر نیازهای سیستم اجتماعی در سطح عملکرد اقتصادی است. بنابراین هر سیستم اقتصادی که در تأمین نیازهای موجود بشر شکست بخورد، عقلایی نیست. بیکاری وسیع، پولاریزه شدن توسعه جهانی، آلودگی محیط زیست، فقر گسترده، همه و همه محصول ضروری بازار هستند. یعنی «عقلایی» بودن بازار، خودش موجد سیستم اجتماعی «غیرعقلایی» است.

د. در این سیستم از آزادی بیان برخوردار هستید، مادام که امکانات مالی انتشار و رسانه ها را هم داشته باشد، و ضمناً از خط قرمزهای حاکمیت هم عبور نکنید و الی آخر...

بنابراین در این جا با یک دموکراسی «صوری» طرف هستیم، چون اصولاً وارد حوزه تولید اجتماعی نمی شود.

اصول را نشان داد و حتی تناقض خود بورژوازی را هم در برخورد با چنین تعریفی نشان داد.

الف. تولیدکنندگان و مصرف کنندگان: در تمام متون اقتصادی آکادمیک رایج در دنیا، جامعه به دو دسته تقسیم می شوند: تولیدکننده و مصرف کننده (تو گویی که تولیدکنندگان، خودشان مصرف نمی کنند!)، در واقع در این متون، اولی معادل سرمایه دار است و دومی طبقه کارگر، بدون این که مطلقاً اسمی از طبقه اجتماعی برده شود؛ به این ترتیب اولین مساله این است که عامدانه تحلیل طبقاتی از جامعه و پروسه تولید به ناگهان دود می شود و به هوا می رود.

ب. آزادی مصرف: این آزادی بی قید و شرط نیست. اگر «مصرف کننده» پول لازم برای خرید اجناس مورد نیاز خودش را (غذا، سرپناه و ...) نداشته باشد، در آن صورت قادر به خرید آن نخواهد بود و بنابراین نمی تواند آن را «مصرف» کند. بنابراین در بازار آزاد، کسانی که به منابع مالی و پول کافی دسترسی دارند، از حق دسترسی به ابتدایی ترین مایحتاج برخوردار می شوند و در نتیجه وجود ۱.۵ میلیارد نفر از مردم جهان با درآمد کم تر از یک دلار در روز (فقر مطلق) و نقش آن ها، اصولاً به حساب نمی آید.

ج. آزادی خریدار: در این جا از آزادی «خریدار» صحبت می شود، ولی موضوع «خرید» مشخص نیست. وقتی ما از کارگران صحبت می کنیم، به کسانی اشاره داریم که «نیروی کار» خود را درست مانند یک کالا «می فروشند» و کارفرمایان و رؤسای هستند که به عنوان خریدار، آن را «می خرند». کارفرما طبق قانون، با اتکا به قوانین کار و سایر ابزارهای حمایتی نظام سرمایه داری، هر آن چه می خواهد را تحمیل می کند، در صورتی که کارگر و کارمند باید تبعیت کنند. پس این «آزادی» هم بی قید و شرط، مطلق و «برای همه» نیست. این آزادی، در واقع آزادی یک طرف معادله، یعنی سرمایه دار است و نه کارگر.

د. آزادی تولیدکننده: حتی این «آزادی» انتزاعی (و ادعایی) مورد نظر بورژوازی هم در عمل به یکباره رنگ می بازد. مثلاً قانون ماساچوست، این امکان و







## منصور حکمت و کمونیزم کارگری

آرام نوبخت

به دوست گرامی حبیب بکتاش،

پیش از ورود به بحث باید بگویم که یک مشکل هست که قویا در مقابل قرار دارد: وقتی از آقای تقوایی، لیدر عالی مقام شما درخواست بحث و پاسخگویی به سوالات می شود، اعلام می شود که ظاهرا ایشان فرصت کافی و وافی ندارند (البته واقعا امیدوارم این طور باشد، نه این که "لیدر" حزب دارای امتیازات و "برتری"هایی نسبت به دیگران باشد که بخواد از موضع بالا و ارباب منشانه از پاسخ ظفره رود). وقتی از شما به عنوان "یک عضو، کادر، و مشاور کمیته مرکزی حزب" سوال می شود، شما هم همیشه "نظر خودت" را می گویی، و "نه نظر حزب را." بالاخره معلوم نیست که چه کسی باید "نظر حزب" را منعکس و از آن دفاع کند؟! و به همین ترتیب در بسیاری از موارد دیگر هم مشاهده شده که نظر مشخص حزب در مورد مسائل مختلف روشن نیست.

با این پرسش مقدماتی، بلافاصله وارد بحث های مطرح شده از سوی شما می شوم:

شما می گویی که "کمونیسم کارگری"، "بلحاظ تئوریک همان کمونیسم مارکس است" منتها "با افزوده هایی از طرف منصور حکمت". برعکس می توانم به شما نشان بدهم که این "افزوده های" منصور حکمت، تا چه حد معیوب و دور از مارکسیزم انقلابی است. وقتی شما از کمونیزم علمی مارکس صحبت می کنی، وجه تمایز آن با سایر جریان های انحرافی سوسیالیزم، اعم از تخیلی، خرده بورژوازی و غیره، دقیقا حول چند محور اصلی تعیین می شود: مفهوم سوسیالیزم، مفهوم انقلاب و تسخیر قدرت سیاسی به دست طبقه کارگر. فقط کافی است نگاهی گذرا به فرمایشات شما ببینیم تا متوجه شویم که "حزب کمونیست کارگری" تا چه حد دور از مدار مارکسیزم انقلابی و بدون هرگونه تعارف در تقابل با آن است.

اول؛ مارکس وقتی مثلا در "نقد برنامه گوتا" به کمونیزم اشاره می کند، می داند که این فرماسیون اقتصادی-اجتماعی، یک شبه و از فردای انقلاب در یک کشور به وجود نمی آید، و علاوه بر این، برای این فرماسیون یک

فاز پایین و یک فاز بالاتر قائل می شود که از زمان انترناسیونال دوم به این سو، این دو به ترتیب با نام سوسیالیزم و کمونیزم وارد ادبیات مارکسیستی شدند. هرچند مارکس تفاوتی کیفی و ماهوی میان این دو فاز قائل نمی شد، ولی مرزبندی های ظریفی را مطرح می کرد. برای مارکس، کمونیزم، آن فرماسیونی است که در آن طبقه و در نتیجه دولت- به عنوان مظهر آشتی ناپذیری طبقات- از میان رفته، قانون ارزش از میان رفته، و ارزش مبادله و کالا جای خود را به ارزش مصرفی می دهد، مالکیت بر ابزار تولید اجتماعی، کاملا اشتراکی، و تولید برای رفع نیازهای اجتماعی و مطابق با برنامه پیش می رود و غیره. با این تفاوت که اگر در فاز پایین (یعنی سوسیالیزم)، مفهوم "برابری" هنوز مهر بورژوازی بر پیشانی دارد و هر فرد جامعه متناسب با ساعات کار، سهمی از کل تولید اجتماعی خواهد برد، در فاز بالاتر، اصل "از هر کس به اندازه توانش، و به هر کس به اندازه نیازش" برقرار خواهد شد. مارکس به درستی تاکید می کند که این فرماسیون، طی یک جهش به وجود نمی آید. به همین خاطر می نویسد: "بین جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی، دوران گذار انقلابی اولی به دومی قرار دارد، منطبق با این دوران، یک دوران گذار سیاسی نیز وجود دارد که دولت آن، چیزی جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمی تواند باشد".

همان طور که از نوشته های خود مارکس هم می توان متوجه شد، اولا چنین فرماسیونی فقط در مقیاس جهانی، و نه در درون مرزهای ملی یک یا چند کشور، قابل تحقق خواهد بود، و ثانيا بدیهی است که چنین جامعه ای، با اتکا به درجه بالایی از سطح نیروهای مولد به عنوان یک پیش شرط و قید مادی، ایجاد خواهد شد. خوب حالا به "برنامه یک دنیای بهتر" نگاه کنیم و آموزه های شما.

شما می گوئید: "حزب کمونیست کارگری زمانی تشکیل شد که سوسیالیسم شرقی (سوسیالیسم موجود) از نوع روسی و چینی و البانی در برابر سرمایه داری شکست خورده بود". عجب! جالب است کسی دارد از "سوسیالیسم واقعا موجود" حرف می زند که اگر طول و عرض بحث های حزب متبوعش را وجب کنیم، کلا در ضدیت با "چپ سنتی" خلاصه می شود. کسی که از "سوسیالیسم موجود" صحبت کند، نشان می دهد که کوچک ترین درکی از خود مقوله سوسیالیسم ندارد، و همان آموزه های استالینیزم را تکرار می کند؛ آن هم به





که "امر رهایی طبقه کارگر، باید به دست خود این طبقه صورت بگیرد".

سوم؛ شما در ادامه توضیح و تشریح "افزوده" های منصور حکمت می نویسی: " این حزب است که قدرت سیاسی را می گیرد و نه طبقه یا شورا - بحث حزب و قدرت سیاسی". منتها خیلی آرام و سوت زنان از کنار این جمع بندی مهم مارکس در مانیفست می گذری که هدف فوتی و فوری کمونیست ها عبارت است از "متشکل کردن پرولتاریا در قالب یک طبقه، سرنگون کردن سیادت بورژوازی و تسخیر قدرت سیاسی به دست پرولتاریا". معلوم نیست کسانی که تسخیر قدرت را وظیفه "حزب" خود ساخته و بی ربط خود به متن مبارزات طبقه کارگر می دانند، با چه رویی می توانند این تئوری های انحرافی خود را به مارکس منتسب کنند و منصور حکمت را تا سرحد "مارکس زمانه" بالا ببرند.

مضاف بر همه این ها، حزب کمونیست کارگری چنان چه واقعا خود را حزب طبقه کارگر می داند، باید پاسخگوی عقب ماندگی و شکست های جنبش کارگری و عدم وقوع هرگونه انقلاب کارگری و سرنگونی جمهوری اسلامی طی سی سال گذشته باشد (البته از انقلاب سوسیالیستی صحبت می کنیم، نه یک دوجین انقلاب های ۱۸ تیر، چهارشنبه سوری ها و خرداد ۸۸ و غیره در آثار کمونیست کارگری ها). احتمالا قصور از سمت کارگران بوده است، و نه شدت بی ربطی این حزب و اقمارش؟! به همین خاطر است که قویا می گویم نقد ما به حزب کمونیست کارگری این است که این حزب فقط کاریکاتوری از یک حزب است و ربطی نه به کمونیسم دارد و نه به طبقه کارگر. طبقه کارگر ایران چنین حزبی را به رسمیت نمی شناسد و برای همین تا کنون حتی به یک فراخوان آن هم پاسخ مثبت نداده است. به همین سادگی!

چهارم؛ من نمی فهمم این چگونه حزبی است که هر بار وقتی یک انشعاب می دهد، این انشعاب یا به سوی دوم خرداد است یا به سوی سرمایه داری و امپریالیزم! دیگر این را هرکسی متوجه می شود که چنین حزبی باید یک مشکل اساسی و بنیادی داشته باشد (که دارد). لطفا توضیح دهید که آقای منصور حکمت به عنوان "بزرگ ترین مارکسیست قرن ۲۱" چرا در طول حیات خود نتوانست حتی یک نفر دیگر را مانند خود تربیت کند، و

این خاطر است که اصولا نطفه حزبی که باید چنین مسائلی را برای "کادرها" و "اعضای خودش باز کند و بشکافد، با چنین درک غیرمارکسیستی از سوسیالیزم بسته شده است. به همین خاطر است که در "برنامه یک دنیای بهتر" گفته می شود: "برنامه ما، برقراری فوری یک جامعه کمونیستی است. جامعه ای بدون تقسیم طبقاتی، بدون مالکیت خصوصی بر وسائل تولید، بدون مزدبگیری و بدون دولت... جامعه کمونیستی همین امروز قابل پیاده شدن است". بسیار عالی! می بینید حزب کمونیست کارگری نه فقط خواهان "برقراری فوری" جامعه کمونیستی، آن هم "همین امروز" است، بلکه "دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا" را هم به عنوان شرط لازم و ضروری تضمین دوره گذار از برنامه خود حذف کرده، حال بگذاریم که در سرتاسر این برنامه اصولا تمایزی میان فاز پایین و بالای کمونیزم هم دیده نمی شود، و حزب فخریه شما به یک طرفه العین، فورا به فاز بالاتر کمونیزم در درون یک کشور می رسد. نمی دانم این را باید به حساب ورد و جادوی این حزب بگذاریم یا چیز دیگری. آن وقت این "کمونیزم کارگری" به زعم شما از لحاظ "تئوریک" تفاوتی با "کمونیزم مارکس" ندارد!!

دوم: شما می گویی "حرف منصور حکمت این بود که حالا که ما چپ سنتی و چریکی و بورژوائی را عقب زده ایم و حزب کمونیست را تشکیل داده ایم این حزب قرار است چکار بکند و چگونه اینکار را بکند. اینجا بود که تاکید بر اهمیت و جایگاه طبقه کارگر برجسته شد". از این بیان صریح و رک و راست نظرات بسیار ممنونم. خوشحالم به این حقیقت اعتراف می شود که حزب کمونیست کارگری، با داعیه همیشگی نقد به "چپ سنتی"، درست مانند سایر سازمان های ورشکسته، ابتدا حزبی را به نیابت از طبقه کارگر ساخته است، و حالا تازه به ذهنش خطور کرده که دست خالی با این حزب خودساخته چه کند؟ از این جا به بعد یادش افتاده که باید به دنبال طبقه کارگر باشد! به این می گویند که کاریکاتور ناب از مفهوم حزب لنینی. این وارونه سازی حزب لنینیستی، اساس ورشکستگی تمامی احزاب خودساخته به اسم طبقه کارگر بوده است و حزب کمونیست کارگری هم سرسوزنی اختلاف با آن ندارد. لطفا توضیح دهید که "کمونیزم کارگری" مورد نظر شما که ظاهرا به لحاظ تئوریک هم با کمونیزم مارکس اختلاف ندارد، چه نظری در قبال این گفته مارکس دارد



پس "اتحاد عمل کارگری"، اتحادی بین کارگران پیشرو با هر گرایشی که به آن تعلق دارند، حول مطالبات و موضوعات فعالیت مشترک است. مثلاً برگزاری مراسم اول ماه مه مورد توافق همه گرایش های موجود در جنبش کارگری می باشد. انواع گرایش های رادیکال و غیر رادیکال، چپ یا راست، آنارشینیستی، رفرمیستی و ضد سرمایه داری و ... تمایل به برگزاری مراسم اول ماه مه دارند، اما هر کدام به تنهایی یا قادر به اجرای آن نیستند و یا اگر چنین کنند تاثیر لازم را نخواهند گذاشت. اتحاد عمل کارگری می تواند تاکتیکی برای انجام این اقدامات کارگری باشد. در نتیجه "اتحاد عمل کارگری"، نه یک تشکیلات کارگری است و نه یک ائتلاف میان تشکل های موجود.

وقتی از "اتحاد عمل ویژه" میان سازمان ها و احزاب صحبت می شود، مفهومی مشابه دارد با آن چه در بالا گفته شد. در این جا هم ما با "اتحاد نظری" یا "ائتلاف" و "وحدت" و نظایر این ها مطلقاً سروکار نداریم، چون این مورد اخیر پیش شرط های دیگری دارد که اولین و مهم ترین آن پذیرش وجود "بحران درونی" از سوی این نهادها است (در بالا اشاره شد). در صورتی که اتحاد عمل ویژه، میان گرایش های مختلف چپ، بر سر مطالباتی که مورد توافق همه است- مثل آکسیون برای آزادی فعالین کارگری زندانی و غیره- صورت می گیرد. اساس این "اتحاد عمل ویژه"، دموکراسی درونی است. در این جا کسی نمی تواند خود و سازمان متبوعش را محور و مرکز قرار دهد و خود را به دیگران تحمیل کند. در این جا پیشنهادها و نظرات مختلف برای هرگونه فعالیت باید به بحث گذاشته شود و ماحصل آن پس از توافق عمومی مورد اجرا دربیاید. امکانات و توانایی هر یک از گروه ها، روی هدف (عمل) مشترک متمرکز می شود و غیره، و به این ترتیب یک عمل مشترک که پیش از این نمی توانست به بهترین شکل خود بر مبنای توانایی و امکانات یک سازمان صورت بگیرد، این بار به بهترین شکل با اتکا به امکانات جمعی انجام می شود و می تواند کمکی باشد به پیشبرد جنبش. بدیهی است کسانی که از چنین اتحاد عملی ظفره می روند یا به شدت گرایش سکتاریستی و فرقه گرایی دارند، و سازمان ها و احزاب خود را محور مبارزه می دانند (بدون این که بیان کار ارائه کنند)، یا اساساً به قدری از مبارزه دور هستند که این ضروریات عینی را تشخیص نمی دهند.

در عوض همان چند شاگردی هم که باقی گذشت، گاه و بی گاه به سمت بورژوازی منحرف می شوند. تکلیف طبقه کارگر که حزبی همچون حزب شما دارد و از فقدان جایگزین برای "بزرگ ترین مارکسیست قرن ۲۱" رنج می برد، چیست؟!

پنجم؛ شما دو موضوع "اتحاد" (وحدت) و "اتحاد عمل" را با یک دیگر خلط کرده ای. اتحاد، فقط زمانی ممکن است که حول اصول و پرنسپ های پایه ای مارکسیزم انقلابی، و با درک مشترک نظری نسبت به مقولات کلیدی مثل مفهوم سوسیالیزم، انقلاب و دوره گذار، حزب پیشتاز کارگری و تسخیر قدرت به دست طبقه کارگر صورت بگیرد. انواع و اقسام "اتحاد"ها بر مبنای مثلاً "سرنگونی رژیم" نه فقط غیراصولی است و راه به جایی نمی برد، بلکه بیشتر هزینه به جنبش تحمیل خواهد کرد (فقط نگاه کنید به طیف وسیعی از نیروهای "چپ" که در مقطع انقلاب با سایر نیروها، حتی حامیان خمینی، حول "سرنگونی رژیم" متحد شدند، و بهای این اتحاد را هم بلافاصله پرداختند). قدم اول، ولی نه کافی، برای رسیدن به هرگونه اتحاد میان نیروهای کمونیست، مستلزم آن است که تمامی این سازمان ها و احزاب خودساخته به وجود "بحران" در میان خود و بی ارتباط بودن به جنبش طبقه کارگر اعتراف کنند. این می تواند تنها یک نقطه شروع اصولی باشد.

مساله "اتحاد عمل"، مساله ای کاملاً جدا از این است و به شکل های مختلفی می تواند باشد. "اتحاد عمل کارگری"، به عنوان تاکتیکی که در غیاب تشکل های مستقل کارگران برای سازماندهی مبارزات روزمره و ضعف و عدم توانایی آن ها صورت می گیرد، اتحادی است بین پیشروان کارگری، حول یک سلسله فعالیت ها و مطالبات ضد سرمایه داری که بر سر آن ها "توافق" وجود دارد. به این معنی که یک یا تعدادی مطالبه و فعالیت مشترک کارگری، نقطه شروع عمل مشترک پیشروان کارگری را فراهم می کند، مطالبات و فعالیت هایی که هر کدام به تنهایی قادر به پیگیری آن ها نیستند. مثلاً برگزاری مراسم اول ماه مه، تجمعات کارگری؛ یا مبارزه مشترک حول مطالبه قرارداد های دسته جمعی، الغای قراردادهای موقت و جایگزینی قراردادهای دائمی، افزایش دستمزد متناسب با رشد تورم، حق اعتصابات کارگری، کنترل کارگری، فعالیت برای آزادی کارگران زندانی، مبارزه برای دریافت حقوق های معوقه و ...

سردبیر:

مازیار رازی

همکاران این شماره:

مازیار رازی، علیرضا بیانی، سارا قاضی،

آرام نوبخت، و

فعالین شبکه همبستگی کارگران ایران

پست الکترونیکی:

[contact@militaant.com](mailto:contact@militaant.com)

نشانی وب سایت:

[www.militaant.com](http://www.militaant.com)

نشریه میلیتانت هر ماه پس از انتشار، بر روی وب سایت قرار می گیرد

**رفقا! در حدّ توان، با نشریه همکاری کنید!**